



The Holy Quran

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful.

1. A.L.M.

2. This is the Book; in it is guidance sure, wisest guidance for those who fear Allah;
3. Who believe in the Unseen, are steadfast, are, are are steadfast out of what We have provided; have have primary as;
4. And who believe in the Revelation sent to thee, We sent before thy time, and (in their hearts) have the assurance; hereafter
5. They are on (true) guidance, from their Lord, a ce, fmdl preill pho will prosper.

تألیف و تحقیق: مراد یوسفی

تضاد یا تطابق

قرآن و علم

پاسخ عقلی به ۱۴ اشکال علمی وارد شده به قرآن

..* بنام خالق برستا *.*.*

قرآن و علم .. تضاد یا تطابق؟!

پانچ عقلمرہ ۲۱ اشکال علم اسلام ستیزان وارد شدہ بر قرآن کریم

مؤلف: مراد یوسفی

- مقدمه: ۶
- شبهه‌ی اول: منی آب پستی است! ۱۲
- شبهه‌ی دوم: خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها ۱۵
- شبهه‌ی سوم: تعیین نر و ماده پس از علقه ۲۰
- شبهه‌ی سوم: خلقت جنین در قرآن ۲۳
- شبهه‌ی چهارم: خروج شیر از بین سرگین و خون ۴۸
- شبهه‌ی پنجم: آسمان سقف است ۵۰
- شبهه‌ی ششم: آسمان بالا نگه داشته شده است ۵۳
- شبهه‌ی هفتم: حال این سؤال پیش می‌آید که چه عاملی سقف آسمان را بالا نگه می‌دارد؟ ۵۶
- شبهه‌ی هشتم: ستون‌های نگه دارنده‌ی آسمان ۵۹
- شبهه‌ی نهم: آسمان یکدست و بدون خلل و فرج است ۶۳
- شبهه‌ی دهم: ستارگان چراغهای زینت بخش آسمانند ۶۵
- شبهه‌ی یازدهم: هفت آسمان و عرش (تخت پادشاهی) ۶۸
- شبهه‌ی دوازدهم: خورشید و ماه در فلک خودشان حرکت می‌کنند ۷۷
- شبهه‌ی سیزدهم: خورشید است که حرکت می‌کند و روز و شب را بوجود می‌آورد نه زمین .. ۷۸
- شبهه‌ی چهاردهم: ادامه‌ی شبهه (قسمت دوم): ۸۴
- شبهه‌ی پانزدهم: خورشید در شبها به محل استقرار (زیر عرش برای سجده) می‌رود ۸۷
- شبهه‌ی شانزدهم: زمین مسطح است ۹۲
- شبهه‌ی هفدهم: هفت زمین ۱۰۱
- شبهه‌ی هجدهم: شکل کلی جهان در قرآن: ۱۰۵

- شبهه‌ی نوزدهم: خلقت جهان در شش روز یا هشت روز؟..... ۱۰۷
- شبهه‌ی بیستم: آسمانها بعد از زمین خلق شده اند؟..... ۱۱۴
- شبهه‌ی بیست و یکم: آسمان در ابتدای پیدایش به چه صورت بود؟..... ۱۱۷
- شبهه‌ی بیست و دوم: زمین و آسمان در ابتدا به هم متصل بودند..... ۱۲۰
- شبهه‌ی بیست و سوم: برجهای آسمان:..... ۱۳۳
- شبهه‌ی بیست و چهارم: شب در جستجوی روز شتابان است..... ۱۳۵
- شبهه‌ی بیست و پنجم: ماه نور است..... ۱۳۶
- شبهه‌ی بیست و ششم: روز خورشید را آشکار می کند..... ۱۳۹
- شبهه‌ی بیست و هفتم: شب خورشید را می پوشاند..... ۱۴۰
- شبهه‌ی بیست و هشتم: سجود سایه‌ها..... ۱۴۱
- شبهه‌ی بیست و نهم: خلقت شب..... ۱۴۴
- شبهه‌ی سی ام: شهاب سنگ، تیری است که به سوی شیطان و جن پرتاب می شود..... ۱۴۶
- شبهه‌ی سی و یکم: کوهها زمین را از لرزش باز می دارند..... ۱۵۲
- شبهه‌ی سی و دوم: نصب کوهها..... ۱۵۸
- شبهه‌ی سی و سوم: خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می کند..... ۱۶۰
- شبهه‌ی سی و چهارم: عدم التقاط آب شور و شیرین دریا..... ۱۶۱
- شبهه‌ی سی و پنجم: فکر کردن توسط قلب در سینه..... ۱۷۴
- شبهه‌ی سی و ششم: زنده کردن زمین بعد از مرگ..... ۱۷۸
- شبهه‌ی سی و هفتم: آیا همه‌ی موجودات زوجند؟..... ۱۷۹
- شبهه‌ی سی و هشتم: آیا زمان مرگ هر کس از قبل بطور قطعی تعیین شده است؟..... ۱۸۱

شبهه‌ی سی و نهم: آیا در جهان نقص وجود ندارد؟..... ۱۸۳

شبهه‌ی چهلیم: آیا آب از سنگ بیرون می‌آید؟..... ۱۸۸

شبهه‌ی چهل و یکم: لمس جن یا شیطان..... ۱۸۹

درخواستی از شما:..... ۱۹۲

مقدمه:

به درازای تاریخ ۱۴۰۰ ساله‌ی ظهور دین مبارک اسلام، دشمنانش دمی ساکت و صبور ننشسته و از هر فرصتی برای تخریب چهره‌ی واقعی آن استفاده نموده‌اند.

زمان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) با جنگ رو در رو، خونین و نفاق میان یاران بزرگوارش، به براندازی مشغول بودند، سپس در لباس و ماسکی دیگر با ایجاد رخنه و نفوذ در بین حکام اسلامی و اشاعه‌ی شایعات و ایجاد تحریفات در دل مردم، کاروان تمدن اسلامی را به انحراف و لنگر انداختن در دریای تردیدها، وادار کردند....

با نابودی آخرین خلافت اسلامی در قرن گذشته و تکه پاره کردن خاک مسلمانان، ضربه‌ی دیگری بر پیکر امت اسلام وارد ساختند..

در راستای سیاست‌های کلان استعماری، بسیاری از جوانان را با قرآن بیگانه کردند، طوری که سالهاست جوانان مسلمان و نمازخوان! و کاملاً معتقد، از قرآن فاصله گرفته و با آن بیگانه و مهجور شده‌اند و متأسفانه دیگر اعتنایی به آموزه‌های والای آن ندارند (حقیقتاً این وضعیت بسیار آزاردهنده است!) ولی با وجود تمام این فراز و نشیب‌ها، آنچه مرا امیدوار می‌سازد؛ این است که:

جوانان فهیم و برومند ما با وجود تمام این مسافت‌های ایجاد شده، باز هم تقدس و بی‌همتا بودن و من الله بودن قرآن را با جان و دل قبول داشته‌اند، باور کنید حتی جوانان معتاد و فاسد و گناهکار ما هم تقدس قرآن را در جان و دل خود زنده نگه داشته‌اند!

ولی متأسفانه دشمنان قسم خورده‌ی امت رسول‌الله (صلی الله علیه و سلم)، به این جدایی غم‌انگیز هم اکتفا نکردند و بسیار تلاش کردند تا قداست و یگانگی و احترام کلام مبارک قرآن را زیر سوال ببرند!

و در نهایت: با کریه نشان دادن چهره‌ی اسلام مبارک، جدیدترین توطئه‌ی خود را نیز رونمایی کردند و با استفاده از فضای مجازی و رسانه‌های ارتباط جمعی، کار خود را رونقی دیگر دادند و مشاهده می‌کنیم که چگونه به آن سرخوشند!

آنها برای رسیدن به مقاصد شومشان ، سایت‌ها، گروه‌ها و کانال‌های بی‌شماری ایجاد کرده و از بی‌اطلاعی جوانان ما سو استفاده می‌کنند، تا جایی پیش رفته‌اند که می‌گویند:

- در قرآن اشکال وجود دارد (العیاذ بالله) !

- آموزه‌های دین ، تاریخ مصرف دارد . با دیدگاه آن زمان مطابقت داشته و با علوم تجربی امروز در تضاد است!

- قرآن ضد علوم بشری است ، مسلمانان چشم بسته آن را قبول کرده‌اند و واقف نیستند که با مشکلات این زمان، همخوانی ندارد...

- و بسیاری از سخنان متخاصمانه‌ی دیگر...

جالب آنکه برای ادعای نادرست خود دلیل هم می‌آورند! و اشکالاتی را به لحاظ علوم تجربی، بر آیات مبارک وارد ساخته‌اند...! اگر به منابع آنها مراجعه کنید؛ این موارد را به وفور می‌یابید و متوجه خواهید شد که برای گسترش این شبهات در بین جوانان چه سختی‌ها و هزینه‌های گزافی را متحمل شده‌اند (مسلمانان عزیز این یعنی: آن‌ها حاضرند هزینه کنند تا جوان را با قرآن و دین ، دشمن کنند)

خلاصه ی کلام: معاندان، جنگی تمام عیار را شروع کرده و رهبری می‌نمایند، ولی این بار نه با سلاح های متعارف و جنگ های مرزی ، نه با گلوله و آتش ؛ بلکه با قلم...!

آنها با قلم‌های زهرآگین خود تلاش می‌کنند که قداست و احترام قرآن کریم را از دل میلیون‌ها جوانِ مسلمان خارج سازند و محو نمایند..

آنها خوب می‌دانند که جوان آگاه از مفاد قرآن، برنامه ای برای نفی بردگی از قیدهای آنان خواهد شد لذا با سخت ترین تجهیز، به جنگ غیر محسوس، آمده‌اند....

اعلام جنگ علیه دین و اسلام! به نام تجدد و مبارزه با کهنه پرستی!

آنچه مغرضان بیشتر روی آن تاکید دارند، بحث اشکالات علمی موجود در قرآن کریم می‌باشد.

چون بر این امر واقفند و خوب می‌دانند که عصر، عصر علم و تکنولوژی است و باز هم می‌دانند که علم، امپراطوری بی‌بدیلی در ذهن انسان‌ها دارد و اهمیت تکیه بر آن، برای اثبات ادعاها، چقدر می‌تواند مهم باشد، به همین خاطر بسیار تلاش می‌کنند که به جوانان بگویند: عقیده و باور شما با علمی که به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی شما تبدیل شده، تضاد و منافات دارد!

ولی باید گفت:

- آیا قلم‌های ما مرده‌اند؟ آیا جوان‌های جویای حقیقت، نسلشان منقرض شده که اینان، چنین گوی در میدان می‌رانند؟

- آیا دانایان ما به این حساس نیستند که دیگران برایشان، خواب دنیایی بدون قرآن دیده‌اند؟

- آیا نسل پاسخ‌گویان به یاوه، منقرض گشته که در قبال این خدعه‌ی حساس، بی‌مسئولیت شوند؟

- آیا احساس مسئولیت ما در مقابل خدای منان ضعیف‌تر از احساس مسئولیت آنها در مقابل معبودهای دروغین می‌باشد؟

تمام این سوالات و این دغدغه و درد دین، مرا بر آن داشت تا دست به قلم شوم ...

لذا با استعانت از الله متعال (سبحانه و تعالی) تصمیم گرفتم، تمام اشکالات علمی وارد شده بر قرآن کریم را پاسخ دهم و الحمد لله این کار با موفقیت انجام شد.

لازم است یادآوری کنم که برای مطالعه‌ی کتاب، چند نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

۱. قرآن، به هیچ‌عنوان یک کتاب علمی نیست؛ بلکه کتاب هدایت بشر است، فقط گاهی اوقات در جهت تکمیل جهان‌بینی ما گریزها و اشاراتی به جهان خلقت داشته است.

۲. هدف ما از طرح مسائل علمی قرآن، به هیچ‌عنوان بی‌ارزش کردن دستاوردهای علمی بشر نیست، ما فقط می‌خواهیم بگوییم: اگر این کتاب از جانب خداوند متعال نیامده است، امکان ندارد ۱۴ قرن پیش فردی بی‌سواد و بی‌تخصص مسائل مربوطه را این‌گونه دقیق و شفاف بیان کرده باشد!

فراموش نکنید حتی اگر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) یکی از دانشمندان در حوزه ی علوم تجربی می بود ؛ باز هم بیان چنین مسائلی معجزه است؛ چون قرآن در عصری نازل شد که بشریت از لحاظ علمی بسیار ضعیف و در حالی از بدویت به سر می برده است، دنیای آن زمان و علم موجود در آن فضا ، از این مسائل بی اطلاع بود (مثلا بحث جنین، که در کتاب موجود است).

۳. مسائل علمی اشاره شده در قرآن، حتی اگر نکته ی جدیدی را هم به ما نیاموزد ؛ همین که با امور بدیهی علم امروز در تضاد نیستند، از جانب الله بودن قرآن را ثابت می کنند.

۴. نویسنده ی شبهات که شخص خاص می باشد، تمام اشکالات به زعم خودش را جمع کرده بود که به خیالش تیر خلاص و آخر را به سمت اسلام پرتاب کند، ولی به یاری خدا ما هم از این فرصت استفاده کردیم و با نقد مجموعه ی گرد آوری شده، توسط ایشان به یکباره تمام شبهات مطرح شده در این زمینه را پاسخ دادیم (عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد).

۵. نویسنده، مرحله به مرحله و بسیار روان شناسانه روی موضوعات زوم کرده و در پایان هر بررسی می نویسد: این کلام محمد ، غلط است و امکان ندارد خداوند همچین چیزی را گفته باشد! در واقع ابتدا تقدس قرآن و عظمت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) را زیر سوال می برد و در مراحل بعدی سراغ نفی خدا می رود!

(در ادامه ی آثارش مستقیم منکر وجود خدا می شود) لذا از همین حالا این نیرنگ او را بشناسید

۶. در حد توان اشکالاتش را حجیم و فربه کرده است، تا مخاطب تصور کنند ؛ چقدر مطلب علیه اسلام نوشته شده است!

در حالی که حقانیت یک مطلب فقط با استدلال متقن زیر سوال می رود ، نه با سیاه نمایی و امور نادرست دیگر...

این به آن معناست که ورم کردگی مطالب را دال بر دقیق بررسی کردن ندانید و از اطناب آن

نترسید.

۷. او مدام ادعا می‌کند که قرآن، برگرفته و کپی از کتابهای یونانی و عبری و چینی و... است.

لذا بنده در جایی که دروغی به قرآن نسبت داده شده و ادعا می‌کند که بفرمایید همچین غلط فاحشی در کتاب‌های گذشته هم وجود دارد، فقط نادرست بودن اشکال مطرح شده در مورد قرآن را ثابت کرده‌ام.

اما اگر مطلب درستی را از قرآن نقل کرده، جهت بی ارزش کردن نکات علمی کلام وحی، ادعا می‌کند حرف قرآن زیاد مهم نیست؛ چون در کتابهای قبل از او هم دقیقا همچین مسائلی وجود داشته است؛ من آن منابع را مطالعه کرده و ثابت کرده‌ام که این ادعاها، صحت ندارند و آنها اصلا ربطی به قرآن ندارند.

بنابراین باید به تلیس ها هم دقت داشت که مطالب خلط نشود و از این گل آلودگی، ماهی مقصودش صید نشود.

۸. درست است که قرآن درون مایه‌ی هدایتی دارد، ولی به سبک ادبی نزول پیدا کرده است. حال او کتاب ادبی قرآن را با عینک علوم تجربی بررسی کرده و تشبیهات انجام شده در قرآن را اشکال علمی می‌داند، مثلا: قرآن، ستارگان را به چراغ تشبیه کرده، او می‌گوید: این غلط است و آنها چراغ نیستند!

می‌دانید اگر با فیلتر او وارد حوزه‌ی ادبیات شویم، دیگر از بوستان و گلستان و مثنوی معنوی و منطق الطیر و... چیزی باقی نمی‌ماند؛ زیرا: آنها پر از تشبیه و طبعاً پر از اشتباه علمی خواهند بود!

۹. او دیدگاه مطرح شده از جانب برخی از مفسران را به عنوان معنای اصلی آیات در نظر گرفته، و حمله‌ها و نقدهایش را شروع می‌کند، در حالی که در بهترین حالت او یک دیدگاه را نقد کرده و آیه، سر جای خود قرار دارد. (مثلا بحث یخرج من بین الصلب و ترائب).

۱۰. کار ما روشنگری است، نه سیاه‌نمایی!

لذا مطالب شبهه‌افکن را هم به صورت تمام و کمال قید کرده‌ام (مگر در موارد بسیار محدود که نقل برخی از مباحث لازم نبوده و در همان جا هم دلیل عدم نوشتن را قید کرده‌ام) تا جوانان عزیز خود

قضاوت کنند. بگذارید جوانان صاحب فکر ما، هم مطلب دشمنان اسلام در اختیارشان باشد و هم پاسخ مسلمانان، بگذار با چشمان خود ببینند که دشمنان اسلام چگونه واقعیات را تحریف می کنند... همچنین اسلام ستیزان هم بهانه ای نداشته باشند که آن چه مد نظر ما بود نقد نکردید... بگذار متن آن ها هم موجود باشد و بدانند که اتفاقاً همان را نقد کرده ایم.

نقد ما منصفانه و بقصد شفاف نمودن فضایی است که با غبارشبهه، حق و باطل خلط شده است پس یادتان باشد که ما چیزی را حذف نکرده و تنها نورافکنی بر تاریکی ها افکنده ایم.

در پایان:

این کتاب را به تمام جوانانی تقدیم می کنم که در شبهای تاریک، به صورت کاملاً گمنام، با نیتی پاک، ساعت ها پشت کامپیوتر می نشینند (یا گوشی به دست دارند) و در فضای مجازی از موجودیت اسلام مبارک در مقابل اسلام ستیزان دفاع می کنند، خوشا به حال این مجاهدان قلم به دست، که خواب از سر دشمنان ربوده اند و با خیزش ایمانی و مجاهدانه ی خود در صدد برهم زدن تمام معادلات و برنامه های از پیش تعیین شده ی استعمارگران نوین هستند. خداوند کارتتان را پر برکت و سربلندی دنیا و قیامت را نصیبتان بگرداند...

مراد یوسفی

بهمن ماه ۱۳۹۵ هجری شمسی

ایمیل ارتباط با نویسنده:

Shobahat1395@gmail.com

شبهه‌ی اول: منی آب پستی است!

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (سجده: ۸) «سپس نسل او (انسان) را از چکیده آبی پست مقرر فرمود».

امروزه مشخص شده است که منی یکی از برترین پدیده‌های حیاتی است. در هر قطره‌ی آن میلیون‌ها اسپرم زنده‌ی در حال فعالیت همراه با همه‌ی مواد لازم مثل غذا و آب و مواد حفاظتی وجود دارند. اما انسان بی اطلاع گذشته گمان می کرد که منی آبی پست و بی ارزش و نفرت‌انگیز است همین ایده‌ی غلط عوام را محمد وارد قرآن کرده است. اگر این آیه از خدا بود قطعاً می دانست که منی از عظمت‌های خلقت و فوق العاده ارزشمند است و آنرا پست نمی دانست. بنابراین آیه‌ی مذکور کلام محمد است نه خدا.

پاسخ به شبهه:

چه زیبا گفته‌اند:

آنان که نمی فهمند عذاب می دهند و آنانی که می فهمند عذاب می بینند. واقعا افرادی که این شبهه را طراحی کرده‌اند با ناآگاهی خود برای مسلمانان مایه‌ی رنج و عذاب شده‌اند.

دوستان توجه داشته باشید که ارزش‌گذاری در دنیای ما کاملاً نسبی است، مثلاً سنگ‌های خاصی در یک منطقه وجود دارد، مردم روستا هر روز از کنار آنها عبور می کنند و برایشان هیچ اهمیتی ندارد، ولی وقتی یک زمین‌شناس به آنجا می‌رود مسحور جذابیت آن سنگ‌های زیبا می‌گردد!

اینکه برای مردم روستا ارزشی ندارند به معنای نادانی و بی‌اطلاعی آن مردم نیست... به آنها چه مربوط است که چه نوع کانی‌هایی در این سنگ وجود دارد یا طبق چه فرایندی شکل گرفته‌اند! اما این نکات برای آن فرد زمین‌شناس بسیار حائز اهمیت است.

یا مثلاً یک دانشجوی رشته‌ی ادبیات به نمایشگاه کتاب می‌رود در آنجا کتاب‌هایی را به صورت رایگان به مردم می‌دهند، آن کتاب‌ها در مورد فیزیک می‌باشند. آن دانشجو کتاب رایگان را تحویل نمی‌گیرد چون برای او هیچ ارزش و اهمیتی ندارد ولی برای یک دانشجوی رشته‌ی فیزیک این هدیه می‌تواند بسیار بسیار ارزشمند باشد.

خلاصه بدانید با توجه به «حوزه‌های مختلف» ارزش‌گذاری گزاره‌ها هم «تغییر» پیدا می‌کند.

حال به بررسی شبهه می‌پردازیم:

قرآن مجید کتابی است به عنوان راهنمای همیشگی انسان‌ها و زدودن مشکلات اخلاقی و رفتاری از جامعه بشری، لذا در همین راستا فرموده منی یک آب پست می‌باشد (آن هم در مقام تذکر تا انسانها جایگاه واقعی خود را بدانند و به خاطر بیاورند که روزی از همین آب خلق شده‌اند)

و واقعا مشاهده می‌کنیم که منی در زندگی اجتماعی ما یک آب منفور و ناپسند و پست می‌باشد. این یک قاعده‌ی عمومی است افرادی که دچار احتلام می‌شوند بلافاصله به حمام می‌روند و خود را پاکیزه می‌نمایند. (چون با این وضعیت اصلا احساس راحتی نمی‌کنند)

حال جناب شبهه‌افکن در یک تلبیس آشکار، بدون هیچ دلیلی وارد حوزه‌ی «زیست‌شناسی» شده و ادعا می‌کند این مایع حاوی اسپرم زنده است و از لحاظ حیاتی بسیار مهم می‌باشد و... متوجه تلبیس او شدید! که چگونه گزاره‌ی ارزشمند یک حوزه را با عینک حوزه‌ای دیگر بررسی می‌نماید؟

چه اشکالی دارد منی در جامعه و زندگی روزمره ما مایع کم‌ارزشی باشد ولی در زیست‌شناسی بسیار ارزشمند و گرانبها تلقی گردد! (مانند مثال‌هایی که در بالا ذکر کردم)

تعجب می‌کنم مگر قرآن گفته این مایع از لحاظ علمی بی‌ارزش است! چرا فرد شبهه‌افکن شروع نموده به بیان ارزش علمی اسپرم!؟

آیا کسی که احتلام می‌شود و بدنش آغشته به منی است می‌گوید:

به به، این یکی از برترین پدیده‌های حیاتی می‌باشد و هر قطره‌اش حاوی ملیون‌ها اسپرم زنده است، لذا آن را نمی‌شورم بگذار چند روز بر لباسم باقی بماند! خود شبهه‌افکن می‌داند که این گونه نیست.

لذا باید بدانیم قرآن کتابی علمی (در حوزه‌ی علوم تجربی) نیست بلکه یک کتاب اجتماعی می‌باشد و مثالهایش هم در راستای هدایت اخلاقی بشر وضع شده‌اند (نه بیان قواعد زیست‌شناسی)، ولی گاهی اوقات مثال‌هایی در مورد طبیعت و کهکشان و... زده که در کمال تعجب مشاهده می‌کنیم با علم روز و بدیهیات شناخت انسان معاصر از جهان خلقت منطبق است، لذا می‌گوییم این کتاب از جانب خداست برای هدایت بشر و کتاب علم (در حوزه‌ی علوم تجربی) نیست.

اما مشاهده می‌کنیم فرد شبهه‌افکن به صورت فریب‌کارانه «سخن اجتماعی» قرآن را نقل نموده ولی «زیست‌شناسانه» به قضاوت آن پرداخته است!

مثل این است به دانشجوی رشته‌ی ادبیات بگوییم واقعا هیچ بویی از سواد نبرده‌ای چطور می‌گویی کتاب فیزیک نزد تو مفید نیست! ارزش آن را نمی‌دانی؟! پس تو بی‌سواد هستی و هیچ علمی نداری!!!!

در پایان فرد شبهه‌افکن فضا را مناسب می‌بیند و آنچه خود می‌خواهد را به ذهن مخاطب منتقل می‌نماید (خود بریده و دوخته)... پس کلام محمد است و...! غافل از این که استدلال خودش غلط است.

البته در مورد «ماء مهین» قول دیگری هم وجود دارد که ذکر آن لازم می‌باشد، برخی از پژوهشگران می‌گویند «مُهین» به معنای ضعیف و حقیر و پست می‌باشد، ولی «مُهین» به معنای صاحب وظیفه است و خداوند در این آیه از «مُهین» استفاده کرده است، با این معنا که این آب دارای وظیفه می‌باشد.

اما چون اکثر مترجمان و مفسران آن را به پست ترجمه کرده‌اند و شبهه افکن نیز روی همین معنی شبهه وارد کرده است، همان را بررسی کردیم و ثابت نمودیم که اگر مهین به پست هم ترجمه شود باز اشکالی به آیهی شریفه وارد نیست و شبهه افکنان در اشتباه می‌باشند.

جوانان عزیز هوشیار باشید

شبهه‌ی دوم: خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها

سوره‌ی طارق: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷)** ترجمه: پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است (۵) از آب جهنده‌ای خلق شده (۶) [که] از بین ستون فقرات و استخوانهای سینه بیرون می‌آید (۷)

در آیه‌ی زیر نیز می‌گوید نسل آدم را از پشت انسان برگرفته است که مؤید همان آیات قبل است

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - اعراف (۱۷۲)

ترجمه: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه (نسل) آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

امروزه مشخص است که منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود و در کیسه‌ی منی ذخیره می‌شود و از مجرای ادرار خارج می‌شود و محل ساخت و مسیر خروج آن هیچ ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد. پس این گفته‌ی قرآن، غلطی فاحش است. این غلط، ریشه در خرافات باستانی دارد. مثلا

Hippocrates پزشک یونانی در ۲۵۰۰ سال قبل معتقد بود که منی از مغز سرچشمه می‌گیرد و سپس وارد نخاع موجود در ستون فقرات می‌شود و از آنجا به کلیه و بیضه و مجرای ادرار می‌رود (Hippocratic Writings, Penguin Classics, 1983, pgs.317-318) همچنین در تورات (۳۰۰۰ سال پیش) در موارد متعدد بهمین مطلب اشاره شده است از جمله خدا در خطاب به یعقوب می‌گوید " پادشاهان بسیار از پشت (صلب) تو پدید خواهند آمد " (Torah, Genesis 35:11)

این غلط در بین اعراب نیز از قدیم و حتی امروز شایع است. می‌بینید که محمد یک غلط عامیانه را به اسم خدا وارد قرآن کرده است. بیچاره خدائی که نمی‌داند منی در کجا ساخته و جریان می‌یابد. خطای واضح دیگر در آیات سوره‌ی طارق اینست که می‌گوید انسان از منی مرد ساخته می‌شود. چون گفته شده که انسان از آب جهنده ساخته می‌شود. آب جهنده فقط در مورد منی در مرد صادق است. چون زن اصولاً فاقد منی است و تنها ترشحاتی در دیواره‌ی مجرای تناسلی و رحم دارد که انتقال اسپرم را تسهیل می‌کند. و تخمک زن هم با پاره شدن جدار تخمدان آزاد می‌شود و آب جهنده نیست. از طرف دیگر اگر می‌خواست بگوید که انسان از منی مرد و زن ساخته می‌شود باید آب جهنده را بصورت تشبیه بکار می‌برد نه مفرد. بعلاوه در هیچ جای قرآن به نقش زن در نطفه اشاره‌ای نشده است. این هم یک باور غلط قدیمی بود که بچه را صرفاً حاصل منی مرد می‌دانستند و حتی تا همین اخیر نیز در جوامع رایج بود. باز هم می‌بینید که محمد این غلط رایج را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است. لازم به ذکر است که در روایاتی صحبت از آب زن و مرد شده است. در صورت صحت روایات مذکور بنظر می‌رسد که محمد متوجه این خطای خود در قرآن شده است و در حدیث سعی در اصلاح آن کرده است ولی به هر صورت آنچه در قرآن آمده است غلط است.

پاسخ به شبهه:

تفسیر دلخواه خود را می‌نویسد، سپس در قیافه‌ای حق به جانب آن را نقد می‌نماید!

آیا این اسلوب یک نقد منصفانه است؟ به هیچ عنوان.

در مورد آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی طارق بحث‌های فراوانی صورت گرفته است ابتدا به ترجمه‌ی آیات یک بار دیگر توجه بفرمایید:

«انسان باید نگاه کند که از چه چیزی آفریده شده؟ از آبی جهنده ساخته شده است، آبی که خارج می‌شود از میان صُلب و ترائب»

با توجه به این که فقط مایع جنسی مرد جهنده می‌باشد پس نتیجه می‌گیریم که آیه تنها در مورد اسپرم سخن گفته است. مشکل مفسران گذشته این بوده که تصور نموده‌اند این دافق و جهندگی در مورد مایع مرد و زن ارائه شده است، لذا آمده‌اند بحث پشت مرد و سینه زن را به ترجمه آیات افزوده‌اند، در حالی که این گونه نیست.

صُلب قطعاً به معنای سختی و سفتی می‌باشد (نه ستون فقرات، و استفاده از ستون فقرات برای تفسیر فقط یک فرض است) ولی در مورد ترائب چندین معنا وجود دارد و همین کار را کمی پیچیده‌تر کرده است.

عزیزان توجه داشته باشید که خداوند منان ۱۴۰۰ سال پیش این آیات را فرستاده است، برخی از آیات بنا بر حکمت پرودگار واضح نیستند و ما نمی‌دانیم که دقیقاً پرودگار چه می‌فرماید، لذا مفسران گرامی برای پیدا نمودن این نقاط گنگ به توضیح آیات پرداخته‌اند.

در مورد این سه آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی طارق تا به حال تفاسیر بسیار زیادی دیده‌ام، حال یکی از تفسیرها می‌گوید منظور ستون فقرات و استخوان سینه می‌باشد. فرد شبهه‌افکن هم همین را به منزله‌ی معنای واقعی و تفسیر صد درصدی آیه در نظر گرفته و به آن حمله کرده است ولی همانگونه که گفتیم اولاً این آیه در مورد مایع جنسی مرد است و صلب و ترائب معانی دیگری دارند.

تذکره:

در اینجا ناباوران از فرصت سوءاستفاده می‌کنند و می‌گویند پس چرا خداوند می‌فرماید قرآن به سادگی نازل شده و کتاب راهنمای بشریت می‌باشد؟! در حالی که همچنین مسائل گنگی در آن وجود دارد؟

در پاسخ می‌گوییم خدای منان آنچه مربوط به هدایت بشر باشد را به طور کاملاً ساده بیان کرده است مواردی همچون توحید و معاد و قصص انبیاء و احکام و... ولی اینکه برخی از آیات این گونه هستند معانی آنها طوری نیست که فرد بگوید من هدایت نمی‌شوم. در قرآن این همه عظمت و بزرگی وجود دارد فردی بگوید من بخاطر این یک مورد آن را قبول ندارم بی‌شک قصد بهانه‌گیری دارد. تازه گفتیم که در این یک مورد هم تفاسیر متفاوت وجود دارد و شبهه‌افکنان فقط آن تفسیرهای ضد علم (که ناشی از بی‌اطلاعی آن مفسران عزیز از مسائل علمی بوده است) را برگزیده‌اند.

مخاطبان عزیز در تمام این التهابات آنچه ثابت و پابرجاست کلام حق تعالی می‌باشد که فرموده است: «**یخرج من بین صلب و ترائب**» حال شخصی بیاید یک تفسیر را نقد نماید کار او به معنای نقد قرآن نیست.

در ادامه ثابت می‌کنیم آن تفسیری که ضد علم است مورد قبول ما مسلمین هم نیست.

گفتیم که بی‌شک این آیات در مورد مرد می‌باشد و تمام تفاسیر و ترجمه‌هایی که بحث زن را کرده‌اند این نکته را در نظر نگرفته‌اند، همچنین صلب بدون هیچ گمانی به معنای سختی می‌باشد، اما ترائب معانی متفاوتی دارد توجه بفرمایید:

الف) عده‌ای به آن استخوان سینه می‌گویند

ب) عده‌ای می‌گویند از تراب می‌آید و خاک نرم است و به معنای نرم می‌باشد

ج) عده‌ای می‌گویند می‌تواند به معنای امور دوتایی در بدن باشد، دست‌ها، پاها، ران‌ها (تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۵)

و معانی دیگر...

با توجه به این معانی مفسران دیدگاه‌های متفاوتی دارند

افراد (الف) می‌گویند منظور آیه ستون فقرات و سینه است چون مایعات و محتویات لازم برای تشکیل منی از ناحیه‌ی شکم و این اعضا تامین می‌شود.

افراد(ب) می گویند لکن که سخت است و مثانه در قسمت جلو نرم است

برای مورد (ج) موضوع دوتایی بودن می تواند پاسخ مهمی برای مسأله دریافت کرد، قسمت صلب که ثابت است و مکان سفت و سختی می باشد (استخوان خاجی یا ساکروم را در نظر بگیرید، روی گوگل بنویسید ساکروم تا عکسش را ببینید) برای ترائب هم:

محل ذخیره‌ی اسپرم‌ها پیش از خروج مکانی به نام «اپی دیدیم» می باشد که درست در پشت بیضه‌ها قرار دارد و به آنها چسپیده است، با این حال در جلوی اپی دیدیم چه قرار دارد؟ بیضه، که نرم هم می باشد. (روی گوگل بنویسید اپی دیدیم و به عکس آن توجه بفرمایید)

حال بیضه‌های مرد هم دو عدد می باشد به صورت قرینه و با در نظر گرفتن این معنی (ترائب به معنای دو عضو یکسان یا قرینه) می توانیم به تفسیر قابل تاملی دست پیدا کنیم (حتی عده ای از مفسران می گویند می تواند منظور از این دو مورد ران ها باشد...)

اگر دقت بفرمایید قرآن کریم می فرماید یخْرُجُ، یعنی خارج می شود.

یعنی در آنجا بوده و خارج می شود، همانگونه که ذکر شد اپی دیدیم محل ذخیره‌ی اسپرم‌ها می باشد دقیقا در پشت بیضه هاست و مایع جنسی مرد بعد از انزال از آنجا خارج می گردد.

اما عزیزان باز هم تکرار می کنم نویسنده از بین چندین تفسیر، غیر علمی ترین آنها را انتخاب نموده و می گوید در قرآن اشتباه وجود دارد که در بهترین حالت، نقد او متوجه تفسیر و ترجمه است نه قرآن کریم.

شبهه افکن در ادامه، چند ادعای دیگر را هم مطرح کرده است که به آنها پاسخ می دهیم:

اولا اشتباه در کتاب‌های یونانی به ما هیچ ربطی ندارد چون ثابت کردیم در قرآن هیچ خطایی وجود ندارد و شما در اشتباه هستید.

ثانیا ادعا می کنید در تورات می گوید از پشت، منی خارج می شود. مراجعه می کنیم به تورات توجه بفرمایید:

ملل زیاد و پادشاهان بسیار از نسل تو پدید خواهند آمد. سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو و به نسل تو نیز خواهم داد... (پیدایش، باب ۳۶ بندهای ۱۰ تا ۱۵)

و اصلاً بحث صلب و تولید منی از پشت و... وجود ندارد، پشت در اینجا منظور نسل و ذریه است ولی متأسفانه نویسنده فکر می‌کند اگر شخصی به نوه‌هایش بگوید شما از پشت من هستید منظورش این است موادی از پشت او بیرون آمده و فرزند و نوه‌ها را ساخته! در حالی که این یک اصطلاح عمومی است و منظور آن «نسل» می‌باشد.

ثالثاً در ادعایی دیگر می‌گوید طبق نظر قرآن فقط مایع جنسی مرد در ایجاد جنین نقش دارد و قرآن به ایجاد نطفه و ترکیب اسپرم و تخمک‌ها باور ندارد. می‌گوییم قرآن را باید با قرآن فهم کرد (نویسنده در اکثر شبهات از همین قاعده استفاده می‌کند) لذا آیه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی انسان را مطالعه می‌کنیم:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا «ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم».

پس در قرآن کریم هیچ اشکالی وجود ندارد و اشکال از فهم نادرست مخالفان می‌باشد.

شبهه‌ی سوم: تعیین نر و ماده پس از علقه

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى [۳۷] ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى [۳۸] فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى [۳۹] «آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود (۳۷) سپس بصورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت (۳۸) و از او دو زوج مرد و زن آفرید (۳۹)».

در تفسیر آیات فوق احادیثی با مضمون واحد آمده است از جمله:

پیامبر گفت: نطفه در رحم بمدت ۴۰ شب قرار می گیرد سپس فرشته ای را بسوی آن میفرستد.. فرشته می پرسد ای خدا مرد باشد یا زن؟ سپس خدا او را مرد یا زن قرار می دهد.

(صحیح مسلم ج ۳ حدیث ۲۶۴۵)

این آیات می گویند که نر و ماده بودن جنین پس از مرحله ی علقه معین می شود که غلطی فاحش است، چون جنسیت جنین به محض تشکیل سلول تخم (ترکیب اسپرم و تخمک در چند ساعت اولیه ی پس از آمیزش جنسی) مشخص است.

پاسخ به شبهه:

اولا شما آیات را اشتباه ترجمه نموده اید، از کی تا به حال «جَعَلَ» به معنای «آفریدن» بوده است!!!

همه می دانند که «جعل» به معنای قرار دادن است، مفهوم آیه قرار دادن «شکل انسانی، حالت مردانگی و زنانگی» می باشد، نه «تعیین جنسیت». اتفاقا متخصصان هم تایید نموده اند که این عمل در دوره ی خاصی انجام می پذیرد.

که قرآن کریم دقیقا به این واقعیت علمی اشاره فرموده که بعد از علقه (یکی از حالات جنین) شکل انسانی (مردانگی و زنانگی) در جنین ایجاد می شود

واقعا تامل برنگیز است...

تا مدت زمان خاصی جنین شکل گرفته در جانوران مختلف «شبهه هم» می باشد (انسان، سگ، مرغ، لاک پشت...) و به جز متخصصان کسی نمی تواند آنها را از هم تفکیک نماید.

ولی بعد از این مدت زمان (که قرآن عظیم الشان دقیقا به این نکته اشاره فرموده) هر جاننداری به شکل واقعی خود گرایش پیدا می کند، به طوری که به وضوح می توان فهمید این جنین متعلق به انسان می باشد یا شیر یا روباه!

افرادی که مایلند در این زمینه تحقیق کنند می توانند عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایند:
(و با انتخاب گزینه ی تصویر در سایت گوگل عکس های یافت شده را نگاه کنند)

similarity among embryos of complex animals

پس مشخص می شود که در آیه ی شریفه ی قرآن کریم هیچ اشکالی وجود ندارد.

اما بررسی حدیث و آشکار نمودن یک اشتباه فاحش دیگر در جملات فرد شبهه افکن:

قبل از هر چیز حدیث ۲۶۴۵ صحیح امام مسلم را بررسی می کنیم:

"إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ نِثَانٍ وَأَزْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا
وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ
أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ
يُخْرِجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ "

«هر گاه ۴۲ شب بر (انعقاد) نطفه گذشت خداوند متعال فرشته ای بسوی آن روانه می کند، پس آن نطفه را شکل می بخشد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را می آفریند، سپس فرشته می فرماید: پروردگارم آیا مذکر است یا مؤنث؟ پس پروردگارت هر چه اراده نمود مقدر می فرماید و فرشته می نویسد، سپس می گوید: ای پروردگارم روزی اش چطور باشد؟ پس پروردگارت هر طور که خواست و اراده نمود مقدر می نماید، و فرشته نیز می نویسد، سپس فرشته با صحیفه (نامه) در دستش بیرون می رود، و بعد، بر آنچه که الله متعال فرمان داده نه چیزی اضافه می کند و نه چیزی کم می نماید.»

مشاهده می کنیم که طبق حدیث شریف، ملائکه بعد از مدت زمان تعیین شده از پروردگار چیزی را که نمی داند سوال می پرسد (که آیا این بچه دختر است یا پسر؟) و هرگز در این زمان «تعیین جنسیتی» صورت نگرفته است. نویسنده شبهه با تلبیس، حدیث را غلط ترجمه کرده و نوشته ملائکه می پرسد:

مرد «باشد» یا زن؟

در حالی که اصل پرسش ملایکه این گونه می باشد:

مرد «است» یا زن؟

و بین این دو تفاوت وجود دارد، پرسش اول به معنای تعیین جنسیت است و پرسش دوم به معنای

سوال از جنسیت!

متوجه اشتباه او شدید؟

هر کسی می داند از همان بدایت کار و تلقیح اسپرم و تخمک و ایجاد زیگوت، جنسیت تعیین

می گردد.

(XX OR XY)

جوانان عزیز بدانید قرآن کریم به عنوان پیام ویژه ی پروردگار به بشریت، هیچ منافاتی با علم

ندارد لذا مخالفان مجبورند به تحریف متوسل شوند؛ مشاهده فرمودید هم آیه را غلط ترجمه کرده و

هم حدیث را... تا به اهداف نادرست خود دست پیدا کند.

شبهه ی سوم: خلقت جنین در قرآن

عزیزان چون این شبهه طولانی است و موضوعات آن بسیار مهم می باشد اول توضیحاتی در

مورد مساله عرض می نمایم سپس مطلب به مطلب (به صورت دقیق) شبهه را نقد می کنیم

یکی از شبههاتی که سالهاست اسلام ستیزان به آن اتکا می کنند مساله ی خلقت جنین در قرآن

می باشد. در تقابل با آنان مسلمانان نیز کلیپ های بسیار جذابی تهیه کرده اند و با انیمیشن های متنوع

دیدگاه قرآن کریم را به تصویر کشیده اند. ولی باز هم شبهات زیادی در این زمینه منتشر می شود و به کرات مشاهده نموده ام مسلمانان را به چالش می طلبند.

جنین شناسی یک رشته ی کاملاً تخصصی می باشد و دخول افراد غیر متخصص به این حوزه قطعاً با لغزش و خطا همراه خواهد بود. لذا برای جلوگیری از خطاهای فوق، قبل از هر چیز مطالب علم جنین شناسی را به دقت مطالعه نمودم تا با درکی کاملاً واقع گرایانه و علمی شبهات مطرح شده را پاسخ دهم^۱.

جالب است بعد از اتمام تحقیقات متوجه شدم تمام شبهات منتشر شده، ناشی از جهل شبهه افکنان به موضوع مورد نظر می باشد (شاید هم اوج تلبیس و خصومت آنها با اسلام مبارک)

به فرض مثال از ۱۰ مرحله، سه مرحله را در نظر نگرفته اند و تصور می کنند این اشکال قرآن است (!) اما مشکل از عدم مطالعه و دقت خودشان می باشد. (شاید هم نیت نادرست شان)

قبل از اینکه به بررسی شبهات پردازیم میل دارم دوستانی که در این زمینه مطالعه نداشته اند را با چند و چون ماجرا آشنا سازم. تا آنها هم با ما همراه شوند و به اتفاق هم شبهات را پاسخ دهیم
لذا ابتدا گذری خواهیم کرد بر مفاهیم تا ببینیم قرآن کریم خلقت جنین را چگونه به تصویر کشیده است؟ علم در مورد دیدگاه قرآن چه می گوید؟ و...

با یک بررسی اجمالی متوجه می شویم قرآن برای خلقت جنین شش مرحله را معرفی نموده است:

^۱. استفاده از جنین شناسی پزشکی "به استناد آیات قرآن و احادیث" مؤلف: دکتر قاسم ساکی، جنین شناس و عضو هیئت علمی گروه آناتومی و جنین شناسی دانشگاه جندی شاپور اهواز و سایت های اینترنت.

۱. نطفه
۲. علقه
۳. مضغه
۴. استخوان
۵. گوشت
۶. خلق آخر

و این مراحل در آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره ی مومنون مطرح شده است، توجه بفرمایید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً
فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْمَخْلُقِينَ

«ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم . سپس او را به صورت نطفه‌ای در آورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم . سپس نطفه را به صورت لخته خونی ، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای ، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم ، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم ، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد . والا مقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.»

قبل از ورود به بحث اصلی بدانید آن خاکی که آیه ی مبارک مطرح فرموده فقط برای حضرت آدم صدق می کند و به جز ایشان برای تمام انسانهای دیگر از مرحله ی نطفه شروع می شود.

نطفه:

زمانی که مرد و زن با هم آمیزش می کنند و انزال صورت می گیرد، بین سلول های جنسی مرد (اسپرم) و سلولهای جنسی زن (تخمک) لقاح صورت می پذیرد. به سلولی که ناشی از این تلفیق ایجاد می گردد «زیگوت» می گویند.

زمانی که همانند سازی کروموزوم ها داخل زیگوت انجام شد، این بار آماده می شود برای تقسیم می شود (و به دو سلول تقسیم می گردد). با تقسیم های متوالی سلول ها کوچک تر می شوند که به آن ها (سلول های کوچک) «بلاستومر» می گویند.

بعد از ۳ تا ۴ روز تعداد سلول ها به ۱۲ تا ۱۶ عدد می رسد که به هم می چسبند، قیافه ی آن توده شبیه شاه توت می باشد و به آن «مورولا» می گویند، یک پرده ی شفاف هم به دور مورولا ایجاد می گردد.

سلول های درونی مورولا در نهایت اعضای بدن ما را تولید می کنند و سلول های خارجی آن باعث ایجاد جفت می شود.

(جفت عضوی مسطح است که دور تا دور جنین را می گیرد و نقش آن انتقال مواد بین مادر و جنین می باشد)

مراحلی که تا اینجا عرض نمودم در لوله ی رحم انجام می شود (یک لوله ی ۸ تا ۱۰ سانتی متری که به رحم ختم می شود) مورولا به رحم می رسد، مواد مترشحه از غدد رحم به داخل آن پرده ی شفاف نفوذ می کنند و فضایی ایجاد می کنند به نام بلاستوسل، در این حالت به جنین بلاستوسیت می گویند. این وضعیت ۴ تا ۵ روز بعد از لقاح دیده می شود.

جنین روز ششم از پرده ی شفاف خارج می شود (که به آن رها سازی می گویند) و شروع به نفوذ در دیواره ی رحم می کند. روز هشتم سلول های بلاستوسیت که اصلا دارای نظم نیستند به دو لایه ی منظم با نام های هیپوپلاست (سلول های مکعبی شکلی دارد) و اپی پلاست (داری سلول های استوانه ای شکل می باشد و بر روی لایه ی هیپوپلاست تشکیل می شود)

جفت هم به دو لایه ی سیتوتروفوبلاست و سن سیتو تروفوبلاست تقسیم می شود

همان روز هشتم حفره ی کوچکی در اپی پلاست ظاهر می شود که حفره ی آمنیوتیک نامیده می شود، در آن حفره مایعی بنام آمنیون دور جنین را می گیرد و بسیار مفید می باشد (مانند یک بالشتک عمل می کند و نقش ضربه گیر را دارد، عایق دما است و نمیگذارد گرما و سرما به جنین منتقل شود و...)

روز نهم مشاهده می شود که در سن سیتوفروتوپلاست حفره هایی بنام لاکونا ایجاد می گردد ، سپس این حفره ها توسط خون مادر پر می شود و اطراف جنین را خون می گیرد. این مراحل تا ۱۱ الی ۱۲ روز بعد از لقاح انجام می شود و پس از آن وارد مرحله ی دوم یعنی علقه می شویم.

اگر به آیات نگاهی بیندازید پروردگار متعال برای این مرحله فرموده نطفه را در قرار گاه استواری (مکین) قرار دادیم.

به نظر شما چرا پروردگار منان آن را استوار و امن معرفی نموده است؟

استخوان لگن از آن محافظت می کند، به وسیله طناب هایی به لگن محکم شده است، تا انتهای حاملگی حجم آن چند درصد افزایش می یابد، تا وقت زایمان انقبضات چندانی ندارد(به دلیل هورمون پروژسترون) وگرنه بچه پایین می آمد و...

علقه:

علقه ، دومین مرحله ی تکاملی جنین می باشد. گفتیم که جنین تقسیم شده به دو لایه ی اپی لاستی و هیپو لاستی تقسیم می شود، آن ها هم در این مرحله ، طی روندی بنام گاسترو لاسیون به اکتودرم، مزودرم و آندودرم تبدیل می شوند

در نهایت:

لایه ی اکتودرم باعث ایجاد مغز و نخاع و بینی و چشم و... می شود

لایه ی مزودرم باعث ایجاد غضروف ها و استخوان ها و عضلات و... می شود

لایه ی آندودرم باعث ایجاد پوشش اپی تلیایی مثانه و پیش راه و لوزه ها و تیموس و... می شود
اما باید بدانیم در کلام عرب «علقه» به سه مفهوم معنا می شود:

۱. زالو

۲. خون بسته

۳. آویزان

جالب اینجاست که بصورت اعجاب انگیزی هر سه معنی برای جنین در این مرحله صدق می کنند!

چرا زالو؟

زالو موجودی است که در برکه ها زندگی می کند، از نظر تغذیه وابسته به دیگران است و از راه مکیدن خون زندگی خود را تامین می نماید.

جنین از روز ۱۲ تا ۲۱ وارد مرحله ی علقه می شود، تا قبل از ورود به این مرحله (در لوله ی رحم بود یا در رحم شناور بود) از مایعات اطراف خود تغذیه می کرد.

ولی این بار منبع تغذیه ی دیگری دارد، در مطالب بالا عرض کردیم که روز نهم در سن سیتو فروتوپلاست (یکی از لایه های جفت) حفره هایی بنام لاکونا ایجاد می شود که توسط خون مادر پر می شوند. این روند ادامه پیدا می کند تا خون مادر دور تا دور جنین را می گیرد، در این حالت می گویند گردش خون رحمی جفتی برقرار شده است. از این به بعد جنین نیاز های خود را از طریق خون مادر دریافت می کند (به وسیله ی انتشار غذا و اکسیژن و...)

بنا بر این مشاهده می کنیم که جنین مانند زالو از خون دیگری تغذیه می شود. همچنین جنین در این مرحله شباهت بسیار زیادی به زالو دارد با جستجو در اینترنت عکس های مورد نظر را خواهید یافت. (در گوگل بنویسید تشابه جنین و زالو)

اما چرا می گویند شبیه خون بسته است؟

خون بسته یا خون لخته خصوصیتی دارد که خون در یک جا جمع می شود و هیچ جریانی هم ندارد. مطالعات نشان داده رگ سازی و تولید خون در جنین دقیقا در این مرحله انجام می شود، یعنی خون تشکیل شده ولی هنوز در رگ ها جاری نیست.

قلب در روز ۲۲ تا ۲۳ شروع به ضربان می کند و خون همین گونه در مجاری وجود دارد بدون گردش، آیا مفهوم خون بسته هم کاملا "تحقق نمی یابد؟

می دانید این دقیقا جایی است که باعث تعجب پروفیسور کیس مور(استاد جنین شناسی تورنتوی کانادا) شد؟

او بسیار تعجب کرد و گفت تحقیقات ما نشان داده خون در این مرحله درون مجاری بسیار باریک محبوس است! لذا مشخص می شود قرآن به جز شکل خارجی تکوین داخلی را هم پوشش داده است!!!

(جهت جلوگیری از اطاله ی کلام در مورد استاد کیث مور و چگونگی پذیرش من الله بودن قرآن چیزی نمی گوئیم ولی حتما در مورد آن مطالعه کنید).

برای مفهوم آویزان چه می توان گفت؟

جنین در این مرحله در حفره ای به نام حفره ی آمونیومی شناور است و توسط ساقه ای اتصالی که بعدا بند ناف می شود به پرده کوریونی و از این راه به دیواره ی رحم آویزان شده است.

اگر می خواهید تصویر ساقه ی اتصالی و شیوه ی آویزان بودن آن را مشاهده بفرمایید روی گوگل بنویسید:

Connecting stalk

ساقه ی اتصالی بخشی از مزودرم خارج رویانی است که در روز ۱۲ تا ۱۳ دیده می شود(مرحله ی علقه)

سبحان الله! این توضیحاتِ دقیق در کتاب ۱۴ قرن پیش؟

مضغه:

سومین مرحله از تکامل جنین را مضغه می نامند، این دوره از روزهای ۲۲ تا ۲۳ شروع می شود و تا حدود هفته ی ششم ادامه می یابد. مضغه در لغت به ماده ای می گویند که شیهه گوشت جویده شده باشد. اگر توجه بفرمایید گوشت جویده شده چه مشخصاتی دارد؟

در دهان در حال جابجایی است، به دلیل فشار دندان ها شکل ثابتی نخواهد داشت، بعد از خارج کردن از دهان آثار دندان روی آن باقی خواهد ماند و ...

ولی واقعا چرا خداوند متعال جنین را در این مرحله به گوشت جویده شده تشبیه فرموده است؟ قبل از هر چیز بدانید در این مرحله هیچ گوشتی وجود ندارد و فقط توده ی سلولی است که به دور هم جمع شده است. لذا تصور نفرمایید که خدای متعال منظورش این است که به گوشت جویده شده تبدیل شده است!

اگر به عکس جنین در این مرحله نگاه کنید مشاهده می شود که در نمای جانبی جنین قطعاتی جدا از هم و پشت سر هم بنام «سومیت» ظاهر می شود. (گره هایی هستند که در پشت جنین ایجاد می شود، که درست مانند جای دندان است) سومیت ها از سر به دم تشکیل می شوند (هر روز ۳ جفت از آنها ظاهر می گردد)، مشاهده شده که در پایان هفته ی پنجم ۴۲ تا ۴۴ جفت سومیت ایجاد شده است. البته عده ای از آنها بعدا از بین می روند، سومیت ها در ساختن مهره ها، دنده ها و عضلات و اندامهای بالا و پایین و ... نقش دارند.

در همین مرحله افزون بر سومیت ها قوس هایی بنام قوس های حلقی در ناحیه فوقانی جنین (درست زیر برآمدگی سر) ایجاد می شود. لذا در حد فاصل این قوس ها شکافهایی بنام شکاف های حلقی قابل مشاهده است.

وجود قوس های حلقی و سومیت ها به جنین شکلی مانند گوشت جویده شده می دهد که بعد از جویدن و نرم کردن جای دندان روی آن مشخص است.

حتی طبق تعریفاتى که در اول از ماده ی جویده شده در دهان داشتیم (جایجایی و نداشتن شکل ثابت ...) بدلیل اینکه جنین درون کیسه ی آمونیومی در حال جایجا شدن می باشد این شروط هم بوقوع می پیوندد.

در آیه ی ۵ سوره ی مبارکه حج از مضغه ی مُخَلَّقِه و غیر مُخَلَّقِه سخن گفته است، طبق بررسی هایی که انجام دادم آنگونه که از نصوص و مطالب علمی برداشت می شود، مخلقه به حالتی می گویند که دارای سلول های تخصص یافته باشد و در تشکیل اعضایی همچون گوارش و ... نقش دارد، غیر مخلقه یعنی تخصص یافته نیست.

عظام:

مطالعات جنین شناسی نشان می دهد که مرحله ی ظهور استخوان ها در هفته ی ششم انجام می پذیرد، سومیت ها و قوس های حلقی نقش بسیار مهمی در این مرحله دارند.

جهت آشنایی در نظر داشته باشید که ما چهار نوع استخوان داریم:

۱. استخوان بلند (مثلا در پا)

۲. استخوان کوتاه (مثلا در مچ دست، کارپال)

۳. استخوان پهن (مصلا سقف جمجمه)

۴. استخوان نا منظم (مثلا بعضی از استخوان های جمجمه)

لحم:

مرحله ی پنجم معرفی شده توسط قرآن ؛ پوشیدن استخوان ها با گوشت می باشد. اگر به آیه توجه بفرمایید نمی گوید مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم! بلکه می گوید استخوان را خلق کردیم و بر آن گوشت پوشاندیم، یک تفکیکی بین این دو قائل شده است و این یک واقعیت علمی بزرگ می باشد

ما سه نوع عضله داریم:

عضله ی اسکلتی (ارادی است، انقباض سریع دارد، فراوان ترین نوع عضله، چند هسته و دارای خطوط عرضی...مثلا عضله ی دست)، عضله ی قلبی (غیر ارادی، بسیار قدرمند، آهنگ منظم، سلول های منفرد و شخه دار و طویل...عضله ی قلب)، عضله ی صاف (غیر ارادی، انقباض بسیار کند، دوکی شکل، فاقد نوار عضلانی...مثلا دیواره رگ های خونی)

اگر دقت کنیم مشخص می شود که منظور قرآن کریم عضلات اسکلتی می باشد، چون عضلات دیگر از قبل ساخته شده اند...مثلا عضله ی قلب حتما ساخته شده که قلب ضربان دارد یا عضله ی رگ های خونی و ساخته شده است، این هم یکی از اعجاز بزرگ قرآن کریم می باشد.

خلق آخر:

دوره ای از زندگی جنین می باشد که از ماه سوم شروع می شود و تا انتهای دوران بارداری ادامه می یابد.

در این دوره ارگان جدیدی ساخته نمی شود و فقط اندامهایی که تا اینجا ساخته شده اند بالغ می گردند. آنگونه که از احادیث فهم می شود در این مرحله روح به کالبد انسان دمیده می شود. لذا قرآن کریم هم آن را خلق آخر معرفی فرموده است.

نمیدانم واقعا در مقابل این همه عظمت و دقت چه می توان گفت! ولی بگذارید اول شبهات را پاسخ دهیم (تا قلب مخاطبان به آرامش برسد...)

اشکال کمی طولانی است، لذا مطلب به مطلب پیش می رویم.

شبهه:

مراحل ذکر شده عبارتند از: تبدیل نطفه به خون بسته (علقه) و سپس تبدیل به گوشت جویده شده (مضغه) و سپس تبدیل به استخوان و سپس استخوان توسط گوشت پوشیده می شود و سپس آفرینش دیگر.

پاسخ:

خیر تقسیم بندی شما ناقص است، مرحله ی ایجاد نطفه را چرا ننوشته اید! همچنین ترجمه هم اشتباه است، این تبدیل به استخوان را از کجا آورده اید؟ مضغه که به استخوان تبدیل نمی شود بلکه در جنین استخوان هایی خلق می شود.

اگر حرف شما درست می بود باید به جای «خلقنا» می فرمود «بدلنا»، پس حرف شما اشتباه است.

شبهه:

حدیثی صحیح و متفق علیه در تفسیر آیه ی فوق (و آیات مشابه) آمده است:

- حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدوق قال إن أحدكم يجمع في بطن أمه أربعين يوماً ثم علقه مثل ذلك ثم يكون مضغاً مثل ذلك ثم يبعث الله و ملكاً فيؤمر بأربعة برزقه وأجله وشقى أو سعيد (صحیح بخاری ۶/۲۴۳۳)

ترجمه: پیامبر گفت هر یک از شما در شکم مادرش گرد می آید بمدت ۴۰ روز و سپس علقه می شود بهمان مقدار (۴۰ روز) و سپس مضغه می شود بهمان مقدار (۴۰ روز) سپس خدا ملکی را می فرستد و به چهار چیز امر می شود به رزق و مرگ و شقی بودن یا سعید بودن .

بر اساس این حدیث مدت نطفه ۴۰ روز و مدت علقه نیز ۴۰ روز و مدت مضغه نیز ۴۰ روز می شود.

پاسخ:

خیر دیدگاه شما کاملاً ناقص و اشتباه است. ما حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) داریم که می فرماید:

"إِذَا مَرَّ بِالنُّظْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَحَمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يُخْرِجُ الْمَلِكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ" ۲۶۴۵/مسلم

«هرگاه ۴۲ شب بر (انعقاد) نطفه گذشت خداوند متعال فرشته ای بسوی آن روانه می کند، پس آن نطفه را شکل می بخشد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را می آفریند، سپس فرشته می فرماید: پروردگارم آیا مذکر است یا مؤنث؟ پس پروردگارت هرچه اراده نمود مقدر می فرماید و فرشته می نویسد، سپس می گوید: ای پروردگارم روزی اش چطور باشد؟ پس پروردگارت هر طور که خواست و اراده نمود مقدر می نماید، و فرشته نیز می نویسد، سپس فرشته با صحیفه (نامه) در دستش بیرون می رود، و بعد، بر آنچه که الله متعال فرمان داده نه چیزی اضافه می کند و نه چیزی کم می نماید.»

مشاهده بفرمایید پیامبر صراحتاً فرموده بعد از ۴۲ شب ملایکه ای می آید و آن نطفه را شکل می بخشد (گوش و چشم و پوست و استخوان و گوشت را می آفریند). دقت کنید نوشته مراحل پنجگانه اول (به جز خلق آخر) در آن ۴۲ شب انجام می شود. و آنگونه که از مجموع احادیث فهم می شود منظور حدیث اول ۱۲۰ روز نیست! که ۴۰ روز فقط نطفه باشد و ۴۰ روز فقط علقه باشد و ۴۰ روز فقط مضغه!

بلکه نتیجه می گیریم «مثل ذالک» هایی که رسول اکرم در حدیث امام بخاری می فرماید، منظور این است که آن هم در همین بازه ی ۴۰ روزه اول انجام می شود. یعنی این ۴۰ ها با همدیگر مساوی هستند، ولی اسلام ستیزان فکر می کنند مثل ذالک یعنی ۴۰ روز دیگر و این ۴۰ ها با هم جمع می شوند و در نهایت می شود ۱۲۰.

شبهه:

برای مقایسه ی مراحل ذکر شده با واقعیت های رشد جنین به هر کتاب جنین شناسی دانشگاهی می توانید مراجعه کنید. برای تسهیل امر در اینجا باختصار، مراحل رشد جنین را در اشکال زیر آورده ام.... (شبهه افکن از منظر علم پزشکی ۲۳ مرحله را معرفی نموده است، برای جلوگیری از طولانی شدن همه ی آن توضیحات را ذکر نمی کنیم و در پایان می گوید:)

مشاهده می کنید جنین دائما در حال تغییر و تکامل است، حال کدامیک از مراحل علقه است و کدام مضغه و کدام استخوان و کدام دمیدن روح. هیچکدام از این مراحل در دوره ی رشد جنین وجود ندارند.

پاسخ :

جناب شبهه افکن باید بداند حتی در گرایش های مختلف علم شیوه ی تقسیم بندی متفاوت است، چه رسد به تقسیم بندی که قرآن انجام داده است.

به عنوان مثال، در رشته زنان و زایمان طول دوره بارداری را به «سه دوره»:

سه ماهه اول، دوم و سوم تقسیم می کنند

ولی در حوزه جنین شناسی این دوره را به «دو مرحله»:

دوره رویانی (Embryonic Period) و دوره ی جنینی (Fetal Period) تقسیم می کنند.

آیا می توان به جنین شناسان اشکال گرفت و گفت پس کجاست آن سه دوره ی که در رشته ی زنان و زایمان از آن حرف می زنند! پس حرف یکی از شما اشتباه است!؟

خیر، رشته های مختلف تقسیم بندی های متفاوتی دارند، همه درستند و هر کدام از زاویه دید خود آن را مورد بررسی قرار داده اند. تقسیم بندی قرآن هم یک تقسیم بندی دیگر می باشد و هرگز نمی توانیم بگوییم چون در پزشکی گفته ۲۳ مرحله، پس مال قرآن اشتباه است. پس این بر می گردد به درک ناقص شما از موضوع.

شبهه:

جنین در هیچ مرحله ای خون بسته نیست و در هیچ مرحله ای (شبيه) گوشت جویده نیست و در هیچ مرحله ای استخوان نیست. اساسا رشد تمام بافتها از جمله عضله و استخوان با هم پیش می روند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوانها را فرا گیرد. همچنین هیچ تغییری که نشانگر دمیدن روح باشد در جنین اتفاق نمی افتد.

پاسخ:

ما هرگز نگفته ایم جنین تبدیل می شود به خون بسته! بلکه می گوئیم به دلیل وجود خون در رگ ها و عدم ضربان قلب مانند خون بسته (خون لخته) به نظر می رسد.

این که می گوئید شبیه گوشت جویده شده نیست، احتمالا یا هیچ وقت گوشت نجویده اید یا هنگام خوردن گوشت لامپ ها را خاموش کرده اید و در تاریکی غذای خویش را میل کرده اید.

لذا یک بار هم که شده امتحان کنید. وقتی گوشت خوردید آن را زیاد بجوئید ولی نبلعید (قورت ندهید) از دهان بیرون بیاورید ببینید جای دندان روی آن مشخص است یا نه!

در سائیتی خواندم ملحدی نوشته بود، گوشت با جویدن کوبیده می شود، تکه پاره می شود چرا مسلمانها همچین تعبیری را بکار می برند؟

پاسخ این است که مگر ما گفته ایم کوبیده نمی شود! اگر کوبیده نشود چگونه اثر دندان ها روی آن مشخص می گردد. همچنین آن تکه پاره ها در نهایت در دهان به هم می چسبند و قرار نیست مثل کیک های خشکی که در کودکی می خوردیم و فوت می کردیم تماما از دهانمان خارج می شد، اینگونه پخش و تکه تکه شود.

اما چیزی که بسیار مایه ی تعجب است دوباره حرف خود را تکرار کرده و می گوید:

جنین در هیچ مرحله‌ی «تبدیل» به استخوان نمی‌شود! دوستان بدانید این حرف خودش است و همان گونه که توضیح دادیم جنین هیچ وقت به استخوان «تبدیل» نمی‌شود، بلکه استخوان‌هایی در آن ظاهر می‌گردد (خلق می‌شود)

می‌گوید «رشد» همه‌ی عضله‌ها و استخوان‌ها با هم پیش می‌رود...

آیا اشتباه او را متوجه شدید؟ ما کی از «رشد» حرف زده ایم؟ ما داریم «پدیدار شدن اولیه» را مطرح می‌کنیم.

و همچنین می‌گوییم وقتی گوشت پدیدار می‌شود منظور عضله‌ی اسکلتی می‌باشد و عضله‌ی قلبی قبلاً برای قلب ایجاد شده همچنین عضله‌ی صاف برای رگ‌ها ایجاد شده بود. که علم این تقدم استخوان به عضله‌ی اسکلتی را کاملاً پذیرفته است

از ناباوران پرسید، زمانی که هنوز دست و پا جوانه نزده است (ایجاد نشده است) چگونه استخوان و عضله‌ی اسکلتی ایجاد شد؟

به منابع نگاهی بیندازید متوجه می‌شوید که در هفته‌ی هشتم بارداری استخوان‌ها تشکیل می‌شود. و باید اول استخوانی باشد تا گوشتی به دور آن تشکیل شود. لذا دیدگاه قرآن کریم از لحاظ علمی و عقلی درست می‌باشد و دیدگاه ناباوران غلط است.

شبهه:

وضعیت از این هم بدتر می‌شود اگر حدیث فوق را همراه با آیات بررسی کنید. حدیث گفته که قبل از علقه ۴۰ روز طی می‌شود طبعاً بر طبق آیات فوق این دوره‌ی ۴۰ روزه دوره‌ی نطفه خواهد بود. در صورتیکه نطفه (لقاح اسپرم و تخمک و تشکیل سلول تخم) در بخشی از یک روز تشکیل می‌شود. و ۴۰ روز شامل ۱۶ مرحله تغییر می‌شود. چطور می‌شود اینهمه مراحل را نطفه نامید. طبق حدیث از مرحله‌ی ۱۶ تا ۴۰ روز بعد جنین بصورت علقه (خون بسته) است که بی‌معنی است و...

پاسخ:

این را در بالا پاسخ دادیم که درک شما از حدیث نادرست است، و برای اینکه اثبات کنیم منظور پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فقط یک ۴۰ روزی است، حدیث صحیح دیگری را ذکر کردیم.

شبهه:

عده ای از معجزه تراشان سعی کرده اند که به کمک محمد بیایند و از اینهمه غلط معجزه بسازند. گفته اند که منظور از علقه زالوست نه خون بسته. یعنی قرآن می خواسته بگوید که جنین شبیه زالوست. چون مثل زالو به دیواره ی رحم می چسبد.

اما این نظر باطل است چون اولاً مخالف نظر و فهم تمام مفسران و عالمان دینی و صحابه در ۱۴۰۰ سال گذشته است.

چنانچه سیوطی در تفسیرش می گوید علقه جمع علق است به معنی خون غلیظ. ثانیاً: اگر فرض کنیم که تمام بزرگان دین اشتباه کرده اند و منظور زالوست بازهم مسئله حل نمی شود چون جنین بعد از هفته ی اول تا آخر ۹ ماهگی به دیواره ی رحم چسبیده است بنابراین باید گفت علقه شامل تمام دوره های جنینی می شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

اولاً این سخنان مال پرودگار مهربان است نه محمد (صلی الله علیه و سلم). ثانیاً ثابت کردیم که اینهمه غلط، شرح حال شبهات شماست نه آیات قرآن.

ثالثاً ما می گوئیم علقه هر سه مفهوم را تداعی می کند، نه اینکه بگوئیم زالو است و نیست و...

در مورد علمای بزرگوار هم (وارثان انبیاء) بدانید آنها نور چشمان ما هستند ولی قرار نیست هر چه می گویند لا یتغیر باشد، کما اینکه آن بزرگواران طبق فهم زمان خود آیات را تفسیر کرده اند. بدانید ما با آیات الهی طرف هستیم نه با دیدگاه علما. و در هر حال از آن دیدگاه ها جهت فهم و درک آیات کلام پرودگار استفاده می کنیم، نه اینکه آنها را در جای آیه قرار دهیم.

همچنین ما زالو را صرفاً بخاطر چسپنده بودن نپذیرفته ایم که این ادعاهای بزرگ را مطرح می کنید که تا ۹ ماهگی چسپنده پس کلا بارداری یعنی علقه! ، بلکه به دلیل مکیدن خون (دقیقا مانند جنین) و شکل ظاهریش (دقیقا مشابه جنین) همچنین تعبیری در قرآن بکار رفته است.

از طرفی ثابت کردیم که در مرحله ی علقه جنین بوسیله ی ساقه ی اتصالی به دیواره ی کوریونی در درون حفره ی آمونیومی آویزان می باشد.

شبهه:

ممکن است بگویند که زالو نامیدن جنین نه بخاطر چسبیدن به رحم بلکه بخاطر شکل خمیده ی جنین است. اما بازهم مشکل حل نمی شود چون اولاً شکل عادی زالو خمیده نیست و ثانياً جنین از هفته ی سوم تا آخر ۹ ماه فرم خمیده دارد بنابراین بازهم باید گفت که علقه شامل تمام دوره های جنینی می شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

جالب است، اصلاً سراغ مکیدن خون نمی روید، چون می دانید تمام رشته های شما را پنبه خواهد کرد. من نمیدانم ما کی گفته ایم نقطه اشتراک زالو و جنین «خمیدگی» می باشد که که شما ادعا می کنید جنین هر ۹ ماه «خمیده» است. این هم از ادعاهای بی اساس خودتان است.

در توضیحات اولیه هم خدمت شما عزیزان عرض کردم بروید در سایت گوگل بنویسید «تشابه زالو با جنین» و به عکس های مربوطه نگاه کنید، ببینید آیا واقعا حمد و ثنای پروردگار را زیر لب زمزمه خواهید کردی یا خیر.

شبهه:

جالبتر از همه اینست که بدانید که این گفته ی قرآن در مورد مراحل رشد جنین از قرنهای قبل از اسلام در جوامع آن زمانها رایج بوده است. گالن پزشک مشهور یونانی در حدود سال ۱۵۰ پس از میلاد (۴۵۰ سال قبل از محمد) در ترکیه ی فعلی نوشته است که:

پاسخ:

توجه داشته باشید، از هر خدعه ای استفاده می کنند تا تفکر الحادی خود را در جامعه ترویج دهند.

یک ساعت است حرف قرآن را نقد می کند و غیر علمی می داند، حال می گوید برگرفته از کتاب های گذشته است، خب چرا از همان اول نمی گفتید قرآن از کتاب های گذشته مطلب نقل کرده و آن مطالب به دلایل علمی زیر نادرست می باشند؟ توجه بفرمایید که جهت فریب مخاطب چگونه مطالب را پشت سر هم تنظیم کرده اند... اما دوستان توجه داشته باشید، این ادعای خودشان است:

اولا ثابت کردیم مطالب قرآن کاملا درست می باشد ثانيا مطالب قرآن با حرف پزشکان قبل از خود کاملا تفاوت دارد و به هیچ عنوان از آنها نقل نشده است. و هرگز آنها در این حد نیستند. شبهه افکن سخنان گالن را قید کرده است، بینیم آیا گالن هم مانند قرآن به بیان مراحل خلقت پرداخته اند؟

شبهه:**حرف های گالن:**

"خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می شود. مرحله ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است....وقتی که با خون پرشد (معادل علقه) و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده اند و بی شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه ی قابل ملاحظه ای دارد این مرحله ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی....مرحله ی سوم بدنبال می آید.. که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی ورای همه ی قسمت های دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضحتر می بینی معده را مبهمتر و دست و پاها را. سپس آنها شاخه (برجستگی که دستها یا پاها را می سازند) تولید می کنند. در چهارمین و مرحله ی نهائی همه ی قسمت های اندامها مشخص شده اند...و حرکت می کند چون حیوان بطور کامل ساخته شده است.....زمان آن برای طبیعت فرا رسیده است که ارگانها

را بطور دقیق بهم مرتبط کند و کامل کند. بنابراین طبیعت موجب می شود که گوشت بر رو و اطراف استخوانها رشد کند... و در انتهای استخوانها لیگامنتها را قرار داد که استخوانها را بهم نگه می دارد و در سراسر اطراف استخوان پرده ای قرار داد که به آن پریوستئال گفته می شود"

پاسخ:

دوستان قبل از هر چیز توجه داشته باشید این سه عبارت (معادل نطفه، معادل علقه و معادل مضغه) توسط اسلام ستیزان وارد این عبارت شده است، یعنی آنها به نظر خودشان (!) فکر می کنند این مراحل مشابه توصیفات قرآن است و همچنین چیزی در متن اصلی وجود ندارد ولی ببینیم آیا واقعا این گونه است؟!!!

دوستان حیفم می آید متن را خط به خط نقد نکنم، لذا یک کلمه را هم جا نمی گذاریم:

گالن:

خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می شود

پاسخ:

ما عرض کردیم که قرآن می فرماید شش مرحله، اسلام ستیزان پاسخ دهند کجاست تشابه؟

گالن:

مرحله ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است

پاسخ:

اولا عرض کردیم این (معادل نطفه) توسط دشمنان قرآن مبارک گذاشته شده است، آن را در نظر نگیرید.

ثانیا گفته شکل منی غالب است، پس مایع جنسی زن چه می شود؟ قرآن فرموده نطفه یعنی ترکیب هر دو، ولی این می گوید منی غالب است یعنی چه؟ ...اسلام ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه؟

گالن:

وقتی که با خون پرشد(معادل علقه)

پاسخ:

باز هم طبق معمول، معادل علقه حرف خودشان است. همچنین چه شده که با ذکر خون یادی از علقه کرده اند! چرا در مطالب گذشته که بحث زالو و علقه و... بود سکوت کرده بودند؟
قرآن وقتی می فرماید علقه:

شبه زالو بودن، مکیدن خون و آویزان بودن جنین را در این مرحله شرح داده است. ولی آیا آقای گالن هم به این مراحل اشاره کرده؟ یا فقط گفته با خون پر می شود!...اسلام ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه؟

گالن:

و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده اند و بی شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه ی قابل ملاحظه ای دارد این مرحله ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی

پاسخ:

و باز هم عبارت معادل مضغه که برچسپ ناباوران می باشد را از جمله پاک کنید، چون برداشت خودشان است.

اولا او تازه به مرحله ی دوم می رسد و مضغه در قرآن مرحله ی سوم است.

ثانیا مضغه با مفهوم جویده شدن و ... حالت جنین را برای ما به تصویر می کشد که سومیت ها و قوس های حلقی چگونه به جنین شکل داده اند، ولی آقای گالن چه چیزی را بیان کرده است؟... اسلام ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه؟

گالن:

مرحله ی سوم بدنبال می آید.. که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی و رای همه ی قسمت های دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضحترا می بینی معده را مبهمتر و دست و پاها را. سپس آنها شاخه (برجستگی که دستها یا پاها را می سازند) تولید می کنند.

پاسخ:

اسلام ستیزان که مدعی تشابه هستند باید توضیح دهند، این دقیقا کدام مرحله از مراحل توصیف شده ی قرآن می باشد؟

دوستان عزیز بدانید بیان مراحل از خلقت جنین، حائز اهمیت فراوان می باشد که با چشم غیر مسلح قابل دیدن نیست. نه اینکه وقتی دست و پا شکل گرفت و با چشم دیده شد در مورد آن سخن گفته شود.

پزشکان دنیای قدیم روی جنین های زیادی مطالعه کرده اند و این مسائل را دیده اند و بیان کرده اند. ولی قرآن مجید توصیفات را بیان نموده که فقط با میکروسکوپ ها و ادوات پزشکی عهد حاضر قابل بررسی است. (حالات و کیفیات علقه و مضغه و عظام و ...)

نه تنها توسط پیامبر (که دشمنان می گویند این حرف خودش است) بلکه توسط هیچ دانشمندی در آن زمان امکان نداشته این مسائل فهمیده شود چون (به عنوان مثال آن زمان) میکروسکوپی وجود نداشت. لذا مطرح نمودن بحث دست و معده و... عجیب نیست و شرح این موارد توسط دکتر گالن کاملا طبیعی می باشد.

لذا باقی موارد هم نیاز به بررسی ندارد، چون ایشان یک متخصص بوده و این موارد را با چشم دیده و بررسی کرده است (اما قرآن به بیان مواردی پرداخته که با چشم غیر مسلح دیده نمی شود)

شبهه:

انصافا می بینید که گلن مراحل ذکر شده توسط قرآن را با دقت و صحت بیشتر گفته است. صحت بیشتر به این دلیل که پرشدن از خون گرچه کاملا درست نیست ولی از نظر جنین شناسی قابل قبول تر است چون رگهای خونی در اطراف و درون ساختار اولیه ی جنین تشکیل می شوند اما خون بسته شده غلط است.

پاسخ:

انصافا تلبیس می کنید.

از گفتار شما مشخص است که هنوز نمی دانید خون بسته چیست، در این مرحله هنوز ضربان قلب شروع نشده است. و اینجاست که مفهوم خون بسته تداعی می شود و هیچ خونی در جریان نیست.

دوستان دقت کرده اید هر بار علقه را یک جور معنا می کند؟ تا به آنچه می خواهد برسد.

شبهه:

در مرحله ی بعد گلن گفته که جنین شبیه گوشت شده که با مضغه تناسب دارد اما مفهوم جویده شده معنی را تحریف کرده است.

پاسخ:

اتفاقا اوج لطافت قرآن در این مفهوم جویده شدن آشکار می گردد، که جای دندان بر روی شی جویده شده باقی می ماند. می توانید در اینترنت به عکس ها نگاه کنید که چگونه سومیت ها مثل جای دندان در جنین نمایان شده اند.

شبهه:

در مراحل بعد جوانه زدن دستها و پاها و تکمیل آنان را بدرستی توضیح داده است ولی در قرآن و حدیث نیامده است.

پاسخ:

قرآن به صورت کلی و در کمترین کلمات ساختار خارجی و تکوین داخلی را شرح داده است، این که نیامده ریز به ریز تمام مراحل را شرح دهد و گزیده گویی کرده است، آیا اشکال و نقص علمی تلقی می شود؟ هرگز

شبهه:

همچنین رشد گوشت در اطراف استخوانها را ذکر کرده که درست است ولی محمد بجای بیان صحیح گلن بیان غلط قرآن را بکار برده که مضغه به استخوان تبدیل می شود (یعنی در این مرحله جنین از جنس استخوان است) که غلط است و سپس گوشت در اطراف آن می روید.

پاسخ:

باور کنید تمام این شبهه و بخصوص این استدلال را که چندمین بار است تکرار می کند بی احترامی به شعور خود تلقی می نمایم. چون قرآن از «تبدیل» حرفی به میان نیاورده، بلکه می فرماید استخوان ها بر روی مضغه ایجاد می شود، خلق می شود

ببیند با چه معلوماتی به نقد قرآن پرداخته اند! و چه جوانانی که حرف این افراد را باور کرده اند!

شبهه:

بنظر می رسد این اندیشه های گلن از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمینهای دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد اینها را بطور ناقص شنیده و بصورت ناقص تر از اصل، در قرآن آورده است که البته برای یک انسان امری طبیعی است نه برای خدا.

پاسخ:

جالب آنکه نویسنده خدا را هم قبول ندارد (در فصل آخر کتابش منکر وجود خدا می شود) ولی تمساح مانند اشک می ریزد و می خواهد ثابت کند که این گفته ی محمد (صلی الله علیه و سلم) است نه کلام الهی.

در مورد داستان سرایی های دیگری که انجام داده هم (از طریق کاروان تجاری و ...) می گوئیم، سیندرلا کفشش را در کالکسکه ی شاهزاده جا گذاشت و ...

داستان نوشتن خیلی راحت است دوستان، ولی باید برای ادعاهایی که صورت می پذیرد دلیل ارائه کرد. که دلیل هایش را دیدیم!

شبهه:

از معجزه تراشان باید پرسید این چه معجزه ایست که بطور ناقص از دیگران قرض گرفته می شود. این قرض گیری ناقص ایده ها توسط محمد دلیلی قطعی بر غیر الهی بودن منشأ قرآن است.

پاسخ:

بگردید تا بگردیم، ان شاء الله به زودی تمام تلبیس های های شما را آشکار خواهیم کرد آن موقع خواهیم فهمید، چه کسی قرض گیری کرده است، ما یا شما که شبهات تار عنكبوت گرفته و پاسخ داده شده ی تبشیری ها را دوباره در فضای مجازی باز نشر می کنید.

توجه:

مساله ی مهمی وجود دارد که شاید به شبهات اسلام ستیزان مربوط نباشد ولی از لحاظ حقانیت قرآن بسیار حائز اهمیت می باشد این است که ما در کلام عرب دو نوع سپس داریم (فَ و ثَمَّ) فَ به معنای یک سپس فوری می باشد و ثَمَّ به معنای سپس طولانی تر

اگر به آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره ی مبارکه ی مومنون نگاهی بیندازید:

وَأَقْدَ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم . سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم . سپس نطفه را به صورت لخته خونی ، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای ، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم ، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم ، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد . والا مقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه گیرندگان و سازندگان است .

با توجه به توضیحاتی که در قسمت های اول ارائه دادیم مشخص می شود که قرار گیری نطفه در رحم و تبدیل شدن به علقه و سپس خلق آخر جزو طولانی ترین مرحله ها هستن (و خداوند برای آنها از «ثم» استفاده کرده است.) ولی تبدیل به مضغه و ظاهر شدن استخوان و پوشیده شدن گوشت بر آنها در مدت زمان کمتری انجام می شود.(و خداوند برای آنها از «ف» استفاده کرده است)

عزیزان دقیقا خداوند متعال با «ثم» و «ف» این واقعیت علمی را برای ما بیان نموده است، در روزگاری که به هیچ عنوان با چشم غیر مسلح توانایی دیدن این مراحل وجود نداشت...

آیا ناباوران باز هم بهانه گیری می کنند و ایمان نمی آورند؟ آیا باز هم سراغ توجیه تراشی می روند؟ اصلا فرض شما قبول شخصی این مطالب را به پیامبر یاد داده است ، ولی عزیزان بحث ما بر سر این است که علم آن زمان توانایی درک همچین موضوعی را نداشته است...!

شبهه‌ی چهارم: خروج شیر از بین سرگین و خون

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

(نحل، ۶۶) ترجمه: «و در دامها قطعا برای شما عبرتی است از آنچه در شکم آنهاست از میان سرگین و خون شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان (گواراست)».

واضح است که خروج شیر از بین سرگین و خون، سخن بی‌معنی و غلطی است که نمی‌تواند گفته‌ی خدا باشد

پاسخ به شبهه:

طبق معمول اشتباه در ترجمه!

فرث به معنای سرگین نیست، بلکه به معنای تفاله می‌باشد؛ به توضیح زیر توجه فرمایید:

«فَرْثٌ»: علوفه جویده و نیمه‌هضم دستگاه گوارش حیوان. علوفه‌ای که هنوز در داخل دستگاه گوارش حیوان باشد آن را (فَرْثٌ) یعنی تفاله، و پس از دفع از بدن حیوان آن را (رَوْثٌ) یعنی سرگین می‌نامند (تفسیر نور، دکتر مصطفی خرمدل، توضیحات در مورد آیه‌ی مورد نظر)

اگر طبق ترجمه‌ی صحیح آیه را مطالعه کنیم، این می‌شود:

بی‌گمان (ای مردمان!) در وجود چهارپایان برای شما (درس) عبرتی است (که در پرتو آن می‌توانید به خدا پی ببرید. چه عبرتی از این برتر که ما) از برخی از چیزهایی که در شکم آنهاست، شیر خالص و گوارائی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید.

اما شبهه افکن در پایان نوشته است:

"واضح است که خروج شیر از بین سرگین و خون، سخن بی معنی و غلطی است که نمی تواند گفته ی خدا باشد"

ما هم در پاسخ می گوییم:

اولا ثابت کردیم که آیه را غلط ترجمه کرده اید؛ ثانیا مواد اولیه برای تولید شیر همین مواد داخل شکم گاو و گوسفند (تفاله و خون) می باشد، در آنجا شرکت لبنیاتی تولید ماست و شیر پاستوریزه که وجود ندارد!

در ساده ترین حالت می توانم این گونه موضوع را شرح دهم:

در داخل پستان گاو و گوسفند حبابچه های وجود دارد به نام «آلوئل» که دور این حبابچه ها را مویرگ های خونی فراوانی احاطه کرده است. سازه های تولید کننده ی شیر از طریق فرایند «اسمز» از خون خارج شده و وارد سلول های جداره ی آلوئل می شوند و در نهایت همان خون توسط مویرگ ها جمع می گردد و سیاهرگ ها آن را بر می گردانند

* این مواد تولید کننده شیر ، با خون حمل شده اند و انرژی گاو هم از همین گاه و یونجه ای تامین شده است، پس سخن قرآن به هیچ وجه غیر علمی نمی باشد.

اشتباه شبهه افکن از آنجا شروع می شود که فکر کرده «فرث» به معنای سرگین است و ما هم می گوییم بله شیر از سرگین تولید نمی شود! ولی ترجمه شما نیست!

تفاله، هضم و جذب ، ورود به خون ، انتشار به آلوئل ، جمع آوری ، رفتن به کاریته و در نهایت هدایت به نوک پستان!

این خلاصه ی مراحل علمیش می باشد که قرآن چیزی خلاف این نفرموده است.

شبهه‌ی پنجم: آسمان سقف است

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (انبیاء، ۲۳) ترجمه: «و آسمان را سقفی مورد حفاظت قرار دادیم».

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْسِفِ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (سبأ، ۹)

ترجمه: «آیا به آنچه از آسمان و زمین در دسترسشان و پشت سرشان است نگریسته اند اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا قطعه ای از آسمان بر سرشان می افکنیم قطعا در این [تهدید] برای هر بنده توبه کاری عبرت است».

در این آیه آسمان سقفی تصور شده که می توان تکه ای از آن را کند و بر سر مردم گناهکار کوبید. این مطلب غلط است چون سقفی در ورای زمین وجود ندارد. جهان مجموعه ای از کرات و منظومه ها و کهکشانهاست. آسمان آبی که به چشم ما می آید رنگ آبی زیبایی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می شود. این گفته ی قرآن همان نظر غلط انسان ابتدائی است که گمان می کرد آسمان شیئی شفاف است در بالای سر ما.

پاسخ به شبهه:

واقعا خواندن این شبهات سخت است، چون تصور کرده مخاطب اصلا فکر و ذهن ندارد و دریچه های آگاهی بر او بسته شده است! در آیه شریفه ی اول که می فرماید:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (انبیاء، ۲۳)

«و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم ، ولی آنان از نشانه‌های (خداشناسی موجود در) آن روی گردانند (و درباره‌ی این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه گر است نمی‌اندیشند)».

به نظر شما قرآن کریم چرا برای آسمان از تعبیر «سقف» استفاده کرده است؟ اصلاً سقف چه مشخصاتی دارد؟ سقف به معنای پوشاننده است، سقف خانه نقش پوشاننده دارد، پوشاننده از چی؟

از برف و باران و گزندِ عواملی که آسیب رسان می باشد. اما آسمان به چه معناست؟

ما در یک تعریف عام و کلی به مجموعه ی جو، فضای خالی ، محل ستارگان ، کهکشان ها و ... می گوییم «آسمان».

حال قرآن فرموده این آسمان را برای شما مانند سقف (پوشاننده در مقابل عوامل آسیب رسان) قرار داده ایم. هر دانش آموخته ی علوم تجربی می داند که سالانه هزاران تن سنگ به سمت زمین می آیند ولی در جو زمین می سوزند و نابود می شوند .

جدای از این؛ لایه ی بسیار معروفی بنام اُزون دور تا دور زمین را احاطه کرده است، ضخامت آن ۳ میلی متر می باشد و زمین را در مقابل اشعه های پرتو فرابنش ساطع شده از خورشید محافظت می کند.

اشکال کار شبهه افکنان اینجاست که اوزون و جو زمین را جزو آسمان محسوب نمی کنند، در حالی که آسمان به مجموعه ی همه ی این گزاره ها گفته می شود.

پس متوجه می شویم اینکه پرودگار فرموده آسمان سقف محفوظی است، نه تنها از لحاظ علمی اشکالی در آیه ی شریفه وجود ندارد؛ بلکه حاوی یکی از اعجاز های علمی قرآن کریم می باشد

آیا می دانید لایه ی اوزون در سال ۱۹۱۳ توسط دو فیزیک دان فرانسوی به نام های «شارل فابری» و «آنری بویسون» کشف شد! ولی قرآن ۱۴۰۰ پیش به این مسائل اشاره کرده است!؟

اما آیه ی شریفه ی دوم:

اول بروید به ترجمه ی شبهه افکن نگاه کنید. بعد ترجمه ی واقعی آن را در اینجا بخوانید، چون متاسفانه بازم آیه را غلط ترجمه نموده است!

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (سبأ، ۹)

«آیا به چیزهایی که پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نمی کنند. اگر بخواهیم ایشان را به دل زمین فرو می بریم، یا این که قطعه‌هایی از آسمان بر سرشان فرو می افکنیم. قطعاً در این (چیزهایی که می بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد خالصانه به سوی خدا برگردد».

متوجه تحریف او شدید؟

او «كِسْفًا» که جمع «كِسْفَةٌ» می باشد را به بصورت مفرد به معنی «قطعه» ترجمه کرده است، در حالی که معنای آن «قطعات» می باشد!

لذا زمانی که ترجمه ی آن می شود «قطعاتی» از آسمان، او نوشته «قطعه ای» از آسمان.

و خداوند در آیه فرموده اگر بخواهیم قطعاتی را از آسمان بر سر مردم فرود می آوریم، گفتیم که این قطعات می توانند سنگ های آسمانی و دیگر اجرام باشند، چون آسمان یک مفهوم عام است و این محتویات را در دل خود جای داده است.

شبهه افکن در ادامه نوشته در آسمان سقفی وجود ندارد!

ظاهراً او نه می داند سقف چیست! و نه از مفهوم آسمان مطلع است! با این حال طبق فرض های نادرست خود آمده کتاب عظیم الشان قرآن را نقد نماید.

ظاهرا حتی نمی داند مفهوم «قطعه» هم چه چیزی می باشد! چون طبق تعریف، قطعاتی از آسمان، منظور اجرامی از آسمان می باشد. ولی او با ترجمه ی غلطش آسمان را مانند یک «کیک» یا «تخته» فرض کرده که قطعه ای از آن کنده می شود!

شبهه ی ششم: آسمان بالا نگه داشته شده است

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (طور. ۵) ترجمه: «قسم به آسمان که سقف بالا نگه داشته شده ای است».

این آیه به احتمال قوی از کلام قس بن ساعده الایادی شاعر جاهلی گرفته شده است که در شعرش گفته "وسقف مرفوع"

(الایادی قس بن ساعده از خطبا و شعرای مشهور عرب قبل از محمد است او معتقد به خدای واحد و معاد بود و اشعار و خطبه هایش پر از کلمات حکیمانه است. وی قبل از بعثت مرده است. محمد به او علاقه داشته و قبل از مرگش بعضی خطبه های او را مستقیما گوش داده است و بسیاری از گفته ها و اشعار او را حفظ کرده بود (الاصابه، جلد ۵، ص ۵۵۱) (دلائل النبوة اثر حافظ بیهقی، جلد ۲، ص ۱۰۳)

وَالِی السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (غاشیه، ۱۸) ترجمه: «(آیا نگاه نمی کنند) به آسمان که چگونه بالا نگه

داشته شده است».

وَالسَّمَاءِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (الرحمن. ۷) ترجمه: «و خدا آسمان را بالا برد (برافراشت)».

بالا بودن آسمان هم غلط است. تصور کنید کره ی زمین را بصورت معلق در فضا. بالا و پائین معنا ندارد. ما بصورت قرار دادی (نه واقعی) آنچه را روی زمین است یا بسمت زمین است پائین و سمتی که از زمین دور می شود را بالا می نامیم. این یک قرارداد اعتباری غیر واقعی است. تصور کنید

اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می دانیم. پس اینهم غلط فاحش دیگری است که محمد مطابق تصور یک انسان ناآگاه اولیه در قرآن آورده است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا به روایتی می پردازیم که ذکر کرده و گفته «احتمالا» از آن اقتباس شده است، ولی قبل از هر چیز یک سوال: زمانی که مطمئن نیست چرا به آن استناد کرده و برایش سند معرفی کرده است؟! ما می گوئیم احتمال ضعیفی که متصور شده است هم وجود ندارد، به توضیحات زیر توجه بفرمایید:

قس بن ساعده بنا به روایتی تا بعد از بعثت زنده بوده و برخی او را جزو صحابه تلقی کرده اند، در برخی از روایات هم گفته شده قبل از بعثت وفات کرده و گفته اند در آخرین خطبه اش به ظهور دین جدید (اسلام) تصریح کرده و بیان نموده که "طوبی لمن ادرکه فاتبه وویل لمن خالفه" البته چیزهای عجیبی درباره سنش گفته اند مثلا بعضی ها گفته اند ۳۸۰ سال عمر کرده و بعضی ها هم گفته اند ۶۰۰ سال عمر کرده است... ولی طبق دلیل زیر هیچ یک از روایاتی که درباره شعر و خطبه های قس بن ساعده نقل شده صحیح نیستند:

حافظ ابن حجر می گوید:

"وقد افرد بعض الرواة طریق حدیث قس، وفیه شعره و خطبته و هو فی (المطولات) للطبرانی و غیرها، و طرقة کلها ضعیفة.." (الاصابة فی تمییز الصحابة ج ۵ ص ۴۱۳ - ۴۱۴)

اما در مورد انتقاد از آیه و ادعای تناقض با علم!

در مطالب گذشته شرح دادیم آسمان یک مفهوم عام است و شامل جو و مکان همه ی اجرام آسمانی و ستارگان و ... می باشد، من تعجب می کنم مگر غیر از این است که آسمان(همراه محتویات) بالای سر ما قرار دارد!

ببینید برای اثبات مدعای خود چه استدلالی مطرح کرده است:

"ما بصورت قرار دادی (نه واقعی) آنچه را روی زمین است یا بسمت زمین است پائین و سمتی که از زمین دور می شود را بالا می نامیم. این یک قرارداد اعتباری غیر واقعی است. تصور کنید اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می دانیم"

پاسخ:

واقعا این ادعا بسیار مضحک می باشد. تصور کنید ما در ایران قرار داریم و به «بالای سرمان» می گوئیم آسمان. حال اگر از جای خود یک سوراخ ایجاد نمایم که در آن سوی کره ی زمین بیرون بیاییم (در قاره ی دیگری خواهیم بود). آیا در آنجا هم، به «بالای سر خود» نمی گوئیم آسمان؟ آیا در آنجا به زیر پایمان می گوئیم آسمان؟!

انسان در هر جایی از این کره ی خاکی قرار داشته باشد به «بالای سر خود» می گوید آسمان. اگر جهت ها تغییر پیدا کنند محل قرار گیری انسانها هم تغییر پیدا می کند و هر کس طبق محل زندگی خود به بالای سرش می گوید آسمان.

لازم است اسلام ستیزان بدانند، این کتاب برای انسانها نازل شده است و مردم زمین در هر جایی آسمان را بالای سر خود می پندارند. قرآن کتاب هدایت است نه کتاب اختر شناسی، پروردگار که به سقف مرفوع اشاره کرده بزرگی و دقت خلقت را برای تذکر و پند پذیری انسان ها یاد آور شده است.

شبهه‌ی هفتم: حال این سؤال پیش می‌آید که چه عاملی سقف آسمان را بالا نگه می‌دارد؟

قرآن اینگونه جواب می‌دهد:

– **إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** (فاطر، ۴۱)

ترجمه: «همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند غیر از خدا هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد».

وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ (حج، ۶۵) ترجمه: «و خدا آسمان را نگاه می‌دارد تا بر زمین نیفتد».

این تصور غلط در افسانه‌های بسیار قدیم بشری نیز وجود دارد زمین و آسمان را از هم جدا (pangu) مثلا در تائوئیسم آمده است که پانگو کرد و بین زمین و آسمان ایستاد و آسمان را بر افراشت

Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in *Mythologies of the Ancient World*, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408

تصور محمد، مثل هر انسان بی اطلاع دیگر، این بوده که آسمان و زمین هر دو باید بیفتند و ساده ترین جواب یک انسان متدین اینست که خدا آنها را نگاه می‌دارد. دقت کنید در این آیات یک غلط مهم وجود دارد و آن اینکه گوینده گمان می‌کرده که چیزی نمیتواند در فضا معلق باشد و همه ی اشیاء به سمت پائین می‌خواهند بیفتند و طبعاً زمین و آسمان هر دو باید بیفتند و خدا باید آنها را نگاه دارد. در صورتیکه این تصور غلط است. بین اجسام نیروی جاذبه و جود دارد و مثلا اگر زمین از حرکت باز ایستد، زمین بسرعت به سمت خورشید خواهد رفت و با آن برخورد می‌کند در صورتیکه

در تصور ما خورشید بالاست نه پائین. از نظر فیزیکی انرژی ناشی از جاذبه و انرژی جنبشی، اجرام آسمانی را در مسیر و موضع خاصشان سوق می دهند. مثلا جاذبه می خواهد زمین را بر خورشید بکوبد و نیروی گریز از مرکز ناشی از حرکت دورانی زمین می خواهد زمین را از خورشید دور کند. برآیند این دو نیرو زمین را در مسیر خاصش نگه می دارد.

پاسخ به شبهه:

ابتدا به بررسی آیه ی اول می پردازیم، طبق معمول آیه را غلط ترجمه کرده است. ترجمه ی واژه ی «تزو لا» افتادن نیست و به معنای «زوال و نابودی» می باشد. یعنی پروردگار آسمان ها و زمین را محافظت می نماید که نابود نشوند. ولی جناب شبهه افکن طوری وانمود کرده که خدا فرموده آسمانها و زمین «نیفتند»!!!

اما در آیه ی دوم:

در این آیه خداوند رحمن فرموده نمی گذارم آسمان بیفتد، ناباوران که دنبال هر بهانه ای هستند برای وارد کردن اشکال بر قرآن کریم، می گویند در این آیه نه بحث قطعات شده و نه چیز دیگر. و آسمان هم همان جو و فضای خالی و محل ستارگان و کهکشان ها می باشد، پس چگونه می افتد؟

ما می گوییم چرا انقدر سطحی به مسائل نگاه می کنید؟

همین قرآن در آیات دیگری که بحث «سما» را مطرح نموده می فرماید: اگر بخواهیم، قطعاتی را از آسمان فرو می افکنیم (بسیار واضح از افتادن قطعات خبر می دهد) در قسمت های گذشته پاسخ دادیم که قطعات منظور اجرام آسمانی است. (آیه ۹۰ سوره ی مبارکه ی سباء)

حال در اینجا که فقط می گوید آسمان، به نظر شما منظورش از افتادن، همان قطعات نیست؟ غیر از این است که قرآن را باید با قرآن تفسیر نمود؟

در آیه ی ۱۰ سوره ی مبارکه ی لقمان بحث ستون های نامرئی را مطرح کرده است، اگر آسمانها و به تبع آن آسمان را فقط فضای خالی متصور شویم دیگر چه ستونی؟!

همچنین باید دانست از دید ناظر زمینی هر آنچه در بالای سر ما باشد (به سمت فضا) آسمان نامیده می شود (به همراه تمام محتویاتش) آیه ی ۶۵ سوره ی مبارکه ی حج نیز همین مفهوم عمومی را بیان نموده است. ولی اگر کمی تخصصی تر آیات و مفاهیم علمی را بررسی کنیم متوجه می شویم که خدای منان در آیات دیگر این تفکیک را انجام داده و آسمان را به صورت یکپارچه معرفی نکرده است!

بحث افتادن قطعات، بحث وجود ستون، بحث وجود خورشید و ماه و گردش در مدار خود (اگر آسمان را فقط آسمان یک قطعه ای در نظر بگیریم دیگر جدا کردن خورشید و ماه و ستارگان چه معنایی خواهد داشت؟) شبهه افکنان چرا به این موارد توجه نمی کنند؟

لذا با وجود این قرائن متوجه می شویم زمانی که خداوند فرموده آسمان نیفتد (از دید ناظر زمینی گزاره را به طور عام بیان نموده) ولی با توجه به آیات دیگر منظورش قطعاتی از آسمان است.

توجه بفرمایید بعد از آنکه مفاهیم نادرست (حتی ترجمه ی اشتباه) را در ذهن مخاطب ایجاد نمود این بار سراغ داستان سرایبی و دلایل بی ربط (افسانه ی پانگو و ...) می رود ، اما طبق موضوعاتی که مطرح نمودیم مشخص می شود که او بدون هیچ دلیلی ادعا می کند پیامبر(ص) همچنین نگرشی داشته است.

وقتی به افسانه ی پانگو مراجعه می کنیم مشاهده می نمایم که نوشته:

خدا درون یک تخم مرغ ازلی بود! سپس آن تخم می شکند پوسته اش می شود زمین و محتویاتش می شود آسمان، سپس خداوند آسمان را برافراشته می کند! سپس خدا می میرد و هر قطعه از بدنش به قسمتی از طبیعت تبدیل می گردد.

سبحان الله این مطالب عجیب چه ربطی به قرآن دارد؟ رفته از میان اندیشه ی چین باستان یک جمله را قیچی کرده و ادعا می کند که بیاید در آن جا هم چنین چیزی وجود دارد!

در آنجا می گوید برافراشت! ولی در قرآن می گوید خداوند اجازه نمی دهد بیفتد! کجای این دو جمله مشابه همدیگر هستند!

او در یک ادعای بی دلیل دیگر می گوید حضرت محمد (ص) تصور می کرده نمی تواند چیزی در آسمان معلق باشد!

در پاسخ می گوئیم او هیچ دلیلی بر این ادعا ندارد چون خداوند در قرآن می فرماید: پرودگار اجازه نمی دهد قطعات آسمان بیفتند، این اجازه ندادن به معنای وجود یک عامل بازدارنده است نه اینکه هیچ چیز نمی تواند معلق باشد و همه چیز افتادنی است! از کجای جمله همچین چیزی برداشت می شود باید از شبهه افکنان پرسید!!! مگر قرآن صراحتاً از شناور بودن و در گردش بودن ماه و خورشید سخن نگفته است! (آیه ۳۳ سوره ی مبارکه ی انبیاء)

دوستان روش کار نویسنده بر این است:

خود ادعا کرده سپس ادعایش را رد می کند و نام آن را گذاشته نقد قرآن!

شبهه ی هشتم: ستون های نگه دارنده ی آسمان

در آیه زیر قرآن نگه داری آسمان را به ستون نسبت داده است:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (لقمان / ۱۰).

ترجمه: «آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد (یعنی آسمان ها دارای ستون های نامرئی نگه دارنده ای هستند که شما نمی بینید)».

محمد گمان می کرده که آسمانها سقفهای سنگینی هستند که ستونهای نامرئی آنها را نگه می دارند تا بر زمین نیفتند. که این تصور از دو جهت غلط است. اولاً، آسمان چیزی نیست که ستون بخواهد و ثانیاً، ستونی برای نگه‌داری کرات وجود ندارد. لازم به ذکر است که بعضی اندیشمندان یونانی متوجه شده بودند که اجرام آسمانی نیازی به ستون ندارند و نیروهایی آنها را در تعادل نگه می دارند.

J. P. Vernart (1982) *Les origins de la pensee grecque*. PUF Pariw. p 128, J. P. Vernart (1982) *The origins of the Greek thought*. Cornell University Press

محمد حتی به درک این دانشمند یونانی ۱۲۰۰ سال قبلش نیز نرسیده بوده است.

بعضی افراد که می‌خواهند به هر قیمتی برای قرآن معجزه تراشی کنند، گفته‌اند منظور از ستونهای نامرئی، نیروی جاذبه است، اما نیروی جاذبه بر خلاف ستون عمل می‌کند، چون ستون با نیروی جاذبه مقابله می‌کند. بنابراین منظور از ستون نمی‌تواند نیروی جاذبه باشد. ما به کمک معجزه تراشان می‌آییم و می‌گوییم شاید منظور از ستون، نیروی گریز از مرکز باشد. اما باز هم غلط است چون نیروی گریز از مرکز سعی دارد شیء را در یک خط مستقیم به پیش براند که با ستون جور در نمی‌آید و باز هم اگر فرض کنیم منظور از ستون، تعادل بین نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد، باز هم غلط است. چون اولاً: تعادل این دو یعنی نه گریز از مرکز و نه جاذبه به تنهایی. در اصطلاح فیزیک، جمع برداری این دو نیرو به دست می‌آید که شیء سماوی رادر جهت خاصش (مثلاً دورانی) پیش می‌راند. یعنی باز چیز نگه دارنده واقعی (ستون) نمی‌ماند چون عملکرد ستون در جهت پایین است که همجهت با جمع برداری دو نیرو نیست. ثانیاً در بسیاری موارد تعادلی بین این دو نیرو وجود ندارد. مثلاً یک سنگ آسمانی در مسیر حرکتش هرگاه به کره‌ای نزدیک شود تحت تأثیر جاذبه کره، می‌تواند تغییر جهت دهد یا با کره تصادم کند. یا دور شدن سریع کهکشانشانها از یکدیگر، غلبه انرژی جنبشی بر جاذبه بین کهکشانشانها را نشان می‌دهد در حالی که در فضای بیکران معلقند. بهر روی با هیچ سرشی نمی‌توان ستون نامرئی را به معجزه چسباند، بلکه این برداشت یک انسان ساده بی‌اطلاع است که گمان می‌کند هر چیزی اگر نگاه داشته نشود می‌افتد. پس زمین و آسمان هم باید بیفتند. اما

چون نمی‌افتند باید چیزی آنها را نگه دارد، که خداست یا ستون یا هر دو و دیدیم که همه این خیالات غلط است.

نکته مهم دیگری که باید به معجزه تراشان یادآوری کرد این است که قرآن را باید با قرآن و سنت فهمید نه با خیال‌پردازی. نه در قرآن و نه در سنت کوچکترین اشاره‌ای به جاذبه وجود ندارد. اگر محمد در جایی از قرآن یا سنت، نیروی جاذبه را مطرح کرده بود قطعاً کار بزرگی کرده بود مثل نیوتن، که تازه آنهم معجزه نبود چنان که نیوتن معجزه نکرد».

پاسخ به شبهه:

واقعاً باید به نویسنده‌ی شبهه جایزه داد، نه بخاطر علمی بودن و جالب بودن استدلال هایش، بلکه بخاطر مهارت در کش دادن و حجم دادن بی خودی به مطالب.

وقتی آیه ۲ سوره ی مبارکه ی رعد و آیه ۱۰ سوره ی مبارکه ی لقمان را نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که از بحث ستون دو معنا برداشت می‌شود:

* معنای اول این است که آسمانها را بدون هیچ ستونی ساخته ایم، اگر این معنا را در نظر بگیریم که پاسخ به شبهه در اینجا پایان می‌پذیرد و تمام سخنان نویسنده بی ربط و بی هدف خواهد بود.

* اما در معنای دوم این برداشت می‌شود که ستون‌هایی نامرئی آسمان‌ها را نگه داشته‌اند.

اتفاقاً شبهه افکن این معنا را در نظر گرفته و به نقد پرداخته است. به مطالبش دوباره نگاهی بیندازید، می‌گویید این ستون نه جاذبه است (چون جاذبه رو به پایین است) و نه گریز از مرکز می‌باشد چون این نیرو در مسیر مستقیم کار می‌کند ولی ستون عمودی است.

در پاسخ می‌گوییم، ایشان یک بار با خود فکر نکرده که نقش ستون چیست؟ ستون یعنی عاملی که باعث نگه داشتن یک گزاره می‌شود. حال وقتی قرآن می‌فرماید یک نگهدارنده ی نامرئی، چه اصراری داریم که باید حتماً نیرویی باشد عمودی که افقی نیست و رو به بالا باشد و رو به پایین نیست!

این عامل رو به هر جهتی باشد، افقی یا عمودی باشد، هر نامی داشته باشد باز هم «نگهدارنده» و «بازدارنده» از افتادن قطعات آسمانی است.

ظاهراً او زحمت تصور این نکته ی ساده را به خود نداده که ستون نامرئی یعنی «یک عامل بازدارنده از افتادن قطعات» که نامرئی هم می باشد.

مشاهده کنید آمده به تحلیل ستون ساختمان پرداخته است! یا در ادامه سراغ تاریخچه ی جاذبه رفته و یک سری مطالب بی ربط دیگر که در سنت بحث جاذبه نشده و نیوتون و ...

جوانان عزیز هوشیار باشید، ببینید دشمنان قرآن عظیم الشان چقدر تلیس گر هستند.

البته فکر نکنید سندی که از آن متن یونانی ارائه داده درست می باشد، وقتی به رفرنس مورد نظر مراجعه می کنیم در مورد یک بحث سیاسی حرف می زند و اصلاً بحث ستون و نیرو نیست.

ببینید رفرنس ایشان به این جملات ختم می شود:

In this space there is isonomy (equal rights) and all the forces are symmetrical and transferrable. The decisions are now taken by the assembly of demos in the agora which is lying in the middle of the city

اما در کل با مطالعه ی این مباحث در آثار انکسیماندر متوجه می شویم که او زمین را شناور می دانسته است بدون اینکه اتکا به چیزی داشته باشد همچنین او اعتقاد داشته که زمین یکی از جهان های موجود است و ماه و خورشید هم حلقه های آتش هستند. او متعقد بود که زمین مانند استوانه ای بوده که قطر آن سه برابر بلندی آن می باشد (تخت است) او زمین را مرکز جهان می پنداشت.

برای مطالعه در مورد آثار ایشان به ویکی پدیای انگلیسی مراجعه بفرمایید:

https://en.wikipedia.org/wiki/Anaximander#cite_ref-15

می دانید جناب شبهه افکن این سند بی محل و بی ربط را هم از همین لینک بالا کپی کرده

است!

عزیزان توجه داشته باشید که قرآن چه می فرماید و این آقا چه گفته است، قرآن می فرماید آسمانها بدون ستون خلق شده اند، ولی این آقا بحث زمین را می کند که در تعادل است! چه ربطی به هم دارند! تازه ببینید برای زمین چه می گوید (مرکز جهان و قطرش فلان و ...)

اگر قرآن کپی از مطالب یونانی است، چرا امور نادرست آنها را کپی نکرد؟ چرا فقط مسائل صحیح را کپی نموده است؟ یک شخص بی سواد و به مکتب نرفته، این قدرت تفکیک ویژه را از کجا بدست آورده بود؟

شبهه‌ی نهم: آسمان یکدست و بدون خلل و فرج است

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (ق، ۶) ترجمه: «مگر به آسمان

بالای سرشان نگریسته اند که چگونه آن را بنا کردیم و زینتش داد هیم و برای آن هیچ گونه شکاف یا روزنه ای نیست».

همچنین آیاتی که از شکافته شدن آسمان در قیامت می گویند مؤید سقف پیکپارچه بودن آسمان است مثل:

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (نبا، ۱۹) ترجمه: «و (در قیامت) آسمان گشوده و درهایی [پدید] می

شود».

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (انفطار، ۱) ترجمه: «هنگامیکه (در قیامت) آسمان شکافته شود».

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (الحاقه، ۱۶) ترجمه: «و (در قیامت) آسمان از هم بشکافتد و در

آن روز است که از هم گسسته باشد».

اینهم تصور غلطی است. در جهان فضاهاى بیکران بین ستاره ای وجود دارد. سقفی نیست که یکپارچه و بدون منفذ باشد. این غلط ناشی از نگاه سطحی ابتدائی است که بنظر می رسد در سقف بلورین آسمان، در یا پنجره ای وجود ندارد. این یکپارچگی و بدون منفذ بودن در اندیشه های فلاسفه ی قدیم هم مطرح شده است. پس تا اینجا دیدیم که از نظر قرآن، آسمان سقفی یکپارچه و بالا است. که هر سه صفت مذکور برای آسمان غلطند.

پاسخ به شبهه:

به بررسی آیه ی اول می پردازیم:

طبق استدلال فرد شبهه افکن، اگر فردی بگوید من میروم شیر بخورم!

باید مادرش بگوید پسر من چطور میتوانی شیر را بخوری! (و بعد مادر و اطرافیانش نتیجه بگیرند که او یک پسر درنده و روانی است و گرنه چطور می تواند شیر جنگل با این هیبت و صلابت را بخورد...) در حالی که منظور پسر شیر نوشیدنی بود نه شیر جنگل یا شیر آب!

در این آیه ی شریفه وقتی پرودگار فرموده در آسمان «شکافی وجود ندارد» منظورش این است که کمی و کاستی در آسمان وجود ندارد نه ولی شبهه افکن تصور کرده منظور خداوند این است که واقعا آسمان مثل یک تخته یا دیوار است و هیچ سوراخی در آن وجود ندارد!!!

اگر توجه بفرمایید در ادامه سه آیه معرفی کرده تا اثبات کند که در قیامت روی این دیوار سوراخ ایجاد می شود (که ثابت کردیم ادعایش نادرست است) اما پاسخ:

عزیزان این سه آیه به احوالات روز قیامت اشاره می کنند، چیزی که در آینده می باشد و هنوز رخ نداده است؛ او با چه اعتمادی می گوید خیر صحت ندارد (انگار خودش به روز قیامت رفته مشاهده کرده و بعد به زمان حال بازگشته و می گوید نادرست است!)

عزیزان دقت کنید شبهه افکن و افرادی که این حرف ها را می زنند جزو افراد حس گرا و مادی گرا می باشند آنها منکر هر گونه متافیزیک و غیبیات و اطلاع از آینده هستند، در مادیگرایی حتما باید مشاهده و تحقیق کردن وجود داشته باشد بعد از آن سراغ اظهار نظر رفت.

حال که این آیات به روز قیامت اشاره می کنند و فرد حس گرا هنوز آن را ندیده، چگونه پا را از ماد دیگری خود فراتر گذاشته و نظر می دهد؟

پاسخ شبهه داده شد.

اما جهت اطلاع مخاطبان عزیز، مفسران نظرات متفاوتی دارند، عده ای می گویند منظور این است که درهای آسمان باز می شود و روح انسانها با عالم بالا ارتباط پیدا می کند، عده ای می گویند خیر، منظور این است که کرات و ستارگان و ... نابود می شوند و در آنها شکاف (کاستی و ناموزونی) ایجاد می شود. (همان موضوعی که در اول بیان کردیم که منظور از شکاف این است)

چیزی که هر بار بنده را به تعجب وا می دارد نتیجه گیری های عجیب و غریبش می باشد!

یک حرف نادرست می زند و پس از آن بنایی محکم و پوشالی برای حرفش ایجاد می نماید! در حالی که از همان ابتدا ادعایش غلط بود!

در خط پایان می گوید پس ثابت شد! که از نظر قرآن آسمان سقفی یکپارچه و بالا و بدون سوراخ است! ولی مشاهده کردید که در این مطلب و مطالب گذشته پاسخ ادعاهایش را دادیم و ثابت کردیم در هر سه حالت، او در اشتباه است و مباحث قرآن مبارک هیچ تضادی با واقعیات جهانی که در آن زندگی می کنیم ندارد.

شبهه ی دهم: ستارگان چراغهای زینت بخش آسمانند

حال که آسمان سقف یکپارچه ی بدون منفذی است، پس ستارگان باید به سقف آسمان چسبیده باشند و آسمان را زینت دهند همانطور که ما سقف خانه را زینت می دهیم. این دقیقا همان نظر انسانهای باستانی است چنانچه قبلا اشاره کردیم که در اوائل تاریخ بشری انسانها گمان می کردند که آسمان یک شیء شفاف کروی است و ستارگان به زیر آن چسبیده اند.

نظر فیثاغورث (فیلسوف یونانی قرن ششم قبل از میلاد) این بود که ستارگان به اجسام شفاف کروی (آسمان، فلک) چسبیده اند که اطراف زمین می گردند

A. Berry, (1899) A short history of astronomy, New York charles scribner's sons, p-4

توجه کنید:

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (صافات، ۶) ترجمه: «بدرستی که ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت دادیم».

وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ (فصلت، ۱۲) ترجمه: «و آسمان دنیا را به چراغها زینت دادیم».

وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ (ملک، ۵) ترجمه: «در حقیقت آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم».

البته که ستارگان موجب زیبایی آسمان می شوند. اما آیا اینکه ستارگان چراغ یا لامپ هستند حرف درستی است؟ اگر کسی از شما بپرسد که ستارگان چیستند؟ آیا شما می گوئید چراغند؟! یا اینکه می گوئید کراتی هستند شبیه زمین و ماه و خورشید. که یا نور تولید می کنند مثل خورشید یا نور را منعکس می کنند شبیه ماه و زمین. محمد نمی دانسته که ستارگان کراتی شبیه زمینند و چیز ساده ی ابتدائی که به ذهنش آمده اینست که ستارگان چراغهای زینت بخش آسمانند همانطور که هر عربی در بیابان عربستان همینگونه تصور می کرد. از جهت دیگری نیز چراغ بودن ستارگان غلط است. چون چراغ چیزی است که نور تولید می کند در حالیکه بسیاری از ستارگان فاقد نورند و نوری تولید نمی کنند و ممکن است نور ضعیفی را که از ستاره ی دیگری به آنان می تابد منعکس کنند.

پاسخ به شبهه:

چند خط اولش (قبل از بیان آیات) تکرار همان اشتباهات گذشته است؛ که پاسخ داده ایم.

در ادامه نوشته فیثاغورث همچین دیدگاهی داشته است، ولی ان شاء الله بعد از بررسی مطالب مشخص می شود که دیدگاه فیثاغورث هیچ ربطی به مطالب قرآن کریم ندارد.

توجه بفرمایید در هر سه آیه بحث «زینت بخشی» مطرح شده است، یعنی ستارگان زینت بخش و زیبا کننده ی آسمان هستند.

آیا غیر از این است؟ یعنی اگر در آسمان ستاره ای وجود نداشت و یک فضای مطلقا سیاه و بیکران مشاهده می شد از وضعیت اکنون زیبا تر بود! یا الان که در شب میلیارد ها ستاره ی درخشان را می بینیم آسمان جذاب تر شده است؟ مشخص است که ستارگان زینت بخش هستند.

می گوید بله زیبا هستند ولی چرا قرآن گفته آن ها چراغ می باشند؟

احتمال زیاد می دهم شبهه افکن هر سال ادبیات فارسی را با تبصره و تک ماده پاس کرده باشد، زیرا آرایه «تشبیه» از بدیهیات علم ادبیات است اینکه ستارگان به چراغ تشبیه شده اند، آیا به این معناست که واقعا ستارگان چراغ و لامپ هستند!

یعنی اگر خانمی به شوهر بدنسازش بگوید «هرکول خوش آمدی» شوهرش اعتراض می کند و می گوید تو چقدر تفکر قدیمی و نادرستی داری زن؛ من هرکول هستم یا احمدم؟!!!

ولی احمد هرگز همچین اعتراض نمی کند زیرا همسرش او را به هرکول «تشبیه» کرده است!! در عجبم جوانان رعنائی داریم که فریب این شبهات! را خورده اند.

در ادامه می گوید:

«از جهت دیگری نیز چراغ بودن ستارگان غلط است. چون چراغ چیزی است که نور تولید می کند در حالیکه بسیاری از ستارگان فاقد نورند و نوری تولید نمی کنند و ممکن است نور ضعیفی را که از ستاره ی دیگری به آنان می تابد منعکس کنند»

این ادعا هم کاملا غلط است، پرودگار فرموده آسمان دنیا را با چراغهایی (ستارگانی) آراستیم.

دلیل آراستگی بوسیله ی ستارگان چیست؟ نورانی بودن آنها.

حال چه خود نور ساطع کنند (منیر باشند) و چه از ستارگان دیگر نور دریافت کنند (غیر منیر باشند) همان ستارگان نور افشان هستند که منبع نورند. (یعنی نور غیر منیرها هم، از ستارگان نور افکن یا تشبیه شده به چراغ تامین می شود)

پس وقتی پرودگار می فرماید آسمان را به وسیله ی چراغ هایی (ستارگان نور افشان) زینت بخشیدیم، این عبارت از لحاظ علمی هم کاملاً درست است.

چون اگر آنها نبودند ستارگانی که از خود نور ندارند حتی دیده نمی شدند، پس زینت دهنده همان ها هستند و باعث شده اند غیر منیرها هم نور دریافت کنند و آیه هم در مورد زینت بخش ها است.

مسلمانان عزیز، کافست هر شبهه ای که به گوشتان می رسد در مورد آن تحقیق کنید، تا بفهمید نورانیت اسلام با دهان این افراد بی فروغ و حتی کم فروغ نخواهد شد.

شبهه ی یازدهم: هفت آسمان و عرش (تخت پادشاهی)

در قرآن بطور مکرر از هفت آسمان یاد شده است. مثلاً:

- **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ** (طلاق: ۱۲) ترجمه: «خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید».

هفت آسمان طبقات بالای هم هستند

- **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا** (ملک: ۳) ترجمه: «خداست کسیکه هفت آسمان را بصورت طبقات بالای هم خلق کرد».

- **أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا** (نوح ۱۵) ترجمه: «مگر ملاحظه نکردهایید که چگونه خدا هفت آسمان را بصورت طبقات آفریده است».

وجود آسمانها هفت گانه که مسیر حرکت سیارات هفتگانه (شامل خورشید و ماه) بحساب می آمده است و همچنین وجود عرش و کرسی (در قرآن آمده است) در دوره ی جاهلیت قبل از محمد رایج بوده است و محمد همان مفاهیم را از محیط بدوی گرفته و وارد قرآن کرده است. در سنت، این هفت آسمان مطبق و عرش بوضوح توضیح داده شده است.

توجه کنید: - ... قال (الرسول) أتدرون كم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينهما مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة وفوق السماء السابعة بحر بين أعلاه وأسفله كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك ثمانية أوعال بين ركبهم وأظلافهم كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك العرش بين أسفله وأعلاه كما بين السماء والأرض والله تعالى فوق ذلك ليس يخفى عليه من أعمال بني آدم شيء. (این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: المستدرک علی صحیحین ۳۱۶ / ۲، سنن ابی داوود ۲۳۱ / ۴، سنن ابن ماجه ۶۹ / ۱، احادیث المختاره (۳۷۵ / ۸) ترجمه: ... پیامبر گفت (به یارانش) آیا می دانید فاصله ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه ترند. گفت بین آنها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی: سنن ابی داوود)

«مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است. و بعد از آسمان هفتم دریائی است که از کف تا سطح آن معادل فاصله ی بین آسمان و زمین است. سپس بالای آن ۸ بز نر کوهی قرار دارند که فاصله ی بین سم و زانویشان مثل فاصله ی بین آسمان و زمین است. سپس در بالای آن (بر پشت آنان: سنن ابی داوود) عرش قرار دارد که فاصله ی بین پایین و بالای آن معادل فاصله ی زمین تا آسمان است. و خدای تعالی در روی عرش قرار دارد و چیزی از اعمال بنی آدم از او پنهان نیست. وجود هفت آسمان و اینکه تخت پادشاهی خدا (عرش) بر فراز آسمان هفتم قرار

گرفته در محیط عربستان قبل از محمد هم مطرح بوده است چنانچه امیه بن ابی صلت شاعر جاهلی می گوید ه ما رأت عین البصیر و فوقه (هر آنچه چشم بینا می بیند از اوست و بالاتر از آن) سماء الاله فوق سبع سمائیا (آسمان خدا در بالای هفت آسمان) قرار گرفتن عرش بر روی آب در قرآن هم آمده است:»

– وهو الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (هود:۷)

ترجمه: «و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب است».

همچنین حمل عرش خدا توسط هشت موجود در قرآن آمده است:

– الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.. (غافر: ۷)

ترجمه: «کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنهاست به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند».

– وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (الحاقه: ۱۷)

ترجمه: «و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت [موجود] بر سر خود بر می دارند».

قرار گرفتن خدا بر روی عرش در خود قرآن هم آمده است:

الله الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ (سجده: ۴) ترجمه: «خدا

کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است».

در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت (۴)

بنابراین از نظر محمد (قرآن و سنت) در بالای زمین هفت آسمان قرار دارند و سپس یک دریا و سپس هشت بز و سپس عرش و روی عرش خداست. محمد بجای آسمان هشتم، که در سیستم بطلمیوسی فلک ثوابت است، دریا و هشت بز و عرش را قرار داده است. واضح است که هفت آسمان مطابق با نظریه ی بطلمیوسی رایج در زمان محمد سازگار است، اما دریا و بزها و عرش در نظریه ی بطلمیوس نیست. علاوه بر نظریه ی بطلمیوس که تا حدودی بر مشاهدات بنیان نهاده شده بود، افسانه های آمیخته با مذهب نیز در قبل از محمد در مورد هفت آسمان وجود داشته است. مثلا در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) و هفت جهان زیرین وجود دارد.

همچنین در مصر باستان، وجود هفت آسمان پذیرفته شده بود بنظر می رسد محمد چیزهایی را از محیط گرفته و چیزهایی هم خودش به آن افزوده است. و می دانیم که همه ی اینها غلط است. اولاً چنانچه قبلاً گفتیم اصلاً آسمانی وجود ندارد که هفت عدد باشد. ثانياً: بینیم فاصله هائی که محمد ارائه کرده حمعا چه مقدار می شود:

$$500 \times 7 = 3500 \text{ سال ضخامت آسمانها}$$

$$500 \times 7 = 3500 \text{ سال فاصله ی آسمانها}$$

$$500 \text{ سال عمق دریا}$$

$$500 \times 4 = 1500 \text{ سال ارتفاع بزها (ارتفاع هر بز ۴ برابر فاصله ی سه تا زانو در نظر گرفته شده}$$

است)

$$500 \text{ سال ضخامت عرش مجموع } ۹۵۰۰ \text{ سال می شود.}$$

در بین مردم و مخصوصاً در گذشته رایج بوده و هست که فاصله ها را بر حسب زمان نه مسافت بیان کنند. مثلا می گوئیم فاصله ی انگلستان تا آمریکا مثلا ۶-۷ ساعت است. بدین معنی که اگر با

هوایما این مسیر طی شود این مدت طول می کشد. در زمان گذشته فاصله ها را بر حسب مسافتی که اسب یا قاطر و یا شتر می پیمود بیان می کردند. در احادیث فوق همین روش بکار برده شده است. با توجه به اینکه چهارپای اصلی مسافرتی در عربستان زمان محمد، شتر بود، این مسافت را مطابق زمان محمد، بر اساس مسافتی که شتر می پیماید محاسبه می کنیم: حداکثر سرعت شتر ۶۰ کیلومتر در ساعت است و هر سال ۸۷۶۶ ساعت است. پس:

$$525960 = 60 \times 8766 \text{ کیلومتر در سال می شود.}$$

$$525960 \times 9500 = 4996620000 \text{ کیلومتر}$$

یعنی از سطح زمین تا روی عرش ۴۹۹۶۶۲۰۰۰۰ کیلومتر می شود. با توجه به اینکه سرعت نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است:

$$16655 = 4996620000 / 300000 \text{ ثانیه ی نوری که معادل } 4/6 \text{ ساعت نوری می شود یعنی}$$

محمد عرض جهان آفرینش (غیر از خدا) را ۴/۶ ساعت نوری دانسته است. ولی بشر امروز تا میلیاردها سال نوری، ستارگان و کهکشانها را رصد کرده است و اثری از آسمانهای هفتگانه و اثری از دریا و بزها و عرش نیافته است. بنابراین گفته ی محمد غلط واضحی بیش نیست، که ریشه در اساطیر و اندیشه های یونانی دارد

پاسخ به شبهه:

در مورد هفت طبقه ی آسمان تحقیقات مفصلی انجام دادم.

اختلاف آراء بسیار زیاد است، محققان امور بسیاری را به این سبع سماوات نسبت داده اند ولی به نظر بنده اصلا نمی توان نظر قطعی داد، ما بارها اعلام کرده ایم که قرآن مجید کتاب نجوم و اختر شناسی نیست که به جزئیات مطالب علمی پردازد

بلکه صرفا نوعی جهان بینی ارائه داده و در راستای آموزه های هدایتی خویش گریزهایی به جهان خلقت داشته است. قرآن یک امر ثابت و قطعی است و علوم تجربی متغیر و در حال کمال، به

طوری که امروزِ علوم تجربی با دیروز آن تفاوت دارد. بی شک هیچ کس نمی تواند ادعا کند فیزیک و ریاضی و ... به کمال رسیده اند و بیش از این پیشرفتی حاصل نخواهد شد

لذا بنده ترجیح می دهم به جای گمانه زنی، نتیجه ی حاصل از تفسیر این آیه را واگذار کنیم به تاریخ و گذر زمان، بگذاریم این پرونده باز باشد که آیندگان بتوانند دیدگاه جامع تری در این زمینه پیدا کنند.

واقعا فضایی که دور کره ی ما را احاطه کرده آن قدر بزرگ و گسترده است که هر اهل تفکری را به تعجب وا می دارد.

* اما عزیزان، زمانی که ما هیچ دلیلی برای اثبات هفت طبقه بودن آسمان نداریم، اسلام ستیزان هم هیچ دلیلی برای رد این موضوع ندارند و تمسخر و انتقاد آنها از دو حالت خارج نیست:

۱. آن ها علوم تجربی را به کمال رسیده فرض کرده اند (که کاملا اشتباه است و ناقض ادعاهای دیگرشان می باشد)

۲. می دانند و از هر فرصتی استفاده می کنند که ما را مورد نقد قرار دهند (در این مورد هم ما پاسخ آنها را خیلی وقت است داده ایم، إن الباطل کان زهوقا، هرگز نمی توانید در مقابل حقیقت و نور اسلام بایستید)

لذا اگر اسلام ستیزانی در این مورد به قرآن حمله کردند، به آنها بگویید از پرتاب تیر به سمت تاریکی دست بردارید هر وقت علم بشر کامل شد و تمام فضای نامتناهی را گشت و با چشم خود هیچ طبقه ای را ندید آن موقع بیاید حرف بزنید.

بله درست است، ما ادعا کرده ایم و باید دلیل هم بیاوریم؛ ولی اینکه مخالفان با قطعیت و جزمیت ادعا می کنند چنین چیزی «وجود ندارد» آنها هم باید برای ادعای خود دلیل بیاورند، که هیچ دلیلی ندارند و هر کسی می داند که علم نجوم تازه در ابتدای راه است.

مطلبی که جناب شبهه افکن در خصوص نقد ۷ طبقه ی آسمان نوشته است، بر سه محور پایدار است:

اول آیات مربوط به ۷ طبقه ی آسمان را ذکر نموده

دوم طبق آیات بحث حالات و احوالات عرش را کرده است (که هشت موجود آن را نگه می دارند و روی آب قرار دارد و ...)

سوم حدیثی از پیامبر را نقل کرده و اکثریت مطالب را در توضیح همان حدیث قید کرده است.

پاسخ قسمت اول را دادیم، قرآن ثابت است و علم در حال تکمیل شدن، زمانی که در مورد یک مساله ی علمی حرف می زنیم، باید دید علم در مورد آن چه می گوید، در مورد این مساله علم فعلا سکوت کرده است. مسائل دیگری هم بودند که علم در مورد آنها سکوت کرده بود ولی در قرآن به آنها اشاره شده بود و علم بعد ها به این معلومات دست یافت (به عنوان مثال وجود گیرنده های درد در پوست و...)

در پاسخ قسمت دوم می گوئیم، طبق معمول در مورد امری اظهار نظر کرده که از آن چیزی نمی داند! این یک امر غیبی است که از طریق وحی به ما رسیده، چرا به زور اصرار دارد طبق دید مادیگرایانه بشر آن را تحلیل و تفسیر نماید!

اگر می گوید دروغ است، می گوئیم مگر شما تمام فضای نامتناهی را گشته اید و چیزی ندیدید!

اصلا بگردید آیا امور متافیزیک با چشم مادی ما قابل مشاهده هستند؟!

اما مورد سوم (که برای آن شاهنامه ای سروده و جدول ضرب را تمرین نموده است)

در پاسخ می گوئیم:

تمام احادیث منسوب به (پیامبر صلی الله علیه و سلم) که در آنها چنین آمده که مابین هر آسمان با آسمان دیگر، ۵۰۰ سال فاصله است تماما احادیثی ثابت نشده و غیر صحیح هستند که از چهار نفر از صحابه بزرگوار رضی الله عنهم به ما رسیده است

برای نمونه یک مورد را بررسی می کنیم

عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ :

" كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبَطْحَاءِ ، فَمَرَّتْ سَحَابَةٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : (أَتَدْرُونَ مَا هَذَا ؟) ، قَالَ : قُلْنَا : السَّحَابُ ، قَالَ : (وَالْمُزْنُ) ، قُلْنَا : وَالْمُزْنُ . قَالَ : (وَالْعَنَانُ) ، قَالَ : فَسَكَتْنَا ، فَقَالَ : (هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؟) ، قَالَ : قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَكَثِفَتْ كُلُّ سَمَاءٍ مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَفَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، ثُمَّ فَوْقَ ذَلِكَ ثَمَانِيَةُ أَوْعَالٍ بَيْنَ رُكْبَيْهِنَّ وَأَطْلَافِهِنَّ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، ثُمَّ فَوْقَ ذَلِكَ الْعَرْشُ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ ، وَلَيْسَ يُخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ شَيْءٌ) .

رواه الإمام أحمد في " المسند " (٢٩٢/٣)، وأبوداود (٤٧٢٣)، والترمذی (٣٣٢٠)، وغيرهم كثير

*** و برای افراد متخصص این هم سند ضعیف و غیر قابل قبول بودن حدیث:

وهذا إسناد ضعيف بسبب عبد الله بن عميرة ، ذكره ابن أبي حاتم في " الجرح والتعديل " (١٢٤/٥) ، والبخاري في " التاريخ الكبير " (١٥٩/٥) ، ولم ينقل فيه جرحا ولا تعديلا. بل قال البخاري : لا نعلم له سماعا من الأحنف . وقال إبراهيم الحربي: لا أعرف عبد الله بن عميرة . كما في " إكمال تهذيب الكمال " (١٠٢/٨) ، لذلك قال الذهبي في " المغني " (٣٥٠/١) : " لا يعرف " . وقال ابن حجر : مجهول . " تعجيل المنفعة " (٢٧٤/٢) .

ولذلك قال ابن الجوزي عن هذا الحديث : " لا يصح " " العلل المتناهية " (٩/١) ، وقال البوصيري : ضعيف منقطع ، كما في " إتحاف الخيرة المهرة " (١٦٥/٦) . وقال الشيخ أحمد شاکر في " تحقيق المسند " : ضعيف جدا . وكذا قال المحققون في طبعة مؤسسة الرسالة ، وضعفه الألباني في " ضعيف الترمذي " .

پژوهشگرانی که می خواهند دیگر احادیث را هم بررسی کنند می توانند در گوگل قسمتی از متن حدیث را به عربی وارد نمایند تا سایت های مورد نظر را روئیت فرمایند.

مشاهده می کنید که روی یک حدیث ضعیف چقدر مانور داده است.

فکر نمی کنم نیاز به توضیح بیشتری باشد، او در مورد ایکس حرف می زند، زمانی که ثابت کردیم ایکس غیر قابل استناد است، دیگر چه نیازی به نقد مطالب دیگرش وجود دارد؟!!

اما در پایان بیان نکته ی زیر خالی از لطف نمی باشد :

نظریه ی بطلمیوس هیچ ربطی به قرآن ندارد، طبق دلایل زیر^۲:

الف) در آنجا از ۹ طبقه سخن گفته شده (افلاک نه گانه) ولی قرآن می فرماید ۷ طبقه!

ب) در هیئت بطلمیوسی خود اجرام، حرکت ندارند بلکه آنها چسبیده به فلکند و فلک است که حرکت می کند اما در قرآن کریم خود ماه و خورشید هستند که حرکت می کنند نه فلک آنها

ج) در هیئت بطلمیوسی، افلاک، فناپذیر معرفی می شوند که هیچگاه از بین نمی روند. اجرام سماوی مثل خورشید و ماه نیز ابدی فرض می شوند. اما خداوند متعال فرموده است: « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى — و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا اجل معینی به حرکت خود ادامه می دهند. » (الزمر: ۵)

پس علی رغم کلیه ی توضیحات دیگری که ذکر کردیم ما با دیدی کاملا وسیع می گوئیم زمانی که نمیدانیم اظهار نظر نکنیم بهتر است؛ در شرایط بوجود آمده ناباوران تصور نکنند ادعاهایی که به قرآن نسبت می دهند را درست می دانیم و می پذیریم! دیدگاه بطلمیوس کجا و دیدگاه قرآن کریم کجا؟!!

شبهه‌ی دوازدهم: خورشید و ماه در فلک خودشان حرکت می‌کنند

- **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِتَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** (لقمان ۲۹) ترجمه: «آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است هر یک تا زمان معینی در حرکتند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

- **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** (انبیاء ۳۳)

ترجمه: «او اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در فلکی شناورند».

- **لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** (یس: ۴۰)

ترجمه: «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند» پس هر کدام از ماه و خورشید در فلک مخصوص به خود حرکت می‌کنند. طبری می‌گوید که در مورد معنی فلک، در سنت چیزی وجود ندارد و فلک در عرب بمعنی هر شیء دایره‌ای گرد یا دایره وار را گویند (تفسیر طبری ۲۳/۱۷)

با توجه به اینکه در ۶ آیه از ۷ آیه ای که حرکت خورشید و ماه آمده، شب و روز نیز ذکر شده، پس منظور از حرکت خورشید و ماه حرکاتی است که به شب و روز مربوط می‌شوند. بنابراین منظور از این آیات اینست که ماه و خورشید، هر یک در مسیری منحنی حرکت می‌کنند و طبعاً حرکت خورشید منجر به پیدایش روز می‌شود که غلطی واضح است. این نظر محمد نیز با سیستم بطلمیوسی سازگار است.

پاسخ به شبهه:

تمام مطالبی که ذکر کرده جهت آماده سازی ذهن مخاطب برای مطلب بعدی است و هیچ کدامشان اشکال نیستند. به آیات نگاه کنید، از کجای آیات برداشت می شود که حرکت خورشید باعث پیدایش شب و روز می شود!

مانند اینکه شخصی بگوید، ما در مغازه ی خود بیسکویت ها را در یک طرف گذاشته ایم و آبمیوه ها در سمتی دیگر. حال شخصی نتیجه بگیرد چون در این جمله بحث بیسکویت و آب میوه شده است، پس منظورش این است که لامپ های مغازه بخاطر آب میوه روشن می شوند و این اشتباه آشکاری است...

از شبهه افکن می پرسیم آیا صرفا با اعمال کلمات روز و شب و خورشید و ماه در یک جمله، می توان نتیجه گرفت که حرکت خورشید باعث شب و روز می شود...! یک بار دیگر آیات را بخوانید، چه ربطی دارد؟!!

هر کسی می داند که در شب ماه نمایان می شود و در روز خورشید ظاهر می گردد و در زندگی همه ی ما انسانها وجود این دو گزاره (ماه و خورشید) با شب و روز عجین شده است و اکثرا با هم ذکر می شوند، ولی آیا این به معناست که خورشید باعث ایجاد شب و روز است...؟ خیر. ولی همانگونه که گفتم، نویسنده می خواهد با تلیس خاصی ذهن مخاطب را برای مطلب بعدی آماده کند.

شبهه ی سیزدهم: خورشید است که حرکت می کند و روز و شب را بوجود

می آورد نه زمین

در حکایت ذوالقرنین در قرآن آمده است:

- **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَاتِّبَاهَ مِنْ كُلِّ**

شَيْءٍ سِيبَا (۸۴) فَاتَّبَعَ سِيبَا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ غَرْبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا

قوما ... (۸۶ کهف)... ثُمَّ أَتَّبِعْ سَبَا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدها تَطَّلِعَ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم
 مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (کهف: ۸۳-۹۰)

ترجمه: «و از تو در باره ذوالقرنین میپرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی اسبابی بدو بخشیدیم (۸۴) تا سببی را پیروی کرد (۸۵) تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید. (ذوالقرنین) یافت (مشاهده کرد) که خورشید در چشمهای تیره غروب میکند و نزدیک آن طایفهای را یافت ... (۸۶)... سپس سببی را پیروی کرد (۸۹) تا آنگاه که به محل طلوع خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰)».

در حدیث هم این مطلب بوضوح ذکر شده است:

- وعن أبي ذر كنت رديف رسول الله على الجمل فرأى الشمس حين غابت فقال يا أبا ذر أتدري
 أين تغرب هذه فقلت الله ورسوله أعلم قال فإنها تغرب في عين حامية (تفسير كشاف ۶۹۴/ ۲).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده که گفت من در ردیف پیامبر (بر چهارپائی) سوار بودم در حینی که خورشید غروب کرد. پیامبر گفت ای ابوذر آیا می دانی که خورشید در کجا غروب می کند. پس گفتم خدا و رسولش آگاهترند. پیامبر گفت خورشید در یک چشمه ی تیره غروب می کند».

طلوع خورشید از یک نقطه ی زمین و غروب آن در چشمه ی تیره یک تصور خام ابتدائی است که هر انسان ناآگاه، آنرا با چشم می بیند. اگر در یک بیابان مسطح باشید مشاهده می کنید که خورشید در صبحگاه از نقطه ای بسیار دور، از زمین خارج می شود و در طول روز پهنه ی آسمان را بطور قوسی طی می کند. در هنگام غروب مخصوصا در بیابانهای شنی عربستان، سرابی تیره مشاهده می شود که خورشید بتدریج در آن فرو می رود. این چیزی است که محمد و هر عرب دیگری از طلوع و غروب خورشید می دیدند و محمد همین توهم غلط ناآگاهانه را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است

پاسخ به شبهه:

جناب منتقد در شبهه ای دیگر، طرز فکر نادرست خود را به قرآن و احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) نسبت داده است. در آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی کهف، پرودگار پندار و گمان ذوالقرنین را بازگو نموده و فرموده:

«وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» یعنی ذوالقرنین خورشید را این گونه یافت که در چشمه ای گل آلود غروب می کند.

این «وَجَدَ» به معنای یافتن» بیانگر نوعی «یافتن حسی» می باشد، نه «یافتن یک نکته ی علمی» یا بیان «یک قاعده ی علمی». بارها پیش آمده وقتی به خورشید نگاه می کنیم، می بینیم که در پشت کوه غروب می کند، ولی آیا خورشید به پشت کوه می رود؟ خیر، این فقط یافتن و پندار حسی و بصری ماست.

حال خداوند منان این نوع روئیت و یافتن ذوالقرنین را بیان فرموده، ولی اسلام ستیزان می گویند خیر! به نظر قرآن خورشید در چشمه ای گل آلود فرو می رود! شبهه ی آنها زمانی پذیرفته بود که خداوند می فرمود:

«إِنَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» یعنی براستی خورشید در چشمه‌ی گل آلود غروب کرد ولی مشاهده می کنیم که این گونه نیست و خداوند فرموده: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ» یعنی او (ذوالقرنین خورشید را این گونه یافت) از نوع حسی)

عزیزان در قرآن «وجد» های حسی دیگری هم ذکر شده و هیچ کدام به معنای یافتن و بیان یک حقیقت علمی نیستند! ملاحظه فرمایید:

...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا... (آل عمران، ۳۷)

...هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می شد، غذای (تمییز و زیادی) را در پیش او می یافت ...

آیا این «وجد» به معنای طرح یک مسئله علمی در خصوص تغذیه است؟! خیر، مشخص است که به معنای یافتن و رویت حسی می باشد.

پس بدانید عزیزان نویسنده کاملاً به خطا رفته است، البته ما انواع (وجد، یافتن) داریم، ولی زمانی که در زمان غروب به خورشید چشم دوخته است انتظار دارید در اینجا کدام نوع «وجد» صدق نماید؟ غیر از این است که او دارد «نگاه می کند، به صورت حسی»!

بارها پیش آمده ناباوران می گویند اگر حرف ذوالقرنین است، چرا خداوند حرف و دیدگاه او را اصلاح نکرده است؟ در پاسخ می گوئیم اشتباه نیاز به اصلاح دارد، ذوالقرنین مرتکب اشتباهی نشده که خداوند بیاید آن را اصلاح نماید! او اگر دیدگاه علمی خود را بیان می کرد و اشتباه می بود انتظار می رفت خداوند هم اصلاح فرمایند، ولی زمانی که یک برداشت معمولی است و برای همه ی ما هم این برداشت ها پیش می آید و آنقدر عادی است که حتی به آن توجه نمی کنیم، دیگر چه اصلاح اشتباهی!

در ادامه حدیثی از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) مطرح نموده است، وقتی حدیث را به صورت تخصصی مورد بررسی قرار می دهیم به نکات جالبی دست پیدا می کنیم ملاحظه بفرمایید:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: "كُنْتُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى حِمَارٍ، وَالشَّمْسُ عِنْدَ غُرُوبِهَا فَقَالَ: (هَلْ تَدْرِي أَيْنَ تَغْرُبُ هَذِهِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَامِيَةٍ).

رواه أحمد في " المسند " (۳۵/۳۶۳)، وأبوداود في " السنن " (رقم/۴۰۰۲)، وحفص الدوري في " جزء قراءات النبي صلى الله عليه وسلم " (ص/۱۲۳)، والبزار في " البحر الزخار " (۹/۴۰۷)، والسراج في " حديثه " (۳/۲۵۸)، والحاكم في " المستدرک " (۲/۲۶۷) وقال: " هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه " جميعهم من طريق يزيد بن هارون، عن سفیان بن حسين، عن الحكم به.

قال البزار: " وهذا الحديث لا نعلم رواه عن الحكم بن عتيبة ، عن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أبي ذر إلا سفیان بن حسین ، وقد رواه عن إبراهيم التيمي يونس بن عبيد ، وسليمان الأعمش ، وهارون بن سعد " انتهى.

یعنی با بررسی اسناد متوجه می شویم که این حدیث ضعیف می باشد، در رجال آن شخصی به نام: «سفیان بن حسین» وجود دارد، امام ذهبی در کتاب میزان الاعتدال اثبات نموده بنا بر رای جمهور علماء ایشان ضعیف الحدیث و لیس بالقوی می باشند (میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۶۵ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان)

ممکن است مخالفان بگویند بینید حدیثی که به ضررشان باشد می گویند ضعیف است.

می گوییم این قضاوت هم نادرست می باشد، اصلا بحث ما بر سر نفع و ضرر نیست زمانی که علمای علم رجال به حدیث اشکال وارد کرده اند ما چرا جهت رضایت اسلام ستیزان بگوییم بله حدیث اشکالی ندارد! ناباوران بدانند اگر اشکال مطرح شده توسط شبهه افکن هم وجود نداشت باز این حدیث نزد ما داری اشکال بود!

اما اگر حدیث کاملا صحیح هم بود از لحاظ علمی مشکلی متوجه آن نبود و مخالفان به مقصود خود نمی رسیدند ، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به نوعی بحث ذوالقرنین را برای ابوذر بازگو کرده است (مشاهده بفرمایید تکرار آیه ی قرآن است). فردی که حدیث را روایت کرده مستقیم این کلمات را بازگو نموده در حالی که سیاق حدیث کاملا مشخص است که همچین بحثی در بین آنها وجود داشته است.

باز هم جالبتر می شود؛ به جز ضعف مطرح شده ، اشکال دیگری هم به حدیث وارد است.

دقیقا همین حدیث از همین راویان (ولی به جز آن فرد ضعیف) روایت شده، اتفاقا این بار در صحیح امام بخاری و امام مسلم قرار دارد ولی پیامبر مکان دیگری را برای خورشید ذکر می فرماید، ملاحظه نمایید:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : " قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ : (أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ)؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّمَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا ، وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا ، وَتَسْتَأْذِنَ فَلَا يُؤْذَنُ لَهَا ، يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) يس / ۳۸.

أخرجه من طريق الأعمش كل من البخاري في " صحيحه " (رقم/ ۳۱۹۹، ۴۸۰۲، ۷۴۲۴)،
ومسلم في " صحيحه " (رقم/ ۱۵۹)، وأبوداود الطيالسي في " المسند " (۳۶۸/۱)، وأحمد في " المسند " (۲۸۲/۳۵، ۴۲۹)، والترمذي في " السنن " (رقم/ ۲۱۸۶، ۳۲۲۷).

ترجمه: ابوذر -رضی الله عنه- می گوید: نبی اکرم -صلی الله علیه وسلم- هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آیا می دانی که خورشید به کجا می رود؟» گفتم: خدا و رسولش، بهتر می دانند. فرمود: «می رود تا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می خواهد. و به او اجازه می دهند. بزودی زمانی فرا می رسد که می خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی شود و اجازه می خواهد ولی به او اجازه نمی دهند و می گویند: از همان جایی که آمده ای، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغرب، طلوع می کند. همانطور که خداوند متعال می فرماید: {وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ} یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالب و داناست».

طبق دلایل فراوان این اصل حدیث است، مثلاً می گویند چون در کتاب مسلم و بخاری آمده است و صحت و قدرت کتاب آن ها بیشتر است و دقیقاً همین راویان هستند و همین جا و همین موضوع... مشخص است که اصل حدیث این است و دلایل دیگر... پژوهشگرانی که کنجکاوند و می خواهند موضوع را بررسی نمایند می توانند متن حدیث را به عربی جستجو نمایند هستند سایت هایی که این موضوع را بررسی کرده اند.

باز گردیم به ادامه جملات شبهه افکن:

در پایان می گوید اعراب در بیابان سراب می دیده اند و ...

که باز هم همان ادعاهای بی ربط در کنار استدلال های غلط و رد شده، ما ثابت کردیم که تمام ادعاهایش نادرست است، لذا خود به خود نتایج عجیب و غریبی که برای ادعاهایش فرض کرده هم از بین می روند.

در ادامه اولاً و دوماً و تا... ششما را ذکر کرده، و بی خودی به شبهه حجم داده است (روی همین ادعاهای رد شده مانور داده است) چون ادعاهایش را رد کردیم، نتایجش هم محو می شوند پس نیازی به درج و طولانی کردن مطلب نبود.

شبهه‌ی چهاردهم: ادامه‌ی شبهه (قسمت دوم):

آیه‌ی دیگری که بوضوح حرکت خورشید در روز را تأیید می کند آیه‌ی زیر است:

– **أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا** (فرقان. ۴۵)

ترجمه: «آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر میخواست آن را ساکن قرار میداد آنگاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم».

این آیه می‌رساند که دلیل حرکت سایه، حرکت خورشید است که تأیید مجدد حرکت خورشید است. نه زمین لازم به ذکر است که بعضی معجزه تراشان گفته اند که منظور از حرکت خورشید در آیات مختلف، حرکت آن و کل منظومه ی شمسی در کهکشان است و این معجزه ی بزرگی است. اما این معجزه تراشی باطل است زیرا:

اول: در قرآن و سنت کوچکترین اشاره‌ای به حرکت در کهکشان نیست. و اصلاً در قرآن و سنت مفهوم کهکشان نیز نیست چه رسد به حرکت در آن.

و نمی‌توان با خیالبافی چیزی را به قرآن نسبت داد. قرآن صرفاً باید بر اساس خود قرآن و سنت

فهم شود.

دوم: در بیشتر آیاتی که صحبت از حرکت خورشید شده، بحث حرکت خورشید همراهست با بحث روز و شب، که مؤید قطعی بر اینست که هدف محمد حرکت روزانه ی خورشید بوده است. مثلاً:

– **لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** (یس. ۴۰)

ترجمه: «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند».

– **يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى**

(فاطر. ۱۳) ترجمه: «شب را به روز درمی‌آورد و روز را به شب درمی‌آورد و خورشید و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین در حرکتند».

– **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُونُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُونُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ**

وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (زمر: ۵) ترجمه: «آسمانها و زمین را به حق آفرید شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و خورشید و ماه را تسخیر کرد هر کدام تا مدتی معین روانند آگاه باش که او همان عزیز آمرزنده است».

سوم: آیات ذوالقرنین فوق و احادیث آن به صراحت مؤید حرکت خورشید برای ایجاد شب و روز است.

چهارم: آیه ی ۳۸ یس (و احادیث مربوط به آن) که در عنوان بعدی بحث شده گفته که خورشید شبها در محلی مستقر می شود که اینهم تایید صریح حرکت خورشید و پیدایش شب و روز از آن است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا جواب ادعای نویسنده در مورد آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی فرقان را می دهیم:

نمی‌دانم جناب شبهه‌افکن چگونه به این تحلیل‌های عجیب! دست پیدا کرده است؟

قسمت اول آیه می‌فرماید ما سایه را گسترانیدیم، یعنی در اثر حرکت وضعی زمین روی بعضی از نقاط سایه ایجاد می‌شود که به آن می‌گوییم شب! در ادامه می‌فرماید اگر می‌خواست می‌توانست که این شب و روز هم ایجاد نشود و حرکت وضعی وجود نداشته باشد (که در آن حالت مشکلات اساسی برای حیات ایجاد می‌شد) خداوند می‌فرماید ما به وسیله‌ی خورشید این امر مهم را به شما شناساندیم (زیرا تا نور نباشد تاریکی معنایی نخواهد داشت) به آیه توجه بفرمایید خداوند منان فرموده است:

«ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا» سپس خورشید را دالّ بر این (سایه‌ی گسترده) کرده است، دال بر

آن، یعنی رهنمون به آن.

آقای شبهه‌افکن نمی‌داند که هر چیزی با ضد خود شناخته می‌شود، مثلاً عدل با ظلم، نظم با بی‌نظمی، زیبایی با زشتی و ... لذا سایه و ظلمت و تاریکی هم با نور شناخته می‌شود که پروردگار خورشید را دلیلی بر ایجاد این نور معرفی کرده است.

ولی ظاهراً شبهه‌افکن در یک برداشت کاملاً اشتباه به این نکته رسیده که این آیه منظورش این است که خورشید به دور زمین می‌چرخد! (به نتیجه‌گیری‌های عجیبش بعد از طرح یک ادعای اشتباه توجه بفرمایید!) همچنین در ادامه چهار دلیل بر اثبات ادعای خود اقامه کرده است که ما آنها را تک به تک پاسخ می‌دهیم:

در پاسخ به اول:

بله همان گونه که گفتیم این آیه (فرقان: ۴۵) در مورد حرکت خورشید در کهکشان نیست و این ادعای خودتان است! ولی آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی یاسین بی‌شک در این مورد می‌باشد، چون صراحتاً می‌فرماید که خورشید در فلک خود شناور است، به نظر شما این آیه معنایی غیر از حرکت در مدار مشخصی را تداعی می‌کند!

در پاسخ به دوم:

این شبهه را در مطالب گذشته پاسخ دادیم و عرض شد که هیچ ربطی به شب و روز ندارد و دارید ذهن مخاطب را برای مطالب بعدی آماده می کنید! ولی مشاهده می شود که دوباره به تکرار آن پرداخته اید!

در پاسخ به سوم:

در آنجا ثابت کردیم که شما در اشتباه هستید

در پاسخ به چهارم:

در آنجا هم پاسخ می دهیم که این گونه نیست، نمی دانم این شب و روز چه ربطی به موضوع دارند که در همه ی مباحث آن را یدک می کشید!
و ثابت کردیم شما در اشتباه هستید.

شبهه ی پانزدهم: خورشید در شبها به محل استقرار (زیر عرش برای سجده)

می رود

آيَةُ هُمُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مَّظْلَمُونَ (یس: ۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ

الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (یس: ۳۸)

ترجمه: «و نشانهای [دیگر] برای آنها شب است که روز را از آن برمی کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو میروند (۳۷) و خورشید به محل استقرار خود روان است تقدیر آن عزیز دانا این است».

بر حسب آیه ی فوق خورشید در شب به قرارگاهی می رود. چون در قرآن توضیحی برای محل استقرار خورشید وجود ندارد برای فهم معنی این آیه به سنت مراجعه می کنیم. در حدیثی آمده است که خورشید شبها به زیر عرش برای سجده ی خداوند می رود

حدثنا أبو نعیم حدثنا الأعمش عن إبراهيم التیمی عن أبيه عن أبي ذر رضي الله عنه قال كنت مع النبي في المسجد عند غروب الشمس فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب الشمس قلت الله ورسوله أعلم قال فإنها تذهب حتى تسجد تحت العرش فذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم (صحيح بخاري ۱۸۰۶ / ۴).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده است که در هنگام غروب خورشید با پیامبر در مسجد بودم. پیامبر گفت ای اباذر آیا می دانی خورشید کجا غروب می کند. گفتم خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر گفت خورشید میرود و در زیر عرش خدا را سجده می کند و اینست (معنی) قول خداوند که خورشید به محل استقرار می رود».

در صحیح بخاری (۶/۲۷۰۰) همین حدیث با اضافه ی اندکی آمده بدین نحو که خورشید (قبل از طلوع مجدد) از خدا اجازه می گیرد و خدا میگوید برگرد به همانجائی که آمدی. این حدیث در منابع متعدد معتبر دیگر نیز نقل شده از جمله: صحیح مسلم (۱/۱۳۹) و صحیح ابن حیان ۱۴/۲۰، سنن نسائی ۶/۴۰۹، تفسیر طبری ۵/۲۳ و منابع متعدد دیگر).

بنابراین، آیه و حدیث فوق نیز بصراحت می رسانند که خورشید حرکت می کند و شب و روز را بوجود می آورد و خورشید در شبها به محل قرار گرفتن (توقف و آرامش) می رود که هر دو مطلب بوضوح غلطند. زمین است که بدور خود می گردد و شب و روز حاصل می شود و بنابراین خورشید طلوع و غروب نمی کند که به محل آرامش برود. علاوه برآن، در حدیث فوق خطای دیگری هم هست به اینصورت که خورشید باید شبها مسیر هفت آسمان را تا عرش طی کند و صبحها برگردد. یعنی خورشید شبها از زمین دور شود تا به عرش برسد و بالعکس که توهم نامعقولی بیش نیست.

پاسخ به شبهه:

قبل از هر چیز باید دانست که شبهه افکن بحث را بصورت ناقص بیان کرده است، آیات ۳۹ و ۴۰ سوره ی مبارکه یاسین هم در همین راستا می باشند و آنها را قید نکرده است، توجه بفرمایید:

«و نشانه‌ای (دالّ بر قدرت ما) شب است. ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. (۳۷) و (نشانه‌ی دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است. (۳۸) برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت ته مانده‌ی کهنه (ی خوشه‌ی خرما بر درخت) در می‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ). (۳۹) نه خورشید را سزد (در مدار خود سریعتر شود و) به (مدار) ماه رسد، و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود). هر یک در مداری شناورند (و مسیر خود را بدون کمترین تغییر ادامه می‌دهند) (۴۰)».

* اگر به ترجمه‌ی آیات در مجموع نگاهی بیندازیم مشخص می‌شود که خداوند تبارک و تعالی از حرکات دورانی و احوالات خورشید و ماه سخن گفته است (نه ادعای عجیب شبهه افکن، مبنی بر اینکه خورشید شبها به جایی می‌رود استراحت می‌کند و روزها دوباره بر می‌گردد!)

* اینکه پرودگار فرموده «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» محققان چند معنی برای آن در نظر گرفته

اند:

ل+مستقر.

باید بدانیم مفهوم از این «ل» چیست؟

الف) اگر این «لام» به معنای «الی» باشد معنای آن می‌شود (خورشید «به سوی» قرارگاه خود در حرکت است)

ب) اگر به معنای «فی» باشد معنای آن می‌شود (خورشید «در» قرارگاه خود در حرکت است)

ج) اگر به معنای «تا» باشد معنای آن می‌شود (خورشید «تا» قرارگاه خود در حرکت است)

که در هیچ یک از حالت‌های فوق آن چه مد نظر شبهه افکن است، حاصل نمی‌شود.

مورد الف (به سوی) یعنی خورشید به سوی قرار گاه معینی که برایش تعیین شده حرکت می کند، در تفسیر نور به نقل از تفسیر منتخب و تفسیر نمونه دقیقاً این عبارت ذکر شده است:

«مراد حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دوردستی به نام « وگا » است با سرعت ۷۰۰ کیلومتر در ثانیه . البتّه خورشید حرکت وضعی به دور خود نیز دارد (نگا : تفسیر نمونه و تفسیر المنتخب ، ذیل آیه ، کتاب نجوم به زبان ساده ، جلد دوم ، صفحه ۱۷۴ ، تألیف مایردگانی ، ترجمه محمّد رضا خواجه پور)».

اگر گزینه ی ب (فی، در) را در نظر بگیریم، خورشید در قرار گاه خود در حرکت است، یعنی در مدارش در منظومه ی شمسی حرکت می کند

اگر گزینه ی ج (تا) را در نظر بگیریم، خورشید تا قرار گاه خود در حرکت است، پژوهشگران می گویند منظور سرانجام و نهایت کار است، چون خورشید هم ستاره ای است و روزی کارش پایان می یابد و خاموش می شود.

آیا این آیه جزو اعجاز علمی قرآن تلقی نمی گردد! در عصر و مکانی که مردم از فرط جاهلیت دخترهای معصوم را زنده به گور می کردند، اشاره به همچنین مسائلی مایه ی حیرت نیست؟

قبل از اینکه سراغ بررسی حدیث برویم، یکبار دیگر به نتیجه گیری غلط شبهه افکن از آیات توجه بفرمایید: « بر حسب آیه ی فوق خورشید در شب به قرارگاهی می رود!!! واقعا جای سوال است، چگونه آیه را خوانده که همچنین نتیجه ای حاصل کرده است!؟

اما بحث حدیث شریف:

حدثنا أبو نعیم حدثنا الأعمش عن إبراهيم التيمي عن أبيه عن أبي ذر رضي الله عنه قال كنت مع النبي في المسجد عند غروب الشمس فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب الشمس قلت الله ورسوله أعلم

قال فإنها تذهب حتى تسجد تحت العرش فذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم (صحيح بخاري ۱۸۰۶ / ۴).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده است که در هنگام غروب خورشید با پیامبر در مسجد بودم. پیامبر گفت ای اباذر آیا می دانی خورشید کجا غروب می کند. گفتم خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر گفت خورشید میرود و در زیر عرش، خدا را سجده می کند و اینست (معنی) قول خداوند که خورشید به محل استقرار می رود».

اسلامستیزان چون سجده ی انسانها بر روی خاک را دیده اند، تصور می کنند خورشید هم در مدار گردش خود باید کمی خاک گیر بیاورد و سری داشته باشد و آن را به تعظیم در بیاورد! و این کاملاً اشتباه است در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول:

ما از شیوه ی عبادت کائنات برای پرودگار هیچ اطلاعی نداریم و هر چه بگوییم بیهوده است

دیدگاه دوم:

اگر طبق تفاسیر آیه ی مربوطه، به این حدیث هم نگاه کنیم، این سجده کردن به معنای فرمان برداری و در مسیر خود حرکت کردن می باشد. به زبان ساده تر تمام گزاره های جهان هستی در مقام فرمان برداری از خداوند منان این گونه دقیق و بی کم و کاست کار می کنند.

شبهه افکن در چند خط آخر باز هم سراغ تحلیل های عجیب و غریبش رفته است، دوباره ادعای نادرست خود را تکرار کرده که خورشید باعث پیدایش شب و روز می شود و شبانه به قرار گاهش می رود، نمیدانم این را از کجای آیات استنباط کرده است!

احتمالاً او واژه مستقر را به پارکینگ و انبار و... ترجمه کرده است.

در مطالب گذشته هم شرح دادیم که آسمان های زیادی وجود دارند و الله اعلم مفهوم هفت آسمان برای ما ناشناخته است، رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده اند خورشید به زیر عرش

می رود و مفهوم استقرار را شرح دادیم، گفتیم که سجده ی خورشید با توجه به تفاسیر و دیدگاه دوم می تواند منظور فرمانبرداری باشد.

شبهه ی شانزدهم: زمین مسطح است

آیات زیر به مسطح بودن زمین به صراحت اشاره دارند.

وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (نازعات: ۳۰) ترجمه: «و (خدا) زمین را بعد از آسمان پهن کرد».

زید بن عمرو شاعر جاهلی می گوید:

دحاها فلما استوت شدها بأيد و ارسى عليها الجبالا

* سیره نبویه لابن هشام باب شعر زید

ترجمه: «زمین را پهن کرد و چون درست شد آنرا با دست خویش قوی گردانید و کوهها را بر آن استوار گردانید».

که نشان می دهد که مفهوم مسطح بودن زمین در محیط عربستان قبل از محمد شایع بوده است. بعلاوه احتمال قرض گرفتن محمد از شعر فوق نیز وجود دارد.

وَالِى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (غاشیه: ۲۰) «به زمین که چگونه گسترده (مسطح) شده است».

از جمله تفاسیری که مسطح بودن زمین را از این آیه فهمیده اند (۸۰۵/۱ تفسیر جلالین است) عده ای از مفسران با توجه به اینکه می دانسته اند که حتی در سیستم بطلمیوسی زمین کروی است با زیرکی از کنار این آیه گذشته اند و آنرا بمعنی بسط یا مسطح بودن قطعاتی از زمین دانسته اند. در صورتیکه آیه از زمین بطور کلی صحبت کرده و نه قطعه ای از زمین، یعنی زمین مسطح است نه بخشی از آن. در سنت چیزی در مورد این آیه وجود ندارد. در داستان ذوالقرنین نیز مسطح بودن زمین بطور قطعی مطرح شده است. چنانچه قبلا مطرح کردیم در این آیات آمده است:

فَاتَّبِعْ سَبِيًّا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجدها تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَعِنْدَهَا قَوْمًا ... (۸۶) كهف) ... ثُمَّ أَتْبِعْ سَبِيًّا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدها تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَّهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا (۹۰) كهف

ترجمه: «پس (ذوالقرنین) سببی را پیروی کرد (۸۵) تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید. (ذوالقرنین) یافت (مشاهده کرد) که خورشید در چشمهای تیره غروب میکند و نزدیک آن طایفه ای را یافت ... (۸۶) ... سپس سببی را پیروی کرد (۸۹) تا آنگاه که به محل طلوع خورشید رسید (خورشید) را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰)».

مشاهده می کنید که قرآن بصراحت مطرح کرده که ذوالقرنین در سفرش یکبار به محل طلوع و در سفر دیگرش به محل غروب خورشید رسیده است. این غلطی آشکار است در کره ی زمین هیچ محلی برای غروب و طلوع وجود ندارد. ثانیاً: یک محل طلوع و یک محل غروب فقط با زمین مسطح جور در می آید نه با زمین کروی. چون چنانچه قبلاً گفتیم لازمه ی غروب خورشید در چشمه ی تیره، همزمانی غروب در سراسر زمین است و اینهم فقط با مسطح بودن زمین جور در می آید. مسطح بودن زمین دقیقاً همان نظری است که بشر اولیه داشته است و در یونان بسیار قدیم هم مطرح بوده است. در اینجا اشاره ی کوتاهی به تاریخچه ی آن می کنیم. (عزیزان برای جلوگیری از طولانی بودن و به دلیل بی ربط بودن، تاریخچه را درج نکردیم، یک سری اسناد ارائه داده اند که در آثار دانشمندان یونانی و مصری و ... آمده که زمین مسطح است، سپس اسنادی ارائه می دهد که در قرن شش قبل از میلاد به این نتیجه می رسند که زمین کروی است، کا ثابت می کنیم که حرف های آنها اشتباه است، دیگر چه نیازی به درج تاریخچه کروی یا مسطح بودن زمین است!)

چنانچه ملاحظه کردید (با توجه به تاریخچه) نظریه ی مسطح بودن زمین از ۱۲۰۰ سال قبل از محمد برافتاد و کروی بودن زمین جای آنرا گرفت ولی محمد هنوز هم (به تبعیت از محیط

عربستان) همان نظر غلط را داشته است. ممکن است گفته شود که یک مغرب و یک مشرق داشتن زمین با زمین کروی که در یک سمتش خورشید حرکت کند هم جور در می‌آید.

اما این نظر با آیات و احادیث فوق جور در نمی‌آید. ملاحظه کردید که محمد در قرآن و در حدیث در هنگام غروب خورشید به ابوذر گفت که خورشید در چشمه‌ی تیره‌ی غروب می‌کند. لازمه‌ی این حرف اینست که غروب خورشید در سراسر زمین همزمان باشد و این غروب واحد در همه جا مشاهده شود و این فقط با زمین مسطح جور در می‌آید. اگر زمین کروی باشد هر منطقه‌ی جغرافیائی برای خودش یک زمان غروب خواهد داشت و گرچه افراد یک منطقه مشاهده می‌کنند که خورشید غروب کرد..

ولی خورشید در سمت غرب آن منطقه‌ی جغرافیائی هنوز غروب نکرده و هنوز وارد چشمه‌ی تیره نشده است. که مخالف جمله‌ی قرآن می‌شود که خورشید در غروب وارد چشمه‌ی تیره می‌شود چون برای اینکه این جمله‌ی قرآن درست باشد باید در همه جا وقتی خورشید غروب کرد وارد چشمه‌ی تیره شود، وگرنه این جمله‌ی قرآن در بعضی نقاط صادق و در بعضی نقاط کاذب خواهد بود. ثانیاً اگر زمین کروی باشد یک مغرب و یک مشرق وجود نخواهد داشت و مشرقها و مغربهای فرضی متعدد خواهیم داشت که اینهم با آیات فوق جور در نمی‌آید. غلط واضح دیگری که از این آیات بدست می‌آید اینست که یک طرف زمین (چه کروی و چه مسطح) اصلاً روز وجود نداشته باشد. یعنی خورشید مشاهده نشود که غلط است. آیه‌ی دیگری که هم مؤید مسطح بودن زمین وهم مؤید طرح کلی محمد از هستی است اینست:

النازعات:

أَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا ، رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَاهَا ، وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ترجمه: «آیا

شما انسانها از نظر خلقت مشکلترید و یا آسمانی که خدا بنا کرد *سقف آسمان را بالا برد و آنرا درست کرد * و(خدا) شبش (شب آسمان) را تیره و روزش را آشکار گردانید».

هر سه آیه‌ی فوق غلطند. بالا بردن سقف آسمان را قبلا توضیح دادیم و آیه‌ی ۲۷ را نیز در جای خود توضیح می‌دهیم. اما شب آسمان تاریک است یعنی چه؟ توجه کنید در هنگام شب تنها در یک سمت زمین که پشت به خورشید است یک مخروط بدون نور وجود دارد. بقیه‌ی نقاط جهان مثلا جایی که ماه یا خورشید یا سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی وجود دارند شب معنی ندارد. بنابر این شب فقط در یک سمت کره‌ی زمین است نه در آسمان. به تعبیر دیگر شب فقط در رابطه با سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد نه در پهنه‌ی آسمان. این آیه مؤید نظر محمد است که زمین مسطح است و بر فراز آن هفت آسمان وجود دارند و طبعا با فرو رفتن خورشید در چشمه‌ی تیره، کل آسمان باید تاریک شود.

بنابراین هم آیه غلط است و هم مؤید غلط بزرگ دیگری است. در قرآن ۶ مورد مشرق و مغرب واحد، دو مورد مشرقین و مغربین (دو مشرق و دو مغرب) و (۳ مورد مشارق و مغارب) مشرقها و مغربها آمده است که همه غلطند. واضح است که زمین، مشرق و مغرب عینی واقعی ندارد نه یکی نه دوتا و نه چندتا. و اگر منظور محمد مشرق و مغرب واقعی باشد همه‌ی آیات فوق غلطند و متناقض. از مجموعه‌ی این آیات، فقط آیات ذوالقرنین در مورد یک مشرق و یک مغرب واقعی صراحت دارند و مفهوم مشرقها و مغربها و مشرقین و مغربین در بقیه‌ی آیات روشن نیست و حدیثی هم از شخص محمد در این مورد وجود ندارد. البته مفسرین و بعضی از صحابه مثل ابن عباس نظرات متفاوتی داده اند مثلا مشارق را به محلهای متفاوت طلوع خورشید در روزهای مختلف سال و مشرقین را به مشرق تابستان و مشرق زمستان و یا مشرق خورشید و ماه تفسیر کرده اند. که بین خود این تفاسیر اختلاف وجود دارد و چون دلیلی از سنت (از شخص محمد) برای آنان نیست قابل اعتماد نیستند. به همین دلیل به همان آیات ذوالقرنین که به مغرب و مشرق واقعی تصریح دارند اکتفا کردیم.

پاسخ به شبهه:

در نقد مطالب گذشته ثابت کردیم که نویسنده ی کتاب ابتدا ادعای نادرستی را مطرح می کند و پس از آن بلافاصله شروع می کند به داستان سرایی و تزریق هر آنچه که خود می خواهد به ذهن مخاطب!

یعنی قاعده ی کلی کار او بر این منوال است:

آیه ای را بیان می کند، پس از آن کج فهمی و برداشت نادرست خود را به مخاطب عرضه می نماید و بعد از آن مطالب زیادی در مورد فهم نادرست خود! مطرح می کند.

جوانی که فریب شبهاتش را خورده نمی داند که در تمام این مدّت نویسنده به فهم غلط و ناقص خود پر و بال داده است! به عنوان مثال در مورد شکل کره ی زمین، هیچ کدام از این آیات به معنای تخت بودن زمین نیستند! بلکه مفاهیم دیگری را تداعی می کنند.

*اما نقد ادعاهای او:

قبل از هر چیز شعر یک شاعر دوران جاهلیت (زید بن عمرو) را معرفی می نماید، آدرس منبعی که از آن اقتباس کرده است را هم معرفی می نماید، بعد از بررسی اسناد مشخص شد که:

+ طبق دلایل زیر حدیث موضوع می باشد

اولاً: اسنادش منقطع هستند چرا که ابن اسحاق سال ۸۵ هجری متولد شده و زید بن عمرو شاعر موحد زمان جاهلیت می باشد.

ثانیاً: امام ذهبی او را صاحب شعرهای مکذوب میدانند (میزان اعتدال جلد ۳ صفحه ۴۶۹ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان) و علاوه بر آن طبق قول جمهور علمای جرح و تعدیل متهم و کذاب می باشد.

ثالثاً: ایشان به تدلیس معروف است همانطور که در کتاب المدلسین آمده است:

ممن أكثر من التدلیس خصوصاً عن الضعفاء «از کسانی که در تدلیس (خصوصاً از ضعیف ها) زیاده روی کردند». (المدلسین جلد ۱ صفحه ۸۱ ترجمه شماره ۵۱ ناشر: دار الوفاء)

*سپس بیاید آیات را به اتفاق هم بررسی نماییم؛ ابتدا آیه ۳۰ سوره ی مبارکه نازعات:

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا *** «و پس از آن زمین را غلطاند و گستراند».

آیا غلطاندن و گستراندن به معنای تخت بودن زمین است! یعنی وقتی یک توپ را قل می دهند، به معنای این است که آن توپ تخت می باشد؟ یا وقتی یک قطعه ی مربعی یا مثلثی شکل یا ذوزنقه ای شکل را می غلطانیم این به معنای تخت کردن آن است یا گرد کردن آنها؟

همین الان از کتابخانه، کمی خمیر بازی بخرید و به شکل مربع یا هر شکل دیگری که حجم داشته باشد در بیاورید بعد آن را بغلطانید... آیا این به معنای صاف بودن است؟

ممکن است مخالفی بگوید «دحاها» به معنای «پهن کردن» است نه غلطاندن! که ما در پاسخ می گوئیم باز هم شما به مقصود خود نمی رسید چون پهن به معنای «فراخ و عریض» است و این از لحاظ علمی هیچ اشکالی ندارد. واقعا زمین در عین گردن بودن برای ما فراخ است و گرنه زندگی کردن به هیچ عنوان میسر نبود.

حتی در شعری که نقل نموده (با وجود دروغ بودن) باز هم معنای فراخی و گستردگی برداشت می شود، نه اینکه زمین مانند یک بیسکویت است!

*پس از آن، آیه ی ۲۰ سوره مبارکه ی غاشیه را مطرح کرده است:

وَالِی الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ *** «و به زمین نمی نگرند که چگونه مسطح شده است»؟!

در این آیه شریفه بحث مسطح شدن بیان شده است، ولی آیا این به معنای سگه شدن و تخت شدن سرتاسر کره ی زمین است؟ یا به معنای آماده شدن برای زندگی و هموار شدن؟!

اگر یک نگاه گذرا به فرهنگ لغت ها داشته باشید متوجه می شوید که مسطح به معنای گسترده هم می باشد.

*در ادامه نویسنده می گوید تفسیر جلالین چنین برداشت کرده که این آیه معنای مسطح بودن زمین است، می گوئیم پس چرا نامی از انبوه تفاسیر دیگر نمی برد که آنها اصلا این آیه را به عنوان نشانه ای جهت مسطح بودن زمین فهم نکرده اند!!!

ادعای نویسنده بسیار عجیب است!

مگر او راندگی و شنا و... انجام نمی دهد؟ آیا همین به معنای گسترده بودن زمین نیست! چرا ساین زمین را مانند یک توپ والیبال در نظر گرفته اند!

به این مثال توجه بفرمایید:

همین الان ممکن است یک توپ والیبال برای موجودی بسیار بسیار ریز (مثلا یک تک سلولی) بسیار بسیار گسترده و پهن باشد. آیا ما می توانیم بگوئیم آن موجود بسیار بسیار ریز در اشتباه است و به هیچ عنوان نباید از لفظ گسترده برای توپ استفاده کند!... خیر، واقعا برای او گسترده و مسطح است.

مشخص است که توپ از دید ما گسترده نیست ولی برای آن موجود ذره بینی بسیار گسترده و مسطح است. (زمین هم همین گونه، از بالای منظومه ی شمسی بله هیچ صافی و گستردگی مشخص نیست، ولی برای ما که در آن زندگی می کنیم بسیار گسترده است)

*در ادامه می گوید عده ای از مفسران این مسطح بودن را به معنای قطعه ای از زمین در نظر گرفته اند ولی چون در قرآن و سنت بحثی از آن نشده اشتباه است.

این نکته هم بسیار جالب است، در آنجایی که به نفع خودش باشد حرف مفسرین را سند می داند (در خط بالاتر بحث تفسیر جلالین را کرده) ولی در آنجایی که به ضررش است می گوید سخانشان باید در سنت ثابت شده باشد.

پس چرا در جایی که خود می خواستید استفاده کنید سند از سنت لازم نبود!

*او در ادامه بحث آیاتی از سوره ی کهف را مطرح کرده که می گوید ذوالقرنین به محل غروب و طلوع خورشید می رسد و این حتما بیانگر تخت بودن زمین است.

ولی این هم ناشی از کج فهمی بی حد شاید هم دشمنی بی اندازه‌ی اوست.

زیرا در روزگاری که مسافرت فقط با چهارپایان میسر بود؛ محل طلوع خورشید به معنای مشرق و محل غروب خورشید به معنای مغرب برای جهت یابی معرفی گشته بود. آن گونه که از تخیلات نویسنده بر می آید اگر اشخاص در محل طلوع یا غروب خورشید کمی جلوتر رفته باشند باید از لبه‌ی زمین به سمت پایین پرت شده باشند! ولی آیا در تمام متون دین اسلام همچین چیزی یا همچین فهمی را پیدا می کنید! نمیدانم چطور توانسته همچین ادعای عجیبی را مطرح کند!

* توجه بفرمایید دوباره سراغ فرو رفتن خورشید در چشمه‌ی تیره رفته که آن را هم نقد کردیم و ثابت شد که ایشان در اشتباه است.

یک ادعای نادرست را جهت فریب مخاطب چندین بار تکرار می کند.

* پس از آن سراغ مصر باستان و کتاب مقدس عبری و دیدگاه فیثاغورث رفته است. طبق معمول، هم می خواهد به نقد نادرستش حجم ببخشد و هم مطالب غلط خود را علمی و دقیق نشان دهد. زمانی که بیان کردیم دیدگاه قرآن این نیست و دلایل مختلفی را هم ذکر کردیم، دیگر دلیلی ندارد سراغ این اسناد برویم چون به قرآن مبارک ربطی ندارند.

* در ادامه باز ادعایی مطرح کرده (اگر زمین کروی باشد هر جایی غروب خود را دارد و در ادامه باز هم سراغ چشمه‌ی تیره رفته! است) که باز هم می گویم فقط خواسته به مطالبش حجم بدهد.

* نوشته اگر زمین کروی باشد نباید یک مشرق و یک مغرب را برای آن فرض کنیم. بلکه باید مشارق و مغاربی وجود داشته باشد، چون طلوع و غروب در مکان های زیادی انجام می گیرد، می گویم اگر آیه ای با همین مضمون در قرآن وجود داشته باشد چه! آن موقع نویسنده چه می گوید! به آیه ۴۰ سوره ی مبارکه معارج توجه بفرمایید:

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ «سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که

تواناییم».

*در ادامه آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ سوره ی مبارکه ی نازعات را ذکر کرده که خداوند به منکرین معاد می فرماید ساختن شما سخت تر است یا آسمان، آسمان سقفی بالا برده شده ای دارد و در نهایت می فرماید که شب تاریک است و روز روشن می باشد. (شبهه افکن ادعا می کند که در جای خود به آسمان بالانگه داشته شده نقد وارد کرده ،شایان ذکر است که در همانجا نادرست بودن ادعایش را ثابت کرده ایم)

*خواهشا یکبار دیگر توضیحات نویسنده در ادامه ی این آیات را بخوانید، نوشته چون خداوند به شب گفته تاریک، پس زمین مسطح است!!!

یعنی شبهه افکن نمی داند خداوند قرآن را برای ما انسانها فرستاده و شب و تاریک بودن شب را برای ما توصیف فرموده است! چه ربطی به کهکشان و فضا و... دارد!

ولی ببینید عزیزان او به بهانه ی مسطح بودن شبهه ی دیگری را هم مطرح کرده و گرنه این موضوع هیچ ربطی به مسطح بودن ندارد. (باز هم بحث فرو رفتن در چشمه گل آلود!!!)

*جالب است در ادامه خود بحث مشرق و مغرب، مشرقین و مغربین و مشارق و مغارب را مطرح می کند و اذعان می کند که فقط باید یکی مطرح می شد و اینها با هم متناقض هستند!

ظاهرا نویسنده حتی نمی داند که تناقض چیست! چون زمانی دو گزاره با هم متناقض می شوند که در زمان و مکان و شرایط یکسان متفاوت و ضد هم دیگر باشند.

اما زمانی که یک بار پرودگار می فرماید مشرق و مغرب، یکبار می فرماید مشرقها و مغربها... آیا این به معنای تناقض است! خیر این گونه نیست (چون هر بار از یک حالت جداگانه حرف می زند) پس با این حساب فردی که بگوید دو ماشین در خیابان هستند و بعد از مدتی بگوید ماشین های زیادی در خیابان هستند هم دچار تناقض شده است، ولی آیا این تناقض است! هرگز، این دیدگاه نادرست نویسنده است.

*در ادامه می گوید تفاسیر می گویند:

مشارق به محل طلوع های متفاوت در روزهای مختلف سال گفته می شود، ولی چون تفاسیر با هم اختلاف دارند، پس اشتباه هستند! در پاسخ می گوئیم آیا «اختلاف» معیار اشتباه و صحیح بودن است! یا برهان و استدلال؟!!

*در ادعای عجیب دیگری می گوئید می گوئید چون در سنت پیامبر هم چنین چیزی مطرح نشده پس نادرست است!

در پاسخ می گوئیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم راه و روش زندگی را به ما یاد داده مدرس جغرافیا که نبوده همه ی مسائل را با جزئیات شرح دهد! همانگونه که قبلاً هم ذکر کرده ایم این موارد جهت تذکر و پند پذیری و شکل گرفتن جهان بینی مطرح شده اند نه برای تبیین مسائل علوم تجربی. پس زمانی که تمام ادعای نویسنده بر اثبات تخت بودن زمین مورد نقد قرار گرفت و رد شد، استدلال های قرآن مبارک کماکان بر قوت خود باقیست.

شبهه ی هفدهم: هفت زمین

در قرآن همه جا از یک زمین نام برده شده ولی در یک مورد به هفت زمین اشاره شده: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ** (طلاق / ۱۲)؛ ترجمه: «خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید فرمان [خدا] در میان آنها فرود می آید».

با توجه به اینکه مفهوم هفت زمین در قرآن روشن نیست به سراغ سنت می رویم. محمد در حدیثی طولانی هفت آسمان را و مسافت بین آنان را همانگونه که قبلاً نقل کردیم بیان می کند و سپس از یارانش می پرسد:

- ثم قال أتدرون ما هذا تحتكم قلنا الله ورسوله أعلم قال أرض أتدرون ما تحتها قلنا الله ورسوله أعلم قال أرض أخرى أتدرون كم بينها وبينها قلنا الله ورسوله أعلم قال مسيرة خمسمائة عام حتى عد سبع أرضين ثم قال و أيم الله لو دليتم أحدكم بحبل إلى الأرض السفلى السابعة لهبط (مسند احمد بن حنبل، ۲ / ۳۷۰، سنن ترمذی، ۴۰۴ / ۵، تفسیر طبری، ۱۵۴ / ۲۸، تفسری الدر المنثور، ۱ / ۱۰۹)

ترجمه: «سپس (پیامبر) گفت آیا می‌دانید در زیر شما چیست. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین، آیا می‌دانید چه چیزی در زیر آن است گفتند خدا و رسول بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین دیگری، آیا می‌دانید بین این زمین‌ها چه فاصله‌ای است. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند (پیامبر) گفت مسیرش ۵۰۰ سال است. به همین نحو تا هفت زمین را شمرد و گفت به خدا قسم اگر یکی از شما با طنابی به زمین هفتم بروید می‌افتید (سقوط می‌کنید)».

با توجه به آیه و حدیث فوق هفت زمین مطبق وجود دارد که غلطی واضح است و اگر کسی در پشت زمین هفتم برود سقوط می‌کند که این هم غلط است. اصولاً تصور بالا و پایین انسان ابتدایی و محمد غلط است. انسان ابتدایی گمان می‌کند که هر چه به سمت پایین برود می‌افتد به همین دلیل محمد گمان کرده که اگر زمین‌های هفتگانه را سوراخ کند و به طرف دیگر برود می‌افتد. اگر این مطلب درست باشد افرادی که در طرف دیگر کره زمین هستند باید بیفتند. یعنی در فضای بیکران رها شوند!

قبل از زمان محمد نیز افسانه‌های آمیخته با مذهب در مورد هفت دنیای زیرین وجود داشته است. مثلاً در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) و هفت دنیای زیرین (Underworlds) وجود دارد.

Sushil Mittal, G. R. Thursby, The Hindu world, 2004, Routledge New York

همچنین در یونان باستان وجود دنیای زیرین مطرح بوده است و همین افسانه‌ها توسط محمد به قرآن آورده شده است.

Hesiod. Theogony, 116; 123-132

پاسخ به شبهه:

در آیه‌ای دیگر خداوند رحمان بحث دنیای پیرامون ما را کرده است و فرد شبهه افکن طبق معمول شروع کرده به اکتشافات دلبخواه در متن قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و سلم) در آیه ۱۲ سوره‌ی مبارکه‌ی طلاق خدای متعال فرموده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ «خدا همان است که هفت آسمان و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (همواره) در میان آنها جاری است...».

اگر توجه بفرمایید نوشته «همانند آن»، حال این همانند می تواند منظور فقط خلقت باشد می تواند منظور هفت زمین باشد، می تواند منظور شناور بودن زمین مانند آسمان باشد.

ما همان معنی هفت زمین را بررسی می کنیم (زیرا شبهه افکن به این برداشت نقد وارد کرده است) این که قرآن می فرماید هفت زمین را مانند هفت آسمان آفریده ایم -الله أعلم- پژوهشگران و دانشمندان می گویند میلیون ها کره‌ی دیگر در فضا وجود دارد، ما اطلاعی نداریم ولی چه بسا کرات دیگری با همین شرایط حیات و... مانند زمین وجود داشته باشند.

اما همانگونه که در مورد هفت آسمان هم ذکر کردیم زمانی که اطلاعات دقیقی نداریم و شعاع دایره‌ی مجهولات ما در مورد فضا بسیار گسترده‌تر از دایره‌ی معلومات ماست، بهتر است در این مورد سکوت کنیم..

و انتظار نداشته باشیم در زمان زندگی خود به پاسخ همه‌ی مجهولات و کنجکاوی‌هایی که داریم دست یابیم. پیشتر هم عنوان کردیم اگر ما اطلاعی در این زمینه نداریم مادی گرایانی همچون فرد نویسنده‌ی شبهه هم هیچ اطلاعی برای رد این موضوع ندارند، زیرا علم به کمال نرسیده و نمی توان با تکیه بر آن، هر چه جزو آموخته‌های امروز بشر است را موجود اعلام کنیم و غیر از آن را معدوم (بگوییم در عدم است و وجود ندارد)

او طبق معمول حدیث ضعیفی را روایت کرده است، این هم دلایل ضعف حدیث:

در کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد. بخش سوره مجادله از هیثمی پیرامون حدیث چنین آمده که: رواه الطبرانی وفيه موسى بن يعقوب الزمعي وثقه ابن معين وغيره وضعفه ابن المديني، وبقية رجاله رجال الصحيح.

در کتاب کنز العمال جزء ششم آمده که: (تحقیق حدیث: غریب عن ابوهریره) و در پاورقی آن چنین آمده: رواه الترمذي كتاب التفسير تفسير سورة الحديد رقم (۳۲۹۸) وقال: حدیث غریب والحديث.

در کتاب مسند الجامع تالیف ابو الفضل السید ابی المعالی النوری پیرامون تخریج حدیث چنین آمده که: أخرجه أحمد ۲ / ۳۷۰ (۸۸۱۴) قال: حَدَّثَنَا سُريج، قال: حَدَّثَنَا الحكم بن عبد الملك. و "الترمذي" ۳۲۹۸ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ بن مُحَمَّدٍ وغير واحد. قالوا: حَدَّثَنَا يونس بن محمد، قال: حَدَّثَنَا شَيْبان بن عبد الرحمن. كلاهما (الحكم بن عبد الملك، وشَيْبان بن عبد الرحمن) عن قتادة، عن الحسن، فذكره. - قال الترمذي: هذا حدیث غریبٌ من هذا الوجه.

در کتاب روضة المحدثین درباره حدیث از امام ذهبی آمده که: قال الحافظ الذهبي في "العلو" ۱ / ۶۰: الحسن مدلس و المتن منكر.

دلایل بسیار زیادی بر ضعیف بودن این حدیث وجود دارد ولی به همین اندازه کفایت می کنیم.

همچنین در پایان به دو سند اشاره کرده است؛ اولی که بی اعتبار است چون ما را به کتاب ارجاع داده است و هیچ شماره‌ی صفحه‌ای وجود ندارد. (انتظار دارد برویم یک کتاب را بخوانیم تا بدانیم ادعای ایشان راست است یا دروغ، این تحقیق و ارائه صفحه به عهده ی مدعی است نه ما) سند دوم هم ما را به تئوگونیا یا نسب‌نامه‌ی خدایان یونان ارجاع داده است، او ادعا می کند در بین خطهای ۱۲۳ تا ۱۳۲ به دنیای زیرین اشاره می کند. بفرمایید این محل آن خطوط:

<http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0130:card=10>

تنها جمله ای که در بین خطوط به موضوع مربوط باشد این است:

And Earth first bore starry Heaven, equal to herself, to cover her on every side, and to be an ever-sure abiding-place for the blessed gods

که معنای آن می شود:

«و زمین در ابتدا، آسمان ستارگان را به موازات خود ایجاد کرد، تا آن را از هر طرف در برگیرد و مکان مطمئن و پایداری برای خدایان مقدس باشد.»

کجاست دنیای زیر زمین؟ نکند منظور آنها فعل bore می باشد که یکی از معانیش سوراخ کردن است؟ که آن زمان معنای جمله می شود و زمین در ابتدا آسمان ستارگان را سوراخ کرد... تا مکانی باشد برای خدایان! شبهه افکنان پاسخ دهند، کجاست دنیای زیر زمین؟

شبهه‌ی هجدهم: شکل کلی جهان در قرآن:

با توجه به کلیه‌ی آیات و احادیث فوق، جهان مورد نظر محمد شامل هفت زمین مسطح مطبق (طبقه طبقه) است و در بالای این زمینها هفت آسمان نیم کره‌ای مطبق وجود دارد و در بالای آن یک دریا و در بالای آن هفت بز که عرش (تخت سلطنت) را حمل می کنند و بر روی عرش، خدا. قرار دارد و خدا از روی عرش از بالا به پائین دستور می دهد و جهان را اداره می کند چنانچه در این آیات آمده است:

- **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سجده ۴)** **يَدَبُرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارَهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (سجده ۵)**

ترجمه: «خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست آیا باز هم پند نمی گیرید

کار (جهان) را از آسمان بسوی زمین اداره می کند آنگاه در روزی که مقدارش آن چنان که شما برمی شمارید هزار سال است به سوی او بالا می رود».

-أَمِنتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَمِنتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (ملک. ۱۷)

ترجمه: «آیا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را در زمین فرو برد پس بناگاه زمین (به تپیدن افتد) (یا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر (سر) شما تندبادی از سنگریزه فرو فرستد پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است».

می دانیم که همه اینها افسانه و مخالف دانش ما از جهان هستند. اینها مخلوطی از نظریات بطلمیوس و افسانه‌های رایج در زمان محمد است. مثلاً گرچه بطلمیوس زمین را کروی می داند ولی تصور این مطلب برای اعراب بدوی عربستان بسیار سخت بوده و ظاهراً آنان هنوز زمین را مسطح می دانسته اند. چنانچه ما نیز اگر در محیطی بدوی زندگی کنیم و از دانش امروز بی بهره باشیم ساده ترین شکل زمین برایمان شکل مسطح است و آسمان را نیز نیمکره ی شفاف می دانیم که ستارگان مثل چراغهای نورانی به آن چسبیده اند. دقیقاً این تصور خام ابتدائی است که در یونان بسیار قدیم (چنانچه قبلاً گفتیم) نیز وجود داشته است، و همین تصور ابتدائی است که در قرآن آمده است. نهایتاً، آیا اینهمه غلط می تواند از خدا باشد؟

پاسخ به شبهه:

طبق معمول در جریان حجم دادن! بی جهت به مطالب چند مورد از ادعاهای گذشته را دوباره تکرار کرده است. چون به تمام آنها پاسخ داده ایم از تکرار مکررات پرهیز می کنیم. شما بزرگواران می توانید جهت پاسخ به این شبهات به مطالب گذشته مراجعه بفرمایید.

شبهه‌ی نوزدهم: خلقت جهان در شش روز یا هشت روز؟

خلقت در شش روز:

در قرآن در هفت آیه خلقت جهان در شش روز مطرح شده است، مثلاً: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ** (سجده. ۴) ترجمه: «خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه (خدا) بر تخت سلطنت (عرش) (قرار گرفت)».

در تضاد با آیات فوق در سوره‌ی فصلت آیات ۱۲- ۹ خلقت جهان را در هشت روز مطرح کرده است.

خلقت در ۸ روز:

- **قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ إِندَادًا ذَلِكَ بَالِغُ الْعَالَمِينَ (۹) جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيْمًا فَوْقَهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَرْنَا فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت: ۱۲)**

ترجمه: «بگو آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوهها نهاد و در آن خیر پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد باندازه‌ی نیاز روزی خواهان (۱۰) سپس آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت]

هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان دنیا را به چراغها آذین کردیم و برای حفاظت این است تقدیر آن نیرومند دانا (۱۲)».

مطابق آیات فوق خلقت زمین در دو روز انجام گرفته و قرار دادن کوهها و خلق (گیاه و حیوان و غیره) در ۴ روز انجام شده و دو روز هم خلقت آسمانها طول کشیده که روی هم ۸ روز می شود. این خطا و بی توجهی محمد را نشان می دهد، که مؤید اینست که قرآن کار محمد است نه خدا، چون محال است خدا خطا کند و بین جملاتش تضاد باشد. این تضاد، مفسران را به درد سر فراوان انداخته و سعی کرده اند آنرا بنحوی پپوشانند. مثلا گفته اند در آیه ۱۰ فصلت منظور از ۴ روز ۴، روز باضافه‌ی دو روز آیه‌ی ۹ است. عجب کشفی! خدا گفته کوهها و روزیها را در ۴ روز خلق کرده آقایان می گویند منظور خدا این بوده که در دو روز خلق کرده منتهی این دو روز با دو روز آیه‌ی قبل می شود ۴ روز. اولاً که این روش کاملاً خلاف روش بیان درست رایج در بین عقلاست. ثانياً اگر منظور خدا این بود، مگر زبان نداشت که خودش بگوید مثلاً می گفت که ”با دو روز قبلی ۴ می شود روز“ که نگفته است. ثالثاً: در آیه‌ی ۱۱ باید بجای دو روز ۶ روز بکار می برد تا نحوه‌ی بیان اعداد در سه آیه هماهنگ شود که نکرده است. ببینید این عیب پوشانی مفسران، معنی آیات را به چه روزی انداخته است: می گویند: در آیه‌ی ۹ منظور از دو روز ۲ روز واقعی است که خلقت زمین طول کشیده است. در آیه‌ی ۱۰ ۴ منظور از ۲ روز روز واقعی است باضافه‌ی ۲ روز قبل و دوباره در آیه‌ی ۱۱ منظور از دو روز ۲ روز واقعی است بدون اضافه کردن به قبل. بیچاره خدائی که محمد معرفی کرده است. عجب خدای ناتوانی که قادر نیست سه عدد را بطور معقول و قابل فهم و بی ابهام بیان کند و لازمست انسانهای ضعیف با هزار دردسر اشکالات کلام او را برطرف کنند. نه! خدا محال است اینقدر نادان و ضعیف باشد اینها کلام خود محمد است که خطا داشتن آن طبیعی است مثل کلام هر انسان دیگری. اما منشاء این ۶ روز در کتاب تکوین (خلقت) تورات است که به احتمال بسیار قوی محمد آنرا از تورات گرفته است.

اما منظور از شش روز چیست؟ بدیهی است که اینهم غلطی واضح است. امروزه مشخص شده که عمر منظومه‌ی شمسی که نسبتاً جوان است چندین میلیارد سال است نه ۶ روز. مفسرین جدید و

روشنفکران دینی برای نجات از این خطای واضح، معنی روز را تغییر داده اند و گفته اند که منظور از روز، شش دوران زمانی است. اولاً این سؤال مطرح است که مگر خدا خودش ناتوان بود که بجای روز مفهوم دوران زمانی را بکار ببرد. ثانیاً: چنانچه در مقدمه ذکر شد راه صحیح فهم معانی آیات مبهم، مراجعه به سنت خود محمد است نه خیالبافی.

حال ببینیم در سنت چه آمده است:

سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في كم خلقت السموات والأرض؟ قال: «خلق الله أول الأيام الأحد، وخلق الأرض في يوم الأحد، ويوم الاثنين، وخلق الجبال وشقت الأنهار، وغرس في الأرض الثمار وقدر في كل أرض قوتها يوم الثلاثاء ويوم الأربعاء، ثم استوى إلى السماء وهي دخان فقال لها وللأرض: (ائتيا طوعاً أو كرها قالتا أتينا طائعين (۲) فقضاهن سبع سموات في يومين وأوحى في كل مساء أمرها في يوم الخميس ويوم الجمعة، وكان آخر الخلق في آخر الساعات يوم الجمعة، فلما كان يوم السبت لم يكن فيه خلق (المستدرک علی، ۳۰ / ۲۱۴۹، صحیح ابن حبان ۱۴ / ۴۸۹، صحیح مسلم ۴ / صحیحین ۲). ۱۴۹ / ۴۲۷، تفسیر طبری ۱ / ۳۰۲، سنن نسائی / 6 احادیث المختاره ۱۰).

ترجمه: «از پیامبر سؤال شد که خدا در چه مدت آسمانها و زمین را خلق کرد؟ پیامبر گفت: خدا اول روزها را یکشنبه قرار داد و زمین را در یکشنبه و دوشنبه خلق کرد. و در روز سه شنبه و چهارشنبه کوهها را خلق کرد و نهرها را شکافت و در زمین میوهها را کاشت و روزی هر سرزمینی را تقدیر کرد. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد در روزهای پنجشنبه و جمعه. و آخرین

خلق در ساعات آخر روز جمعه بود و چون روز شنبه شد دیگر در آن خلقی نبود.

گرچه در انتساب خلقت موارد فوق به روزهای خاصی از هفته در احادیث فوق تفاوتی وجود دارد، ولی همگی معنی روز را روزهای هفته گرفته‌اند. بنابراین تفسیر یوم به دوره ی زمانی مخال

ف سنت و سخن بیهوده ای است. پس بر اساس قرآن و سنت، خدا جهان را در ۶ روز هفته خلق کرده است که غلطی کاملاً واضح است. برداشت فوق با قرآن و سنت منطبق است. ولی ما دو نظر محتمل دیگر را نیز بررسی می کنیم. در قرآن، یوم (روز) با سه دوره ی زمانی آمده است. روز معمولی که انسانها می شناسند. روز در نزد خدا که هزارسال یا پنجاه هزار سال است. دقت کنید:

روز عادی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ**

مَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (جمعه . ۹)

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده اید چون برای نماز جمعه ندا در داده شد به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید اگر بدانید این برای شما بهتر است».

روز هزار ساله: **وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ** (حج . ۴۷)

ترجمه: «و قطعاً روز در نزد خدایت مانند هزار سال است از آنچه شما می شمارید».

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ (سجده . ۵)

ترجمه: «خدا امور را از آسمان بسوی زمین تدبیر میکند و سپس بسوی او بالا می رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید».

روز پنجاه هزار ساله: **تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**

(معارج . ۴)

ترجمه: ملائکه و روح بسوی او بالا می رود در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.

نتیجه: از آغاز خلقت زمین (با جزئیات: کوه و رود و گیاهان و حیوانات و انسان و غیره)

تا انتهای خلقت آسمانها یا ۶ روز هفته (نظر مطابق سنت) یا ۶۰۰۰ سال (نظر دوم) یا ۳۰۰ هزار

سال (نظر سوم)

طول کشیده است؟! که همگی غلطند. امروزه می دانیم که فقط زمین حدود ۵ میلیارد سال عمر دارد ۱۳ میلیارد دارد. و عمر کل جهان از بیگ بنگ تا کنون ۱۳ تا ۹ حدود ۳ سال است.

پاسخ به شبهه:

تمام مطالبی که نوشته را در خانه‌ای از ذهنتان بایگانی نمایید، چند سطر زیر را بخوانید تا اشتباه فاحش شبهه افکن مشخص گردد، پس از آن دوباره سراغ کج فهمی های او بروید:

۱. خَلَقَ: آفریدن، ایجاد کردن

۲. قَدَّرَ: مقدر کرد، اندازه گیری کرد

۳. قَضَى: محکم و استوار ساخت

توجه داشته باشید که شبهه افکن هر سه فعل بالا را به معنای فعل اول یعنی «خلق» در نظر گرفته است. به ترجمه ی آیات توجه بفرمایید:

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ «بگو: آیا

شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است»!

وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنَبِّئَهُمْ «او در

زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، اینها همه سر هم در چهار روز کامل سر هم آمد، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان»!

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «سپس به

آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آید (و شکل

گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «پس آنها را در دو روز هفت آسمان کرد (محکم و استوار کرد، به انجام رسانید) و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی کرد، و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌ها آذین کردیم و حفاظت [نمودیم]. این تدبیر آن نیرومند داناست.»

توجه داشته باشید:

آیه اول: به خلقت زمین در دو روز اشاره می‌کند (خلق زمین در دو روز)

آیه دوم: به قرار دادن کوه‌ها و برکات زمین (اقوات برای جانوران) اشاره می‌کند (قرار دادن و مقدر کردن اینها در چهار روز)

در آیه سوم (آیه ۱۲): به دسته‌بندی آسمانها اشاره می‌کند (دسته بندی در دو روز)

* برای درک بیشتر موضوع به این مثال توجه بفرمایید:

یکی از دانشجویان دو روز به دانشگاه می‌رود، سه روز در خوابگاه می‌ماند، دو روز به شهرستان بر می‌گردد، سه روز هم به مسافرت می‌رود.

$$10 = 3 + 2 + 3 + 2$$

روزی به مادرش گفته بود من دو روز در دانشگاه بودم ولی در اینجا مشخص می‌شود که او ده روز در دانشگاه بوده است لذا نتیجه می‌گیریم او فردی است که حساب و کتاب را نمی‌داند.

آیا این قضاوت درست است؟

آیا نباید به مکان‌هایی که رفته نگاهی بندازیم؟ آیا درست است بدون توجه به مکان و شرایط

فقط اعداد موجود در جملات را جمع کنیم؟

متاسفانه جناب شبهه‌افکن دقیقاً همین کار را کرده است و جوانان نازنین ما فریب این دغل‌کاری را خورده‌اند.

حال بروید یکبار دیگر شرح و بیان و داستان سرایی شبهه‌افکن را بخوانید تا متوجه نیرنگ‌های او شوید.

همچنین در اثر حرکت وضعی زمین روزها و شبها ایجاد می‌شود، زمانی که هنوز نه خورشید و نه زمینی وجود داشته دیگر تلفظ «روز» غیر از دوره چه معنایی می‌تواند داشته باشد!

در عجبم از شبهه‌افکن که اصرار دارد منظور آیات همان روز ۱۲ ساعته است، برای اثبات مدعای خود دو دلیل ذکر می‌کند:

اولا چرا خودش دوره را بکار نبرده؟

پاسخ:

زمانی که مفهوم خود را این گونه هم می‌تواند برساند و برای مردم ملموس تر می‌باشد، چرا دوره را بکار نبرد؟ این قرآن برای انسانهای بی‌سواد و کم‌سواد هم کتاب هدایت است و مطالب بگونه‌ای بیان شده که آنها هم مسائل را درک کنند.

ثانیا حدیثی از پیامبر ذکر کرده که رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده شنبه روزها و یکشنبه و دوشنبه زمین و... الی آخر.

پاسخ:

زمانی که هنوز زمینی نبوده دیگر چه گردشی و چه هفته‌ای؟ آیا غیر از این است که شنبه از یک لیست هفت‌گزینه‌ای می‌تواند گزینه‌ی اول، یکشنبه گزینه‌ی دوم و... باشد! وقتی می‌فرماید جمعه یعنی آخرین مرحله. عزیزان این تشبیه است. حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) برای درک مردم این تشبیه زیبا را انجام داده است.

ولی همانگونه که در بحث ستارگان ذکر کردم انگار نویسنده هر سال ادبیات را با تبصره و تک ماده قبول شده و از ابجدیات و بدیهیات علم ادبیات بی خبر است، در جریان نقدهایش برای آرایه‌ی تشبیه هیچ ارزش و احترام و موجودیتی قائل نشده است.

حتی در خود قرآن روز با مفاهیم دیگری وجود دارد (غیر از روز ۱۲ ساعته) مثلاً همیشه در نماز موقع قرائت سوره‌ی حمد می‌گوییم: مالک یوم الدین (صاحب روز جزا) آیا روز جزا یک بازه‌ی ۱۲ ساعته است که زمین به دور خود می‌چرخد؟ یا منظورش مدت زمان خاص دیگری است؟ معلوم است که هدف زمان دیگری است و شبهه افکن در اشتباه می‌باشد.

در ادامه باز هم به داستان‌سرایی پرداخته و جدول ضرب را تمرین نموده است.

آن هزار سال سوره‌ی حج به معنای بیان صبر پروردگار است تا انسانها آن را درک کنند و گرنه زمان که نزد خداوند معنایی ندارد، در سوره‌ی سجده هم بحث تدبیر الهی است و بیان کثرت و گرنه باز هم می‌گوییم زمان نرد خداوند مفهومی ندارد. ولی شبهه‌افکن به میل خود شروع کرده به اکتشافات و مبحث کثرت آنجا را به خلقت و... ربط داده که کاملاً نادرست می‌باشد.

شبهه‌ی بیستم: آسمانها بعد از زمین خلق شده‌اند؟!

در آیات سوره‌ی فصلت - ۱۲ ۹ می‌گوید آسمانها بعد از زمین خلق شده‌اند: دوباره به آیات دقت کنید:

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ إِندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۹ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَابِیْمًا فَوْقَهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَرْنَا فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَا لِّلسَّائِلِينَ ۱۰ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دَخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ۱۱ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزِينَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمِ صَابِیْحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت: ۹-۱۲)

ترجمه: «بگو آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوهها نهاد و در آن خیر پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد باندازه‌ی نیاز روزی خواهان (۱۰) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان دنیا را به چراغها آذین کردیم و حفظ کردیم این است تقدیر آن نیرومند دانا (۱۲)».

همین مطلب در آیه‌ی زیر نیز آمده است:

– **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ**

عَلِيمٌ (بقره: ۲۹) ترجمه: «اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)».

ایده‌ی خلقت زمین قبل از آسمان در تورات کتاب خلقت مطرح شده و با احتمال قوی محمد نیز آنرا از تورات گرفته است. درست بر عکس آیات قبل، در آیات ۳۳-۲۷ سوره‌ی النازعات گفته شده که آسمانها قبل از زمین خلق شده‌اند. دقت کنید:

آسمان قبل از زمین خلق شده است!؟

النازعات: **أَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لِي لَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا *
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ***

ترجمه: «آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [خدا] آن را ساخته است (۲۷) سقفش را برافراشت و آن را درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را روشن گردانید (۲۹) و پس از آن زمین را پهن کرد (۳۰) آبش و چراگاهش را از آن بیرون آورد (۳۱) و کوهها را پابرجا (استوار) گردانید ۳۲ متاعی برای شما و دامهایتان (۳۳)».

در آیات سوره ی فصلت گفته شد که زمین و ارزاق و کوهها قبل از آسمان خلق شده و اینجا می گوید زمین و ارزاق (آب و چراگاه) و کوهها بعد از خلقت آسمان بوجود آمده اند. آیا امکان دارد این تناقض واضح کار خدا باشد؟ زمانی بگوید زمین را قبل از آسمان و زمانی دیگر بگوید آسمان را قبل از زمین خلق کردیم. خیر! قرآن ساخته ی محمد است نه خدا. انسان است که با گذشت زمان ممکن است گفته های قبلی اش را فراموش کند نه خدا. جالب است که هر دو سری آیات در اشتباهند چون نه آسمان قبل از زمین و نه زمین قبل از آسمان بوجود آمده است. چنانچه مشاهدات علمی نشان داده است سیارات در حال تولد، همراه و در دامن کهکشانشا بوجود می آیند. پس از بیگ بنگ سیر ایجاد ستاره ها و سیاره ها شروع شده است. هم قبل و هم همزمان و هم بعد از پیدایش زمین، ستاره ها و سیارات فراوانی شکل گرفته اند و می گیرند. بنابراین، خلقت آسمانها پس از زمین یا قبل از آنها غلط فاحشی است که در این آیات آمده است

پاسخ به شبهه:

باز هم اشتباه در ترجمه ی آیات! توجه بفرمایید:

واژه ی «استوی» به معنای «پرداختن به کاری جهت متعادل کردن» می باشد، ولی نویسنده آن را به معنای «خلق کردن» ترجمه کرده است؛ ملاحظه بفرمایید:

اَسْتَوَى اسْتَوَاءً [سوی]: راست و استوار شد، - الشیءُ: آن چیز معتدل شد.

«سَوَّيْتُ الشَّيْءَ فَاسْتَوَى»: آن چیز را عدل و مساوی کردم پس معتدل شد.

فرهنگ اَبجدی عربی-فارسی، متن، ص: ۶۹

حال به آیات شریفه ی مورد نظر توجه بفرمایید:

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (فصلت: ۹)

«بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است!»

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ

(فصلت: ۱۱) «سپس به آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آید (و شکل گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می آییم (و شکل می گیریم)!»

قرآن صراحتاً می فرماید زمین «خلق شد» این بار خداوند به «مرتب کردن» آسمان پرداخت، مشخص است که آسمان قبلاً خلق شده است و گرنه چیزی که وجود نداشته باشد چطور می توان آن را مرتب نمود!

و هر کسی می داند که آسمانها تشکیل می شوند و زمین هم به عنوان یک کره در جریان فعل و انفعالات کیهانی ایجاد شده است و خداوند می فرماید زمین را خلق کردم این بار به مرتب کردن آسمانها (که پیشتر خلق شده اند) پرداختیم.

حال از ناباوران و شبهه افکنان می پرسیم:

چه اشکالی دارد که آفرینش آسمان، پیش از خلق زمین باشد، اما استوار ساختن آن به هفت آسمان (مرتب کردن آن)، پس از خلقت زمین صورت گرفته باشد؟!

شبهه ی بیست و یکم: آسمان در ابتدای پیدایش به چه صورت بود؟

-ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ (فصلت: ۱۱-۱۲)

ترجمه: «سپس (خدا) آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم (آمدیم ۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد».

در آیه‌ی ۱۱ گفته که آسمانها قبل از تشکیل شدن، دخان یعنی دود بوده اند. این غلطی آشکار است. چون بر اساس آخرین تئوری فیزیک تشکیل جهان از بیگ بنگ شروع شده است. یعنی جهان در ابتدا یک توده‌ی فوق متراکم از انرژی بوده و هیچ اتم یا ملکولی هنوز وجود نیامده بوده است. این توده‌ی انرژی بحالت انفجار گونه‌ای آغاز به گسترش کرده است و هنوز هم کهکشانشانها در حال دور شدن از یکدیگرند.

در صورتیکه دود مخلوطی از گازهای منواکسید کربن، دی اکسید کربن و ملکولهای آلی مرکب از کربن و ملکولهای دیگر است. دود تنها پس از تشکیل گیاهان و مواد آلی چون نفت و سوختن آنان امکان‌پذیر است که فقط در کمتر از یک میلیارد سال گذشته‌ی زمین موجود بوده اند. یعنی حدود ۳ میلیارد سال پس از بیگ بنگ و بیش از ۵ میلیارد سال پس از پیدایش منظومه‌ی شمسی. اما این ایده از کجا آمده است؟ با قطعیت نمی‌توان گفت اما می‌دانیم که از هزاران سال قبل از محمد، ایده‌ی پیدایش جهان از یک ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل (chaos) در تمدنهای مختلف مثلاً در یونان باستان در مصر باستان در چین باستان و تمدنهای باستانی دیگر مطرح بوده است. و ارسطو حدود هزار سال قبل از محمد آنرا ماده‌ی اولیه (Prima Materia) نامیده است. در ایده‌ی ماده‌ی اولیه‌ی بی‌شکل، تا حدی حقیقت وجود و ایده‌ی معقول است. اما محمد در انتقال این ایده به قرآن، این ایده را خراب کرده است و بجای ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل، دود بکار برده است. البته این یک خطای انسانی است و قطعاً از خدا نیست.

پاسخ به شبهه:

باز هم نتیجه‌ی دلخواه خود را به قرآن نسبت داده است!

به آیه‌ی شریفه با ترجمه‌ی صحیح نگاه بفرمایید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «سپس به

آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آید (و شکل

گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

مشخص است که قرآن کریم در این آیه‌ی شریفه از مراحل بعد از انفجار بزرگ (یا ساخته شدن جهان) سخن می‌گوید، به آیات قبل و بعدش توجه بفرمایید، واضح است که زمین خلق شده و خداوند متعال به مرتب کردن آسمان می‌پردازد (آسمانی که اکنون به شکل دود است، قبل از مرتب کردن و خداوند آن را مرتب و استوار می‌سازد) در مطالب گذشته توضیح دادیم که «استوی» به نوعی پرداختن جهت متعادل کردن می‌گویند.

* لذا همین که مشخص شد حالت «دخان» مربوط به بعد از پیدایش جهان است، همه‌ی ادعاهای شبهه افکن رد می‌شوند چون او مطالبش را بر این فرض استوار کرده که دخان اشاره شده‌ی قرآن، مرحله‌ی قبل از بیگ بنگ (آغاز جهان) است!!!

اما جالب است موضوعی که در این آیه‌ی شریفه مطرح می‌شود در تئوری بیگ بنگ هم وجود دارد:

«پس از انبساط اولیه، گیتی به اندازه کافی سرد می‌شود و پس از آن امکان پیدایش ذرات ریزاتمی و بعدها اتمهای ساده، بوجود می‌آید. به هم پیوستن ابرهای غول پیکر از عناصر اولیه بر اثر نیروی گرانش، باعث پیدایش ستارگان و کهکشانها شد.» منبع: ویکی پدیا

مشاهده می‌کنیم که یافته‌های علم نجوم می‌گوید ابرهای غول پیکر وجود داشتند و سپس ستارگان و کهکشانها (این همه فضای بیکران) از آنها بوجود آمدند!

مگر قرآن هم نمی‌گوید ابتدا آسمانها دود بود سپس خداوند آن را استوار ساخت و هفت طبقه‌ی آسمان را تشکیل داد؟!!

ممکن است مخالفان بگویند دخان به معنای دود است نه ابرهای گازی، که در پاسخ می‌گوییم دود هم به مجموعه‌ی گازها و ذرات ریز گفته می‌شود، ما نباید انتظار داشته باشیم در ۱۴۰۰ سال پیش قرآن کریم از اصطلاحات تخصصی نجوم نام برده باشد.

* اصطلاحی در نجوم وجود دارد تحت عنوان «سحابی»، که تعریف آن چنین است: «به ابر عظیمی از غبار، گاز و پلازما در فضاهاى میان‌ستاره‌ای، سحابی یا ابری یا میغ‌واره گفته می‌شود. سحابی‌ها محل تولد ستاره‌ها هستند.»

پس، الله اعلم آنچه از قرائن به دست می‌آید دخان می‌تواند منظور همان سحابی‌هایی باشد که در نهایت منجر به پیدایش ستارگان و در نهایت کهکشان‌ها و پیچیدگی‌های فضای بیکران شده‌اند.

لذا این آیات نه تنها با علم منافات ندارند بلکه واقعیت‌های بسیار بزرگی را در خود جای داده‌اند. شبهه‌افکن در ادامه طبق معمول سراغ علم یونانیان و... رفته است، بعد از رد شدن ادعاهایش دلیلی ندارد سراغ نقد نتایج منتج بدست آمده از ادعاهای غلطش برویم.

شبهه‌ی بیست و دوم: زمین و آسمان در ابتدا به هم متصل بودند

أولم ير الذين كفروا أن السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا (انبیاء ۳۰) ترجمه: «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم (۳۰)».

رتق بمعنی دوختن دو چیز بهم و منضم کردن دو چیز بهم است. بنابراین مفهوم آیه اینست که زمین و آسمان در کنارهم و یا بهم چسبیده بودند و سپس خدا آنها را از هم جدا کرد. آیه‌ی دیگری که معنی رتق را واضحتر می‌کند عبارتست از:

يوم نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بدأنا أولَ خَلْقِ نُعِيدُهُ (انبیاء ۱۰۴) ترجمه: «روزی (قیامت) که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نوشته‌ها در می‌پیچیم همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمی‌گردانیم».

در این آیه هم می‌گویند در قیامت ما آسمانها را چون طومار نوشته‌ای در هم می‌پیچیم مثل همانگونه که در ابتدا آغاز کردیم یعنی در آغاز ایجاد آسمانها نیز چنین بودند. آغاز ایجاد را در آیه‌ی قبلی (انبیاء ۳۰)

مطرح کرد که آسمان و زمین بصورت رتق بودند. از مثال در آیه‌ی دوم (کطی السجل) بخوبی می‌توان فهمید که معنی رتق قرار گرفتن لایه‌های آسمانهای هفتگانه بر روی هم و بر روی زمین است. چسبیده بودن آسمانها و زمین بهم در اوائل بوجود آمدنشان، یک ایده‌ی بسیار قدیمی افسانه‌ای است که تا چند هزارسال قبل از محمد قدمت دارد. این ایده در هندو در بودائی در تائوئیسم بودائی در افسانه‌های چینی در بابل و در مصر باستان آمده است. و با احتمال قوی محمد این ایده را از تورات نهایتاً گرفته است.

(این اسناد را معرفی کرده است:)

1 H.H. Wilson. The Vishnu Purana: A System of Hindu Mythology and Derived Sanskrit and Illustrated by Notes Tradition Translated from the Original Chiefly from Other Puranas. 1840; Calcutta, India: Punthi Pustak, 1972

1 M. Walshe: The Long Discourses of the Buddha, p. 407: "On Knowledge of Beginnings", Somerville, MASS, 1995.

2 Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in Mythologies of the World, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408. Ancient

3 Myths and Religion by Scott Leonard p-70

4 Bottéro, J. (2004). Religion in Ancient Mesopotamia. x. Chicago: University of Chicago Press.

5 Hans-Gebhard Bethge, Bentley Layton, Societas Coptica Hierosolymitana, New World." The Nag Hammadi Library in English. Trans. "On the Origin of the York: HarperCollins, 1990

6 Genesis 1:1–2:3

1 M. Walshe: The Long Discourses of the Buddha, p. 407: "On Knowledge of Beginnings", Somerville, MASS, 1995.

2 Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in Mythologies of the World, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408. Ancient

3 Myths and Religion by Scott Leonard p-70

4 Bottéro, J. (2004). Religion in Ancient Mesopotamia. x. Chicago: University of Chicago Press.

5 Hans-Gebhard Bethge, Bentley Layton, Societas Coptica Hierosolymitana, New World.” The Nag Hammadi Library in English. Trans. “On the Origin of the York: HarperCollins, 1990

6 Genesis 1:1–2:3

معنای دیگری که از آیه فوق قابل برداشت است و توسط بعضی صحابه مطرح شده اینست که آسمانها بصورت یکپارچه بودند و زمینها هم یکپارچه بودند و خدا از آسمان هفت آسمان ایجاد کرد و از زمین هفت زمین ایجاد کرد نه اینکه آسمان و زمین بهم چسبیده باشند. قرآن در آیه ی دیگری اتساع یا گسترش آسمانها را بیان می کند:

- **وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ** (ذاریات ۴۷) ترجمه: «و آسمان را به دست خود ساختیم و بیگمان ما گسترش دهنده ایم (یا قادریم)».

در مورد معنی لغت موسعون در تفاسیر و کتب حدیث سه نظر مطرح شده است: اول بمعنی وسعت دادن که بین آسمانها و زمین را وسعت دادیم که از ریشه ی سعه گرفته شده باشد. دوم بمعنی قادرون (توانا هستیم) که از ریشه ی وسع گرفته شده باشد. و سوم وسعت دادن رزق با ارسال باران از آسمان (التسهیل لعلوم التنزیل / ۴۷۰، التفسیر الکبیر ۲۸/۱۹۵، بخاری ۴ / ۱۸۳۷). معقولترین معنی که در هماهنگی با دو آیه ی قبل است وسعت دادن بین زمین و آسمان است یعنی همان مفهوم آیه ی ۱۰۴ انبیاء که خدا آسمان و زمین را از هم دور کرد. گسترش (وسعت دادن) و دوباره منقبض یا جمع کردن جهان نیز و بودائی ایده ای بسیار قدیمی است که مثلا در هندو مطرح بوده است. جالب است که بعضی از معجزه تراشان ادعا کرده اند که این آیات معجزه اند چون بیگ بنگ را مطرح کرده اند. بدین نحو که قرآن گفته که آسمانها در ابتدا دود بودند و منظور از دود گاز است. همچنین گفته آسمان و زمین یکی بودند و از هم جدا شدند و همچنین گفته که جهان در حال گسترش است. و اینها نشان می دهد که قرآن تئوری بیگ بنگ را مطرح کرده است پس معجزه است. اما چنین نیست و این آیات همگی غلطند و از افسانه های پیشین نشأت گرفته اند: اولاً: همانطور که قبلاً گفتیم مطابق

تئوری بیگ بنگ جهان از انرژی متراکم شروع شده نه از دود یا گاز، دود و انرژی متراکم کجا. دود واقعی تنها در کمتر از یک میلیارد سال گذشته بوجود آمده یعنی حدود ۱۳ میلیارد سال پس از تولد جهان دوم: مطابق تئوری بیگ بنگ، زمین هم از انرژی خالص سرچشمه گرفته است در صورتی که در قرآن تنها آسمان از دود سرچشمه گرفته است. سوم: چنانچه در صفحات قبل دیدید در آیات فصلت ۹ و ۱۰ مطرح شده که خدا اول زمین را خلق کرده سپس آسمان را، که اینهم مخالف تئوری و شواهد بیگ بنگ است. زمین و آسمانها با هم از بیگ بنگ شروع به پیدایش و تحول کرده‌اند. چهارم: در قرآن آسمانها مطبق‌اند و اینهم مخالف فیزیک و بیگ بنگ است. پنجم: در قرآن آسمانها بصورت صفحات یکپارچه و سقف مانند که از نظر فیزیکی و تئوری بیگ بنگ چنین چیزی وجود خارجی ندارد. ششم: در تئوری بیگ بنگ مطرح شده که همه‌ی جهان یک توده‌ی عظیم انرژی بوده ولی قرآن گفته که آسمان و زمین بهم چسبیده بوده‌اند مثل دو پارچه که بهم دوخته می‌شوند و مطابق مثال خود قرآن مثل طومار نوشته که لایه‌هایش رو بهم قرار می‌گیرند که اینهم مخالف بیگ بنگ است. هفتم: لازمه‌ی وسعت دادن بمعنی قرآنی اینست که آسمانهای هفتگانه از هم و از زمین دور شوند. و لازمه‌ی این امر اینست که مثلاً فاصله‌ی خورشید و ماه که هر کدام در یک آسمان هستند از زمین افزایش یابد که اینهم مخالف بیگ بنگ است. چون کهکشانشان از هم دور می‌شوند نه اجزای یک منظومه چون منظومه‌ی شمسی. هشتم: مفهوم گسترش جهان به مفهوم امروزی با حدیث صحیحی که قبلاً هم مطرح کردیم در تضاد است:

... قال (الرسول) أتدرون کم بین السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بینهما مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة (این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: المستدرک علی صحیحین ۲/ ۳۱۶، سنن ابی داوود ۴/ ۲۳۱، سنن ابن ماجه ۳۷۵/۸) (المختاره احادیث، ۶۹/ ۱).

ترجمه:... «پیامبر گفت (به یارانش) آیا می‌دانید فاصله‌ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه‌ترند. گفت بین آنها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی: سنن ابی داوود) مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است.»

در این حدیث محمد فاصله‌ی آسمانها را با هم ۵۰۰ سال و ضخامت هر آسمان را نیز ۵۰۰ سال دانسته است. ولی با مفهوم گسترش امروزین، فاصله‌ها دائما در حال افزایش است. بعبارت دیگر خود محمد نظر معجزه‌تراشان را قبول ندارد. نهم: بفرض که از همه‌ی ایرادات علمی و تفسیری فوق صرف نظر کنیم، چنانچه در صفحات قبل مطرح کردیم، هم ایده‌ی شروع جهان از یک ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل (که محمد در انتقال به قرآن آنرا خراب کرده و دود را مطرح کرده) و هم ایده‌ی چسبیده بودن زمین و آسمان بهم و جدا شدن آنان از هم توسط خدا، از بیش از سه هزار سال قبل از محمد مطرح بوده و ایده‌های جدیدی نیستند که معجزه باشند.

پاسخ به شبهه:

هرچه شبهات بیشتری نقد می‌کنیم، به بی‌سوادی نویسنده و شاید هم تلبیس‌گری او بیشتر پی‌می‌بریم.

اینکه کائنات به هم چسبیده بوده‌اند و از نقطه‌ای شروع به گسترش کرده‌اند آیا امر غلطی است! در مطالب گذشته با چه آب و تابی در مورد انفجار بزرگ یا همان تئوری مه‌بانگ سخن می‌گفت! ولی اکنون که نشانه‌هایی از آن در قرآن وجود دارد منکر همه چیز می‌شود و می‌گوید این نکته (چسبیده بودن آسمان‌ها و زمین) در مطالب هندوها و بودایی‌ها و تورات و... ذکر شده است و اصلا اشاره‌ی قرآن اهمیتی ندارد! این کارش بسیار مشکوک است لذا چند مورد از اسناد معرفی شده‌اش را بررسی می‌کنیم.

قبل از هر چیز بخاطر سند ایشان رفتیم کتاب تورات، قسمت پیدایش، باب اول و دوم (که در مورد آفرینش آسمانها گفته است) را بطور کامل مطالعه نمودم، اصلا همچین مطلبی در آن وجود ندارد.

اتفاقا آدرسی که ایشان معرفی کرده در مورد خلقت آسمان‌ها در هفت روز است نه پیوسته بودن آسمان و زمین و جدا شدن آنها از یکدیگر...

پس از آن به کتاب گفتمان‌های طولانی بودا مراجعه کردم، دقیقا به صفحه‌ای که او اشاره کرده است (The Long Discourses of the Buddha, p. 407) در صفحه‌ی ۴۰۷ اصلا همچین مطلبی وجود ندارد می‌توانید کتاب را از لینک زیر دانلود بفرمایید و خود آن را بررسی نمایید:

[http://lirs.ru/lib/sutra/Long_Discourses_of_the_Buddha\(Digha_Nikaya\).Walsh_e.pdf](http://lirs.ru/lib/sutra/Long_Discourses_of_the_Buddha(Digha_Nikaya).Walsh_e.pdf)

پس از آن سراغ منبعی رفتم که برای اسطوره‌های چینی معرفی کرده است در آنجا هم مطلب خاصی یافت نشد، برای آن کتاب توانستم فقط پی‌دی‌اف را پیدا کنم که کامل نیست و ۲۰ صفحه می‌باشد این لینک دانلود پی‌دی‌اف:

http://chinmyth.angelfire.com/bodde_derck_part_2_of_2_pp.390-408_21.pdf

در این پی‌دی‌اف هم تا جایی که بررسی کردم هیچ مطلبی در این مورد پیدا نکردم!

اما مشخص است که منظورش چیست در اسطوره‌های چینی همچین مطلبی وجود دارد که نامش اسطوره آفرینش پانگو است. (اتفاقا نویسنده در شبهات دیگر زیاد به این اسطوره‌ی پانگو اشاره کرده است)

(خودتان در اینترنت جستجو کنید، بنویسید اسطوره‌ی آفرینش پانگو) در آنجا می‌گوید دنیا مانند یک تخم مرغ بود، خدا هم در این تخم مرغ بود! سپس از تخم بیرون آمد! و تخم شکست. بعد قسمت‌های سخت تخم مرغ به زمین تبدیل شدند و قسمت‌های نرم و محتویات تخم مرغ آسمان را تشکیل دادند، سپس خدا بعد از ۱۸۰۰۰ سال می‌میرد! و هر قسمت بدنش تبدیل به چیزی در طبیعت می‌گردد، نَفَسش به باد و ابر؛ چشم‌هایش به خورشید و ماه؛ گیسوانش به ستاره‌ها؛ خونش به دریاها و رودها؛ عرقش به باران؛ صدایش به تُندر؛ استخوان‌ها و دندان‌هایش به صخره‌ها و معادن تبدیل می‌شود.

ولی عزیزان خود قاضی باشید آیا واقعا مطلبی که در قرآن مجید ذکر شده با این مطالب

همخوانی دارد؟!؟

خداوند در آیه ۳۰ سوره ی مبارکه انبیاء می فرماید:

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟ و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند!

می دانید اگر طبق افسانه‌ی پانگو به آیه نگاه کنیم باید آیه این چنین می بود:

زمین (قسمت سخت تخم مرغ) دور آسمان (زرده و سفیده‌ی تخم مرغ) را احاطه کرده بود و بعد تخم مرغ شکست و زمین و آسمان از هم فاصله گرفتند.

اصلا در افسانه پانگو زمین و آسمان به هم پیوسته نیستند بلکه کاملا از هم جدا می باشند ولی همجواری دارند.

*دوستان بنا نبود پاسخ انقدر طولانی شود، ولی حال که بحث مورد نظر باز شده از ناباوران انتظار می رود سوالات زیر را پاسخ دهند:

شما که می گوئید مطالب علمی قرآن کپی شده از منابع یونانیان و مصریان و چینی ها است،

۱. چرا سندی نمی آورید که شخصی این مطالب را به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) یاد داده باشد؟! پس شما فقط ادعا می کنید!

۲. اگر فرض شما را بپذیریم، چرا وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) مطالب آنها را کپی کرده خرافاتش را حذف کرده و فقط واقعیات را بیان کرده است؟ یک فرد بی سواد این قدرت تفکیک را از کجا بدست آورده بود؟

پاسخ‌های بی محتوای ناباوران را بارها شنیده ام، مثلا می گویند او در کودکی با یک راهبه دیدار کرده است!

در پاسخ می گوئیم:

در کودکی! کاملا اتفاقی! یک دیدار کوتاه! و کسب این همه علم! آیا این پاسخ منطقی است!!

و پاسخ‌های عجیب دیگر که به موضوع این نوشتار مربوط نیستند؛ لذا بحث را اینجا تمام می‌کنیم.

ادامه‌ی بررسی شبهه:

*در مورد اینکه خداوند در آیه‌ی مورد نظر می‌فرماید «آیا کافران ندیدند!» ممکن است مخالفی بگوید آن زمان کسی زنده نبوده چطور آن را ببیند؟ چرا قرآن همچین چیزی گفته است؟

در پاسخ می‌گوییم، این جمله خبری است نه پرسشی و این دیدن هم جهت «تامل» است نه «روئیت کردن»، چنانکه در روزمره به کرات همچین مواردی برایمان پیش می‌آید مثلاً به دوستان می‌گوییم، ببین! منظورم این نبود.. ببین، من همراهت نیام.. ببینید کلام ما واضح بود و... مشخص است که در این موارد ما چیزی را نشان نمی‌دهیم بلکه از طرف مقابل می‌خواهیم تامل نماید.

*شبهه‌افکن در قسمتی برداشت صحابه‌ی کرام (رضی الله عنهم) را مطرح کرده، که اگر آن را هم در نظر بگیریم شبهه افکن به مقصود خود نخواهد رسید، چون صرفاً یک برداشت است و می‌تواند دارای اشکال هم باشد، خصوصاً در قسمت جدا کردن هفت زمین، اگر هفت زمین را به معنای کرات دیگر مشابه زمین در نظر بگیریم این برداشت صدق نخواهد کرد.

*در ادامه بحث آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی ذاریات را مطرح کرده است که خداوند (سبحانه و تعالی) می‌فرماید:

«و آسمان را با دست خود (یا قدرت خود) ساختیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.»

او دو سند معرفی کرده که این مطلب در کتاب‌های بودایی و هندی هم وجود داشته است و قرآن سخن زیاد مهمی مطرح نکرده است.

آن کتاب هندی ۳۵۳ صفحه است، ایشان فقط گفته این کتاب و شماره‌ی صفحه اش را نداده است، پس مشخص است که خود نیز آن را نخوانده و همین‌گونه از جایی کپی کرده است! و نباید انتظار داشته باشد که ما برویم تمام کتاب را بخوانیم تا بلکه ببینیم ادعای شبهه افکن صحت دارد یا

خیر! ارائه‌ی جزئیات بر عهده‌ی فرد مدعی است. آن کتاب بودایی را در صفحه‌ی قبل هم معرفی کرده بود، بررسی کردیم و به هیچ عنوان بحث گسترش (هم) در آن وجود ندارد.

وقتی نتایج تحقیقات علمی را بررسی کردم، متوجه شدم که با کشف تابش زمینه‌ی کیهانی توسط پنزیاس و ویلسن و قدرت گرفتن «فرضیه‌ی انبساط کیهانی»، مشخص می‌شود که آسمان در حال گسترش است. سبحان الله قرآن به گسترش کائنات اشاره کرده است؟! (در اینترنت بنویسید تابش زمینه‌ی کیهانی با انبساط کائنات و در این زمینه مطالعه بفرمایید)

در ادامه ادعا می‌کند این آیات به هیچ عنوان به بیگ بنگ و انبساط کیهانی ارتباط ندارند، ۹ دلیل ذکر کرده که ان شاء الله همه‌ی آنها را نقد می‌نمایم:

ولی قبل از نقد آنها، بدانید که ما اشکالات او به این آیات شریفه را پاسخ دادیم و کماکان به قوت خود باقی هستند.

اولا: همانطور که قبلا گفتیم مطابق تئوری بیگ بنگ جهان از انرژی متراکم شروع شده نه از دود یا گاز، دود کجا و انرژی متراکم کجا. دود واقعی تنها در کمتر از یک میلیارد سال گذشته بوجود آمده یعنی حدود ۱۳ میلیارد سال پس از تولد جهان.

پاسخ:

این همان ادعای سابق است که در شبهات گذشته پاسخ دادیم..

این دود به مرحله‌ی بعد از پیدایش جهان اشاره دارد و در علم هم موادی دود مانند، به صورت ابرهای غول‌پیکر تحت عنوان سحابی معرفی شده اند، اصلا منظور از دود در قرآن خاکستر برخاسته از آتش نیست، بلکه این نوعی تشبیه است و قرآن کریم طبق درک مخاطبان اولیه به صورت عام به ارائه مفاهیم پرداخته است.

دوم: مطابق تئوری بیگ بنگ، زمین هم از انرژی خالص سرچشمه گرفته است در صورتیکه در قرآن تنها آسمان از دود سرچشمه گرفته است.

پاسخ:

قرآن کریم مطالب را به صورت خیلی خلاصه وار بیان کرده و کتاب نجوم نیست که تمام مطالب را ریز به ریز توضیح دهد، ولی بی شک همین که مطالبش با علم منافات ندارد (و هیچ ادعایی برای اعجاز بودن این آیات هم نداشته باشیم باز) بی شک معجزه بودن قرآن ثابت می شود... انگار مخالفان فراموش کرده اند که قرآن در چه عصر و چه شرایطی نزول پیدا کرده است. لذا به خلقت زمین اشاره کرده ولی تمام جزئیات را شرح نداده و نگفته که روزی دود بود، اما طبق قاعده‌ی مهم عقلی، نگفتن به معنای ندانستن و نفی کردن نیست.

سوم: چنانچه در صفحات قبل دیدید در آیات فصلت ۹ و ۱۰ مطرح شده که خدا اول زمین را خلق کرده سپس آسمان را، که اینهم مخالف تئوری و شواهد بیگ بنگ است. زمین و آسمانها با هم از بیگ بنگ شروع به پیدایش و تحول کرده‌اند.

پاسخ:

کاملا در اشتباه هستید، ما ثابت کردیم که خداوند اول آسمان را خلق کرده و بعد زمین را و بعد سراغ مرتب کردن آسمان می رود نه خلق کردنش! (به مطالب گذشته مراجعه بفرمایید مفصلا پاسخ داده ایم) در مطالب گذشته گفتیم که آسمان یک مفهوم عام است و شامل فضا و محل قرارگیری کرات هم می شود، لذا اول این مکانها ایجاد شده اند و زمین هم به مرور شکل گرفته و آفریده شده است.

چهارم: در قرآن آسمانها مطبق‌اند و اینهم مخالف فیزیک و بیگ بنگ است.

پاسخ:

این را هم در قسمت مربوط به چگونگی هفت طبقه‌ی آسمان پاسخ دادیم، و گفتیم که علم هنوز به کمال نرسیده که شبهه افکن بیاید در مورد «نبود» هفت آسمان نظر قطعی بدهد.

پنجم: در قرآن آسمانها بصورت صفحات یکپارچه و سقف مانندند که از نظر فیزیکی و تئوری بیگ بنگ چنین چیزی وجود خارجی ندارد.

پاسخ:

این را هم در جای خود پاسخ دادیم، که قطعات آسمان منظور قطعه‌هایی از آسمان (کرات و شهاب سنگ ها و...) است نه اینکه آسمان مانند یک تخته است! ظاهرا قرار است همه‌ی ادعاهای نادرست‌تان را دوره کنید!!!

ششم: در تئوری بیگ بنگ مطرح شده که همه‌ی جهان یک توده‌ی عظیم انرژی بوده ولی قرآن گفته که آسمان و زمین بهم چسبیده بوده اند مثل دو پارچه که بهم دوخته می‌شوند و مطابق مثال خود قرآن مثل طومار نوشته که لایه‌هایش روی هم قرار می‌گیرند که این هم مخالف بیگ بنگ است.

پاسخ:

طبق معمول فراموش کردید که در علم ادبیات امری به نام تشبیه و (یا حتی استعاره) وجود دارد، قرآن میلیاردها مخاطب در طول تاریخ داشته و دارد و خواهد داشت؛ همه‌ی این مردم، باسواد و اخترشناس و منجم نبوده اند و نیستند و نخواهند بود که خدای متعال (جهت رضایت شما!) با الفاظ تخصصی مطالب را شرح نماید. لذا انتظار شما کاملا غیر معقول است!

هفتم: لازمه‌ی وسعت دادن بمعنی قرآنی اینست که آسمانهای هفتگانه از هم و از زمین دور شوند. و لازمه‌ی این امر اینست که مثلا فاصله‌ی خورشید و ماه که هر کدام در یک آسمان هستند از زمین افزایش یابد که این هم مخالف بیگ بنگ است. چون کهکشانشانها از هم دور می‌شوند نه اجزای یک منظومه چون منظومه‌ی شمسی.

پاسخ:

ببخشید شما از کجا دانستید که خورشید و ماه هر کدام در یک طبقه‌ی آسمان هستند؟! این ادعا کاملاً نادرست است، طبق همان فرضیه‌ی انبساط کیهانی ذرات متلاشی شده از بیگ بنگ از هسته‌ی انفجار دور می شوند و فاصله می گیرند و طبعاً همه در حال حرکت هستند، نه اینکه خورشید سر جای خودش باشد و ماه از آن دور شود!

هشتم: مفهوم گسترش جهان به مفهوم امروزی با حدیث صحیحی که قبلاً هم مطرح کردیم در تضاد است:

...-قال) الرسول (أتدرون كم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينها مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة) این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: (المستدرک علی صحیحین ۲/۳۱۶) (سنن ابی داوود ۴/۲۳۱) (سنن ابن ماجه ۱/۶۹) (احادث المختاره ۸/۳۷۵)

ترجمه: «...پیامبر گفت (به یارانش) آیا می دانید فاصله ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه ترند. گفت بین آنها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی):

مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است (سنن ابی داوود) در این حدیث محمد فاصله‌ی آسمانها را با هم ۵۰۰ سال و ضخامت هر آسمان را نیز ۵۰۰ سال دانسته است. ولی با مفهوم گسترش امروزی، فاصله ها دائماً در حال افزایش است. بعبارت دیگر خود محمد نظر معجزه تراشان را قبول ندارد.

پاسخ:

در همان قسمت مربوط به هفت طبقه‌ی آسمان پاسخ دادیم که این حدیث ضعیف است و طبق معمول برای حجم دادن بی خودی به مطالبان فقط ادعاهایتان را تکرار کرده اید.

مثلا می خواهید به مخاطب ناآگاه برسانید که کتاب یا مقاله‌ی فلان عظیمی در رد قرآن نوشته شده است! وقتی به نقد آن می پردازیم، این وضع کتابتان!!!

نهم بفرض که از همه ی ایرادات علمی و تفسیری فوق صرف نظر کنیم، چنانچه در صفحات قبل مطرح کردیم، هم ایده ی شروع جهان از یک ماده ی اولیه ی بی شکل (که محمد در انتقال به قرآن آنرا خراب کرده و دود را مطرح کرده) و هم ایده ی چسبیده بودن زمین و آسمان بهم و جدا شدن آنان از هم توسط خدا، از بیش از سه هزار سال قبل از محمد مطرح بوده و ایده های جدیدی نیستند که معجزه باشند.

پاسخ:

چون می داند ادعاهای دروغینش را فریب خوردگان منتشر می کنند، این مطالب را برای این نوشته تا اگر شخصی جواب شاگردان و مریدانش را داد و ثابت شد آنها در اشتباه هستند آن مریدان هم بلافاصله بگویند:

این مطالب که جدید نیستند از چند هزار سال قبل هم وجود داشته اند! دیگر چه معجزه ای!

توجه بفرمایید مسلمانان عزیز!!! اوج تلبیس نویسنده را مشاهده می کنید!؟

در پاسخ به نویسنده و هوادارانش می گوئیم اولاً ثابت کردیم آن چسبیده بودن دروغ است و با بررسی چند منبع چینی و بودایی و عبری مشخص شد که چنین چیزی اصلاً وجود نداشته است.

ثانیاً "همین که قرآن مطالبش با علم نوین امروز منافات نداشته باشد بیانگر من الله بودن آن است، زیرا از جامعه‌ای سر بر آورده است که مردمش از فرط جهالت و بی سوادى دخترانشان را زنده به گور می کردند...

ثالثا اگر این مطالب برگرفته از مطالب گذشته است، چرا آن حضرت (صلی الله علیه و سلم) خرافات آن ها را هم یادداشت نکرد؟ (می گویند یک فرد بی سواد تمام علوم زمان خود را می دانسته است!) چرا فقط مطالب درست و علمی را ثبت نمود؟ واقعا جوابتان چیست؟

در پایان فقط این را می گویم:

جوانان عزیز از اوج نیرنگ و تلبیس گری این متخاصمان بر حذر باشید، تنها راه ممکن مطالعه و تحقیق در مورد ادعاهایشان است، تا چهره‌ی آنها این چنین آشکار شود.

شبهه‌ی بیست و سوم: برجهای آسمان:

در ستاره‌شناسی قدیم، دایره‌ی بزرگی را که خورشید در طول یک سال طی میکند، به ۱۲ قسمت فرضی تقسیم کرده بودند و به آنان برجهای دوازده گانه می گفتند و هر برج را بر اساس صورت فلکی که مسیر از آن می گذشت نامگذاری کرده بودند. این برجه‌ها توسط بطلمیوس در قرن دوم میلادی نامگذاری شد. شامل: حمل (قوچ)، ثور، جوزا اسد، سرطان، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. طبعاً مردم قدیم این برجه‌ها را واقعی می پنداشتند و محمد هم آنانرا واقعی پنداشته و در آیات زیر گفته که خدا این برجه‌ها را در آسمان قرار داده است.

- **وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزِينَاتٍ لِّلنَّاطِرِينَ** (حجر: ۱۶) ترجمه: «بدرستی که ما در آسمان

برجهایی (بروجی) قرار دادیم و آسمان را برای نگاه کنندگان زینت دادیم».

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (بروج: ۱) ترجمه: «سوگند به آسمان که دارای برجهاست (۱)

این آیه به احتمال قوی از کلام شاعر مشهور عرب جاهلی قس بن ساعده ۱۰ الایادی که گفته: "وسماء ذات أبراج" گرفته شده است واضح است که این آیات از یک انسان است نه از خدا، و گرنه خدا می دانست که اینها فرضیات غلطی هستند که بزودی برمی افتند.

پاسخ به شبهه:

نمی دانم کجای این امر اشکال است! در آسمان برجهایی قرار دارد، خب واقعا قرار دارد رفتم به فرهنگ لغت نگاه کردم تا ببینم برج به چه معناست در مفهوم عام به مکانی بلند و مستحکم گفته می شود. حال عده ای از مفسران می گویند منظور برجهای فلکی دوازده گانه می باشد و عده ای هم می گویند (تفسیر نور، خرمدل):

به کهکشانشها و ستارگان و عظمت خیره ی کائنات برجهای آسمان می گویند، عده ای از پژوهشگران هم از آنها تحت عنوان سحابی ها یاد کرده اند که مانند برج های قدرتمند در بین ستارگان سر بر آورده اند. در کل شبهه افکن می گوید قرآن دیدگاه مردم قدیم را بیان کرده است پس غلط است!

ما می گوئیم «تفسیرها مال مردم قدیم است» و گرنه قرآن فرموده «بروج» یعنی برج ها. و معانی دیگری که قید نمودم هم از آن استنباط می شود، در مورد تفسیر های دیگر چه می گوئید؟

در پایان نوشته احتمال دارد! این آیه از مطالب شاعر مشهور عرب جاهلی قس بن ساعده الایادی اقتباس شده باشد که در همان شبها اول اعلام کردیم (در قسمت شبهه ی مربوط به سقف المرفوع) امام ابن حجر در مورد ایشان می فرماید:

هیچ یک از روایاتی که درباره شعر و خطبه های قس بن ساعده نقل شده صحیح نیستند ..

"وقد افرد بعض الرواة طریق حدیث قس، وفیه شعره و خطبته و هو فی (المطولات) للطبرانی و غیرها، و طرقة کلها ضعیفة.." (الاصابة فی تمییز الصحابة ج ۵ ص ۴۱۳ - ۴۱۴)

شبهه‌ی بیست و چهارم: شب در جستجوی روز شتابان است

غُثِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثًا (اعراف ۵۴) ترجمه: «شب روز را می‌پوشاند (درحالی‌که) شتابان او را می‌طلبد».

درواقع، روز وجود نور و شب عدم نور است نه چیزی که چون چادر روز را بپوشاند. بنابراین پوشانده شدن روز توسط شب غلط است و همچنین نه شب روز را می‌طلبد و نه روز شب را می‌طلبد. بنابراین در این آیه دو غلط واضح وجود دارد. علت آنست که محمد شب را یک امر وجودی می‌دانسته و به آن کارهای خاصی را نسبت داده است. ممکن است گفته شود که اینها تشبیهات شاعرانه‌اند. اما خدا اگر تشبیه هم بکند تشبیه درست می‌کند نه غلط.

پاسخ به شبهه:

طبق دیدگاه نویسنده اگر شخصی این ضرب‌المثل مشهور «مرغ همسایه غاز است» را بازگو نماید، دچار خطای علمی بسیار فاحشی شده است، زیرا مرغ مرغ است و غاز غاز است، چگونه ممکن است مرغ غاز باشد؟!

یا اگر شخصی ضرب‌المثل مشهور «مرغ یک پا دارد» را بکار ببرد نویسنده به او می‌گوید:

بی شک شما دچار خطای بسیار بزرگی شده‌اید چون از لحاظ علم بیولوژی مرغ دو پا دارد!!!

باور کنید این طرز فکر نویسنده است.

حال مشاهده می‌کنیم قرآن کریم در این آیه از تشبیه بسیار زیبایی استفاده کرده است که شب روز را می‌پوشاند، چون شب تاریکی و ظلمت است و روز روشنایی. و شب پوشاننده‌ی روشنایی‌ها و اشیا است که در روز دیده‌ایم. واقعا تشبیه زیبایی است.

و این که می‌فرماید شتابان او را می‌طلبد؛ الله اعلم تشبیه زیبای دیگری است که بیانگر گذر سریع زمان می‌باشد.

توجه بفرمایید در پایان نوشته: «خداوند اگر تشبیه هم بکند تشبیه هایش درست خواهد بود نه نادرست.»

در پاسخ می‌گوییم این تشبیه کاملاً درست می‌باشد و نادرستی در برداشت عجیب اشخاصی چون شماس است.

شبهه‌ی بیست و پنجم: ماه نور است

- أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (نوح ۱۵) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ

سِرَاجًا (نوح: ۱۵-۱۶) ترجمه: «مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را طبقات روی هم آفریده است (۱۵) و ماه را در میان آسمانها نور قرار داد و خورشید را چراغ قرار داد (۱۶)».

در این دو آیه حداقل دو غلط علمی وجود دارد. اولاً: ماه نور نیست بلکه کره‌ای است حاکی از جنس زمین و تنها نور خورشید را منعکس می‌کند. ثانیاً: آیا ماه نور هفت آسمان است. کل منظومه‌ی شمسی ما ذره‌ی ناچیزی در کهکشان ماست و کهکشان ما یکی از صدها میلیارد کهکشان. و خورشید ما ستاره‌ای متوسط از میلیاردها ستاره‌ی کهکشان ماست. بنابراین ماه حتی مدار منظومه شمسی شیء نورانی بحساب نمی‌آید چه رسد به اینکه نوری باشد برای کل هستی. جالب است بدانید که بعضی از مؤمنان گفته‌اند این آیه معجزه است؟! برای اینکار "هن" که ضمیر جمع است را به غلط به ماه که مفرد است ارجاع داده‌اند و بعد چنین ترجمه کرده‌اند که "خدا در ماه نور قرار داد" خوب که چی؟ آیا بیان نور داشتن در ماه که می‌تواند بصورت انعکاس یا ناشی از خودش باشد، معجزه است؟ حیوانات هم که می‌دانند در ماه نور است. ولی در واقع ضمیر هن جمع است و به آسمانها می‌گردد و معنی این می‌شود که خدا ماه را در میان آسمانها نور قرار داد یعنی ماه از جنس نور است، همانطور که کودکان می‌پندارند، که غلطی فاحش است. این روش روحانیون و روشنفکران دینی است که با تغییر معانی قرآن و به غلط معنی کردن آن، سعی در فریب مردم دارند.

پاسخ به شبهه:

هیچ غلط علمی در آیات شریفه وجود ندارد و الان ثابت می کنیم که اندیشه فرد شبهه افکن اشتباه است. او به زعم خود دو اشکال وارد کرده است:

* اشکال اول: « ماه نور نیست بلکه یک کره ی خاکی است.»

برای چندمین بار می گویم نویسنده از علم ادبیات هیچ اطلاعی ندارد و گرنه در مورد تشبیه های قرآن کریم این گونه قضاوت نمی کرد، به یاد آورید در شبهه ی مربوط به ستارگان مثالی ذکر کردم که فرد بدن سازی به خانه بر می گردد و همسرش به او می گوید هر کول خوش آمدی، اگر شبهه افکن آنجا بود می گفت این هر کول است یا احمد؟ چطور امکان دارد هر کول که قرن هاست مرده است اینجا بیاید و... ولی شبهه افکن در اشتباه است، زیرا آن زن شوهر خود را به هر کول تشبیه کرده است.

در مثال های قرآنی هم وقتی می فرماید ماه نور است، منظورش این نیست ماه یک پرتو نور گرد و بزرگ است که در اطراف کره ی زمین قرار قرار گرفته است!!! بلکه به نور تشبیه شده است. سبحان الله این فرد چقدر در تلبیس مهارت دارد ...

* اما اشکال دوم او بسیار سطحی نگرانه تر می باشد.

وقتی خداوند می فرماید ماه را در بین آسمانها نور قرار دادیم، اصلاً به این معنا نیست که ماه برای تمام هفت آسمان نورافشانی می کند.

شبهه ی شما زمانی وارد بود که در قرآن کریم به جای «فیهن» می فرمود «لهن»

اگر می فرمود «لهن» آن زمان می گفتیم که بله این اشتباه است و ماه در منظومه ی شمسی هم مهره ی قابل توجهی نیست چه رسد برای تمام آسمانها. ولی می فرماید در تمام آسمانها نور است، عزیزان مگر غیر از این است؟ آیا ماه در بین هفت طبقه ی آسمان نور نیست؟

برای درک بهتر به این مثال توجه بفرمایید:

شخصی بگوید من در کره‌ی زمین مکانیک هستم.

آیا جمله‌ی او غلط است؟ خیر. خوب مکانیک است و در این کره‌ی زمین زندگی می‌کند.

اما اگر بگوید: من برای مردم کره‌ی زمین مکانیک هستم.

این جمله نادرست می‌باشد، زیرا او برای کسانی مکانیک است که مخاطب او باشند و ماشین‌هایشان را نزد او ببرند، بی‌شک افرادی در کشورهای مختلف جهان هستند که هرگز ماشین خود را نزد او نمی‌برند.

شبهه‌افکن خودش می‌برد و خودش می‌دوزد و در نهایت خودش می‌پوشد، ما کی گفته‌ایم ضمیر هُنَّ به ماه بر می‌گردد؟! همچنین بحث اعجاز این آیات را مطرح کرده است بلکه اعجاز دارند، همه می‌دانند که نور یک منبع دارد، روشنایی از خودش نیست و از یک منبع تولید شده است. ولی چراغ خودش منبع نور است...!!! و همانگونه که می‌دانیم ماه از خورشید نور دریافت می‌کند و آن را منعکس می‌کند و خودش منبع نور نیست.

ولی خورشید که در قرآن به چراغ تشبیه شده خودش منبع نور است و بی‌شک در این آیات اعجاز بسیار بزرگی وجود دارد.

نکته:

در قرآن کریم نور با مفاهیم مختلفی بکار رفته است. در این آیات منظور ما از نور، نور مادی و آشکار کننده‌ی تاریکی‌ها بود.

در پایان شبهه‌افکن این جمله را نوشته است:

"این روش روحانیون و روشنفکران دینی است که با تغییر معانی قرآن و به غلط معنی کردن آن، سعی در فریب مردم دارند."

سبحان الله، چه کسی دارد از فریب دادن حرف می‌زند! من دیگر حرفی ندارم.

شبهه‌ی بیست و ششم: روز خورشید را آشکار می‌کند

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) ترجمه: «سوگند به خورشید

و تابندگی‌اش (۱) سوگند به ماه چون در پی (خورشید) رود (۲) سوگند به روز چون [خورشید را] آشکار گرداند (۳)».

آیا روز است که خورشید را آشکار می‌کند؟ خیر خورشید است که موجب پیدایش روز می‌شود. یعنی قرآن مطلب را معکوس گفته است. اینهم غلطی فاحش و کودکانه است. چون کودکان گمان می‌کنند که روز که می‌شود خورشید آشکار می‌شود و برایشان سخت است که بفهمند که خورشید که آشکار می‌شود روز را پدیدار می‌کند.

پاسخ:

باز هم برداشت شخصی و کج‌فهمی بخاطر اینکه به صورت سطحی مسائل را بررسی کرده است.

جلی نقطه‌ی مخالف خفی است، جلی یعنی آشکار کردن؛ یعنی روز؛ خورشید را آشکار می‌کند، به جمله‌ی نویسنده‌ی شبهه توجه بفرمایید:

«آیا روز است که خورشید را آشکار می‌کند؟ خیر خورشید است که موجب پیدایش روز

می‌شود.»

عزیزان آشکار کردن با موجب پیدایش شدن فرق می‌کند، این‌ها دو کار متفاوت هستند، مگر

قرآن فرموده روز موجب «پیدایش» خورشید می‌شود!؟

خیر، بحث قرآن در مورد آشکار ساختن است، آن هم برای ما انسانها! و گر نه شب و روز که نزد

پروردگار معنایی ندارد و هیچ وقت خورشید از دید پروردگار مخفی نمی‌شود.

ببینید خودش چیزی را متوجه نمی‌شود بعد شروع می‌کند به داستان‌سرایی! و می‌گوید که

معکوس است و بچه‌گانه است و ...!

ما می‌گوییم آیا برداشت شبهه‌افکن کودکانه نیست؟!

شبهه‌ی بیست و هفتم: شب خورشید را می‌پوشاند

- وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا

(الشمس: ۱-۴). ترجمه: «سوگند به خورشید و تابندگی اش * سوگند به ماه چون در پی (خورشید) رود * سوگند به روز چون (خورشید را) آشکار گرداند * سوگند به شب چون آنرا (خورشید را) بپوشاند».

آیا شب خورشید را پنهان می‌کند؟ خیر حرکت زمین است که موجب ناپیدائی خورشید در یکسوی زمین می‌شود یا نا آشکار بودن خورشید است که موجب پیدایش شب می‌شود. اینهم غلطی فاحش و کودکانه است. چون کودکان گمان می‌کنند که شب است که خورشید را پنهان می‌کند. اصولاً محمد تصور غلط و کودکانه یا ابتدائی از روز و شب داشته است و برای آنان، جدا از نور، وجود مستقلی قائل بوده است. در حقیقت روز لغت دیگری برای وجود نور خورشید است و شب نیز لغت دیگری برای عدم وجود نور خورشید است. اینها وجود مستقلی ندارند.

پاسخ به شبهه:

در این آیه هم خداوند متعال از دید ناظر زمینی بصورت بسیار لطیف این پدیده را بیان فرموده است، می‌دانیم که در قسمت پشتی کره‌ی زمین همیشه حالت شب (ظلمت) وجود دارد ولی گردش وضعی زمین این ظلمت و نور را در بین نقاط مختلف تغییر می‌دهد، حال در این آیه شب به یک پرده یا فاعل پوشاننده تشبیه شده که در بعضی از نقاط خورشید را از دید مردم می‌پوشاند، نه اینکه دور خورشید را می‌گیرد و آن را در آسمان می‌پوشاند...! باز هم کج‌فهمی نویسنده آشکار می‌گردد.

قرآن کریم از دید ناظر زمینی بیان فرموده شبهه افکن رفته از بالای منظومه‌ی شمسی به قضیه نگاه می‌کند!

شبهه‌ی بیست و هشتم: سجود سایه‌ها

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (رعد: ۱۵) ترجمه: «و

هر که در آسمانها و زمین استخواه و ناخواه با سایه‌هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می‌کنند».

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سَجْدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (نحل: ۴۸)

ترجمه: «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و از چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند».

در این آیات دو غلط واضح وجود دارد. اولاً سایه امری عدمی است و سجود آن بی معنی است. مثل اینست که بگوئید صفر فلان کار را می‌کند. عدم فهم این موضوع فلسفی توسط اعراب بدوی ۱۴۰۰ سال پیش طبیعی است و همین امر مؤید اینست که این آیات ساخته‌ی محمد است نه خدا. اشکال دوم اینست که در آیه‌ی ۱۵ رعد گفته سایه‌های آنچه در زمین و آسمانست در صبح و عصر سجده می‌کنند. یعنی تمام آنچه در آسمانها و زمینند دارای سایه‌اند. آیا خورشید سایه دارد. آیا کهکشانها سایه دارند. (آیا ملائک طبق نظر قرآن) سایه دارند. سایه فقط در مورد سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد و بس. این مطلب بازهم نگاه کوتاه‌بینانه‌ی محمد را به جهان نشان می‌دهد که از محیط عقب‌افتاده‌ی خودش گرفته است.

پاسخ به شبهه:

بازهم برداشت نادرست از امور بسیار واضح و بدیهی! دو آیه ذکر کرده و ادعا می کند اصلاً چیزی به نام سایه وجود ندارد تا بیاید کاری انجام بدهد!

ابتدا آیه ی اول را بررسی می کنیم:

آنچه در آسمانها و زمین است - خواه ناخواه- خدای را سجده می برد، همچنین سایه های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می افتند. (رعد: ۱۵)

جناب شبهه افکن اگر یک بار آیه را با دقت می خواند متوجه می شد که در این آیه به صورت مستقل، فاعل «آنچه در آسمانها و زمین است» می باشد نه سایه! یعنی خدای متعال می فرماید آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا سجده می برد و سایه های آنها. لذا شبهه ی آنها زمانی وارد بود که پروردگار می فرمود همه ی سایه ها (بدون اینکه صاحب سایه تکان بخورد) برای خدا سجده می کنند (و آنها خود فاعل می بودند)

در مورد سجده ی آسمانها و زمین شرح دادیم که در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

اولی می گوید تسبیح و سجده انجام می شود ولی ما از کیفیت آن بی اطلاعیم و دیگری می گوید سجده ی کائنات به معنای فرمانبرداری آنها از خدا است و اطاعت آنها یعنی در مسیر مشخص قرار گرفتن و درست کار کردن، لذا مورد اول که برای ما غیر مفهوم است ولی طبق دیدگاه دوم سایه ی اجسام نیز بسیار دقیق و حساب شده در زمان قرارگیری یک حایل جلو منبع نور تشکیل می شود.

در مورد سوره ی نحل آیه ۴۸ هم دقیقاً همین وضعیت وجود دارد ملاحظه بفرمایید:

«آیا آنان به چیزهایی که خدا آفریده است نمی نگرند و درباره ی آنها نمی اندیشند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ منتقل می گردند و فروتنانه خدای را سجده می برند؟»

توجه بفرمایید نوشته سایه هایشان! و نفرموده که سایه ها بدون حرکت شخص یا اشیاء برای خدا

به سجده می روند!

و باز هم همان توضیحات آیه‌ی گذشته در مورد چگونگی سجده‌ی سایه و کائنات در این آیه صدق می‌کند، انتقال سایه‌ها به چپ و راست بعد از حرکت منبع نور یا حرکت خودِ جسم در مقابل منبع ثابتِ نور روی می‌دهد و دقت و حساب شدگی این امر به معنای فرمانبرداری پدیده‌ها از قانون دقیق و حکیمانه‌ی پروردگار می‌باشد.

حال بروید به توضیحات اشکال اول شبهه‌افکن نگاهی بیندازید! کج فهمی او را بهتر درک کنید.

* در اشکال دوم می‌گوید قرآن فرموده هر چیزی سایه دارد! تعجب می‌کنم از کجای آیه این برداشت می‌شود؟ این که یک امر تخصصی نیست و هر کسی این مسائل را می‌داند...!

قرآن فرموده آنچه در آسمان‌ها و زمین است به همراه سایه‌هایشان (برای خدا سجده می‌برند)، در اینجا منظور گزاره‌هایی است که سایه دارند و سایه‌ی شان سجده‌ی خدا را می‌برد، نفرموده که هر چیزی سایه دارد!

تصور کنید در یک مدرسه ۱۰۰۰ نفر دانش‌آموز وجود دارد، در این بین ۹۰۰ دانش‌آموز پدران‌شان هم در دانشگاه تحصیل می‌کند و ۱۰۰ دانش‌آموز پدر ندارند..

حال مدیر مدرسه بگوید تمام دانش‌آموزان ما تلاشگر هستند همچنین پدران‌شان. در اینجا کسی اعتراض نمی‌کند که چرا گفתי پدرهایشان و از صیغه‌ی جمع استفاده کردید!

چون همه می‌دانند منظور مدیر از پدران‌شان، وضعیت خانوادگی دانش‌آموزانی است که پدر دارند و اصلاً مدیر در مورد پدر دار بودن یا بی پدر بودن آنها حرف نزده تا آمار دقیقی ارائه دهد!

و پروردگار متعال هم بر همین منوال فرموده آنچه در آسمانها و زمین است و سایه‌هایشان، برای خدا سجده می‌کند و مشخص است که این قاعده به امور فاقد سایه تعلق نمی‌گیرد.

همچنین ملایکه و امور نامرئی ماده نیستند که با قرار گرفتن در مقابل نور در پشت سرشان سایه تشکیل شود (حتی مثالش نادرست است چه رسد به ادعایش).

شبهه‌ی بیست و نهم: خلقت شب

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (انبیاء ۳۳) ترجمه: «او او کسی است که شب و روز را خلق کرد».

اشتباهی که در این آیه وجود دارد اینست که خلقت را به شب نسبت داده است. شب عدم نور است و علیت و ایجاد به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد. مثل اینست که بگوئید خدا هیچ را خلق کرد که غلط است. در افسانه‌های باستانی یونانی نیز خلقت شب مطرح شده است

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ (آل عمران ۲۷) ترجمه: «ای خدا) شب را در روز

داخل می‌کنی و روز را در شب داخل می‌کنی».

شبهه آیه‌ی فوق چندین بار در قرآن تکرار شده است. همان اشکال قبل اینجا هم وجود دارد. شب (عدم نور) چیزی نیست که با نور مخلوط شود. به تعبیر دقیق‌تر عدم چیزی نیست که آنرا با وجود مخلوط کنی. مثلاً در هنگام تاریک و روشن صبحگاه، واقعیت اینست که میزان نور (وجود) کم است نه اینکه مقداری تاریکی را با نور مخلوط کرده باشیم.

يَكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ (زمر: ۵) ترجمه: «شب را به روز درمی‌پیچد و روز را

به شب درمی‌پیچد».

همان غلط قبلی اینجا هم تکرار شده است. شب چیزی نیست که نور را در خود بپیچد و پیچیدن

شب به روز هم بی‌معنی است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُرَةً (اسراء: ۱۲) ترجمه: «و شب و

روز را دو نشانه ی خدا قرار دادیم نشانه شب را محو کردیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم».

همان اشتباه تکرار شده است. چون تاریکی امر عدمی است نمی تواند آیه یا نشانه ی علت یا خالق باشد. اینگونه آیات که شب را امر وجودی گرفته اند در قرآن مکرر آمده اند. البته انتظار نمی رود فردی در عربستان زمان محمد این مطلب فلسفی را بفهمد. طبعاً محمد هم متوجه این خطای تکراری اش نشده است. اما خدا غیر ممکن است نفهمد. بنابراین اینها گفته های محمدند نه خدا.

پاسخ به شبهه:

به زبان خیلی ساده می گوید به عدم نور می گویند شب، پس شب نوعی عدم است و خدا هم موجودات را خلق کرده نه معدومات را، اما خداوند در قرآن فرموده شب را خلق کرده ام و این اشتباه است.

که ما هم خیلی ساده به او می گوئیم: باز هم تلبیس و فریب.

به عدم نور می گویند «تاریکی» و هرگز به آن نمی گویند شب!

شب مخالف روز است، روز و شب حالت هایی هستند که در اثر حرکت وضعی زمین (چرخش به دور خود) بروز پیدا می کنند، لذا روز و شب حالت هایی هستند که با خلق زمین و ایجاد حرکت وضعی، خلق و ایجاد شده اند.

درست است که شب تاریک است، ولی خود شب حالتی است که طی آن مناطق زیادی از کره ی زمین در پشت به خورشید قرار می گیرند تا صبح فردایش.

(بحث عدم و وجود کجا و بحث این تغییر حالت ها کجا) در این گردش شب و روز؛ منافع بسیار زیادی برای ما انسانها وجود دارد، و واقعا تامل در آنها لازم است.

پس تمام آیاتی که قرآن ذکر کرده کاملاً درست می‌باشند و این اندیشه‌ی شخص شبهه‌افکن است که نادرست و غلط می‌باشد، ظاهراً ادعای دانستن فلسفه هم دارد؟!

* احیاناً اگر مخالفی گفت به عدم روز می‌گویند شب، و باز خلقت شب اشتباه است...

در پاسخ می‌گوییم روز هم یک حالت است که ایجاد شده است و شب هم حالتی است که ایجاد شده است، نمی‌شود که به هر چیزی بحث عدم و وجود اطلاق کرد! آیا می‌توانیم بگوییم به عدم مرد می‌گویند زن! پس زن آفریده‌ی خدا نیست؟! خیر، پس ادعای شبهه‌افکن نادرست است.

شبهه‌ی سی‌ام: شهاب‌سنگ، تیری است که به سوی شیطان و جن پرتاب می‌شود

«در این آیات گفته شده که ستارگان غیر از زینت، برای حفاظت آسمان بالا از شایطین نیز هستند. و شیاطینی که گوش دهد با شهاب‌سنگ ثاقب هدف قرار می‌گیرد.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات / ۶ - ۱۰)؛

ترجمه: «ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراستیم * و تا آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کنیم * آنها نمی‌توانند به عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی هدف قرار می‌گیرند * با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دایم است * مگر کسی که استراق سمع کند که شهابی ثاقب (شکافنده) از پی او می‌تازد» ز

در این آیه نیز به صراحت گفته که ستارگان تیرهایی برای شیاطینند:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (ملک: ۵)؛

ترجمه: «و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آنها را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم».

و در آیات زیر نیز ستارگان را شهاب ثاقب می‌داند.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ (طارق: ۱-۳) ترجمه: «قسم به آسمان و

قسم به طارق (کوبنده) و تو چه دانی که کوبنده چیست. ستاره ثاقب است».

در تفسیر این آیات در حدیث صحیحی آمده است:

- عن بن عباس قال بينما رسول الله جالس في نفر من أصحابه إذ رمى بنجم فستار فقال رسول الله ما كنتم تقولون لمثل هذا في الجاهلية إذا رأيتموه قالوا كنا نقول يموت عظيم أو يولد عظيم فقال رسول الله فإنه لا يرمى به لموت أحد ولا لحياته ولكن ربنا عزوجل إذا قضى أمرا سبح له حملة العرش ثم سبح أهل السماء الذين يلونهم ثم الذين يلونهم حتى يبلغ التسبيح إلى هذه السماء ثم سأل أهل السماء السادسة أهل السماء السابعة ماذا قال ربكم قال فيخبرونهم ثم يستخبر أهل كل سماء حتى يبلغ الخبر أهل السماء الدنيا و يختطف الشياطين السمع فيرمون فيقذفونها إلى أوليائهم ... قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح (سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲ و تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۳۷)

ترجمه: «هنگامی که پیامبر در جمعی از اصحابش نشسته بود ستاره‌ای پرتاب شد و نور ایجاد کرد. پیامبر گفت در جاهلیت وقتی چنین چیزی را می‌دیدید در مورد آن چه می‌گفتید؟ گفتند ما می‌گفتیم که فرد بزرگی می‌میرد یا به دنیا می‌آید. پیامبر گفت برای مرگ و حیات کسی پرتاب نمی‌شود ولیکن پروردگار هرگاه تصمیم به کاری می‌گیرد (قضی امر) حمل‌کنندگان عرش او را تسبیح می‌گویند سپس اهل آسمان مجاور آنان تسبیح می‌گویند تا تسبیح به این آسمان (آسمان دنیا) می‌رسد. سپس اهل آسمان ششم از اهل آسمان هفتم می‌پرسند خدای شما چه گفت؟ پس به آنان خبر می‌دهند. سپس اهل هر آسمان از خبر می‌پرسند تا خبر به اهل آسمان دنیا می‌رسد و شیاطین

استراق سمع می کنند پس به سوی آنان پرتاب می شوند و اولیائشان مورد هدف قرار می گیرند، حدیث فوق هم مطالب آیات را تکرار می کند. در مجموع در آیات فوق دو غلط فاحش وجود دارد. اول اینکه ستارگان را همان شهاب‌های ثاقب دانسته است و دوم اینکه گفته این شهاب‌های ثاقب تیرهایی هستند که در هنگام گوش دادن شیاطین (یا جن در آیه ۹ سوره ی جن) به سوی شیاطین پرتاب می شوند. اما امروزه ما می دانیم که ستارگان کرات آسمانی فروزانی شیه خورشید هستند که با سوخت هسته‌ای حرارت و نور تولید می کنند و ربطی به شهاب ثاقب ندارند. و آنچه ما به عنوان شهاب ثاقب می بینیم خرده‌های سنگ ناشی از انفجارهای ستارگانند که در فضا پراکنده‌اند و هنگامی که زمین در مسیر حرکتش در معرض این قطعات سنگ قرار می گیرد، برخورد سنگ‌ها با جو زمین موجب سوختن آنان و ایجاد نور می شود. زمان و موقعیت برخورد جو با این قطعات نیز قابل محاسبه و پیش‌بینی است. بنابراین نه ستارگان شهابند و نه شهاب برای زدن شیطان پرتاب می شود.

پاسخ به شبهه:

واقعا جای تعجب است که این فرد این همه تلبیس را در کجا آموزش دیده است!

قسمت اعظم مطالبش نقل آیات و احادیث (حدیثی که ضعیف است و در پایان دلایل ضعفش را بیان می کنیم) می باشد. در پایان دو اشکال به این آیات مبارک وارد می سازد که آنها را با هم بررسی می کنیم:

شبهه افکن:

"در مجموع در آیات فوق دو غلط فاحش وجود دارد، اول اینکه ستارگان را همان شهاب‌های ثاقب دانسته است."

پاسخ:

خیر اصلا این گونه نیست

قبل از هر چیز لازم است بدانیم که شهاب در لغت به چه معناست:

* الشَّهَابُ: الْعُودُ الَّذِي فِيهِ نَارٌ... وَأَرَادَ بِالشَّهَابِ: الَّذِي يَنْقُضُ بِاللَّيْلِ شِبْهَ الْكَوْكَبِ

نخی که در آن آتش فروزان است... و منظور از شهاب: آنچه در شب نمایان می شود که شبیه ستاره است. ابن منظور/لسان العرب جلد ۱ صفحه ۵۱۰ نشر: دار صادر- بیروت.
* ثاقب هم که واضح است به معنای «سوراخ کننده» و «نفوذگر» می باشد.
در این آیات بحث کوکب هم مطرح شده است:

* الْكُوكَبُ وَالْكُوكَبَةُ: النَّجْمُ

کوکب (مذکر) و کوکبه (مونث): ستاره. ابن منظور/لسان العرب جلد ۱ صفحه ۷۲۱ نشر: دار صادر-بیروت.

پس اگر به آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه صفات نگاهی بیندازید متوجه خواهید شد که مفهوم «کوکب» با مفهوم «شهاب» تفاوت دارد.

آنچه در سوره‌ی صفات برای هدفگیری شیاطین معرفی شده شهاب سنگ‌هایی نفوذگر می باشند، ولی در سوره ملک فرموده ستارگان و آنها را برای رجم شیاطین قرار دادیم. پس ادعای شبهه افکن نادرست است و هرگز قرآن نفرموده ستارگان و شهاب سنگ‌ها یکی هستند! و دو مفهوم کاملاً جدا از هم می باشند.

حال ممکن است مخالفین بگویند بله شهاب سنگ‌ها پرتاب می شوند ولی ستارگان این گونه نیستند چون در سوره‌ی ملک فرموده آنها را برای رجم شیاطین قرار دادیم. (پس شهاب منظورش همان ستاره است)

در پاسخ می گوئیم علم بشر هنوز در ابتدای راه است و به تکامل نرسیده که همچین ادعایی می کنید و می گوئید ستارگان چنین نیستند، اتفاقاً همین امسال (۱۳۹۵) خبرگزاری‌ها اعلام کردند:

"تلسکوپ فضایی هابل توپ‌هایی پلاسمایی شناسایی کرده است که تقریباً دو برابر اندازه مریخ هستند و از یک ستاره در حال مرگ با سرعت زیاد پرتاب شده اند"

افرادی که اهل تحقیق و پژوهش هستند همین الان می‌توانند روی گوگل بنویسند:

«پرتاب توپ‌های پلاسمایی از ستاره‌ای در حال مرگ»

و با همین یک مورد ادعای شما رد می‌شود، لذا وقتی می‌گوییم علم بشر هنوز ناقص است و به تکامل نرسیده و باید منتظر ماند و پرونده را باز گذاشت تا آیندگان در این مورد سخن بگویند، حرف غیر منصفانه‌ای نزده ایم.

بحث سوره‌ی طارق را چرا مطرح کرده است؟ نمی‌دانم! النجم الثاقب، فقط بحث یک ستاره است که کوبنده می‌باشد، چه ربطی به موضوع ما دارد؟

اشکال دوم شبهه افکن:

"دوم اینکه گفته این شهاب‌های ثاقب تیرهائی هستند که در هنگام گوش دادن شیاطین (یا جن در آیه‌ی ۹ سوره‌ی جن) بسوی شیاطین پرتاب می‌شوند. اما امروزه ما می‌دانیم که ستارگان کرات آسمانی فروزانی شبیه خورشید هستند که با سوخت هسته‌ای حرارت و نور تولید می‌کنند و ربطی به شهاب ثاقب ندارند."

پاسخ:

بنده منابع فراوانی را مطالعه کردم دید گاه‌های متفاوتی در مورد شهاب ثاقب و برخورد با شیاطین وجود دارد، گروهی می‌گویند این فعل و انفعالات در جهان معنویات و آسمان معنوی انجام می‌شود و خداوند این مثال را طوری بیان کرده که آدمیان آن را فهم نمایند و عده‌ای می‌گویند خیر همانگونه که مطرح شده حقیقت دارد و ظاهر آیه درست است.

اما نکته‌ای که در اینجا قابل تامل می باشد این است که معمولاً علم نجوم، از ماهیت و شیوه‌ی حرکت و دیگر امور علمی شهاب‌سنگ‌ها و ستارگان سخن می گوید، و اینکه در جریان حرکتشان چه کارهایی انجام می دهند و چه مقصودی دارند و خدای رحمان به جهتی آن را هدایت می کند و این که چند درصد آنها همچین کارهایی انجام می دهند، از حیثه‌ی درک علوم تجربی خارج است (به زبان ساده‌تر) نجوم در این مورد نمی تواند نظر بدهد! چون از حوزه‌ی کار او خارج است.

اصلاً مباحث مربوط به شیاطین و ملائکه چیزی نیستند که علوم تجربی بتواند در مورد آن سخن بگوید (زیرا اینها غیر مادی هستند و علوم تجربی فقط در حیثه‌ی ماده کار می کند) لذا شبهه افکن در مورد موضوعی سخن می گوید که در مورد آن هیچ اطلاعی ندارد (این امور غیبی هستند و علم تجربی در مورد غیبات ساکت است).

*همچنین او در شبهه‌ی خود یک حدیث را مطرح کرده که طبق معمول حدیث ضعیفی می باشد، بفرمایید بررسی سندی روایت:

حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ....

عبد الأعلى بن عامر الثعلبي، الكوفي:

قَالَ سُفْيَانُ: كُنَّا نَرَى أَنَّهُ مِنْ كِتَابٍ. وَكَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ. (الطبقات الكبرى/ بن سعد جلد ۶ صفحه ۳۲۶ نشر: دار الكتب العلمية)

ذهبی می گوید:

قَالَ أَبُو حَاتِمٍ: لَيْسَ بِقَوِيٍّ. وَضَعَفَهُ أَحْمَدُ. (تاریخ الاسلام/ ذهبی جلد ۳ صفحه ۴۵۱ نشر: دار الغرب الاسلامی)

* در پایان ادعای شعرِ شاعر جاهلی را مطرح می کند و برای آن سند زیر را معرفی می نماید:

" عيون الأثر في المغازي و السير، ابن سيد الناس "

که آن هم بنا بر دلایل زیر ضعیف است:

در کتاب معرفة الصحابة ابی نعیم، در ترجمه لهیب بن مالک آمده:

«لهیب بن مالک اللہبی قال: حضرت مع النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت له الكهانة رواه عبد الله

بن محمد العدوي بإسناد لا يثبت!» (معرفة الصحابة، ج ۵، ص ۲۴۲۸)

همچنین امام ابن عبد البر رحمه الله فرموده:

«قال أبو عمر: إسناد هذا الحديث ضعيف، ولو كان فيه حكم لم أذكره، لأن رواه مجهولون، وعمارة

بن زيد متهم بوضع الحديث...» (الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۳۴۳)

دقت بفرمایید شبهه افکن تا حرف خود را به کرسی بنشانند از هر سخن و روایت و گمانی استفاده

کرده است، ولی لازم است او و همه‌ی مخالفان قرآن کریم بدانند که:

بر عبس می‌پایند... چون... إن الباطل كان زهوقا

شبهه‌ی سی و یکم: کوهها زمین را از لوزش باز می‌دارند

- **وجعلنا في الأرض رواسي أن تميد بهم** (انبیاء: ۳۱) ترجمه: «و در زمین کوههایی استوار نهادیم تا

مبادا [زمین] آنان [مردم] را بجنباند».

در آیات دیگری (لقمان ۱۰، نحل ۱۵ و انبیاء ۳۱) همین جمله تکرار شده است. این مفهوم به

احتمال قوی از قس بن ساعده الایادی شاعر عرب جاهلی اخذ شده است که گفته "وجبال مرسة" و

در آیات کوهها میخ قلمداد شده‌اند که طبعاً از لرزش زمین جلوگیری می‌کنند: **وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا** (نبأ: ۷) ترجمه: «و کوهها را میخهایی قرار دادیم».

عین آیه‌ی فوق در شعر شاعر قدیم جاهلی کعب بن لؤی آمده است و نشان می‌دهد که محمد این جمله را از شعر وی اقتباس کرده است..

همچنین نشان می‌دهد که مفهوم میخ بودن کوهها از قبل از محمد در محیط عربستان شایع بوده است. اما هر دو آیه‌ی فوق غلطند. اولاً: کوهها مثل میخ نیستند که ریشه‌ای فرو کوفته در پوسته‌ی زمین داشته باشند برعکس کوهها قشر زمینند که برآمده شده‌اند یعنی درست عکس میخ. ثانیاً: فرورفتگیها و کوهها نتیجه‌ی حرکات زمین هستند و نقشی در تثبیت ندارند و برعکس هر جا کوه است خطر زلزله بیشتر است. این مبحث در زمین‌شناسی تحت عنوان *plate tectonoc* مورد بحث واقع می‌شود. پوسته‌ی زمین از قطعات بزرگ مجزا ساخته شده‌اند که در حال حرکتند. در محل تماس این پوسته‌ها زمین‌لرزه، آتشفشان و کوه بوجود می‌آیند. بنابراین کوه نمود بی‌ثباتی زمین است نه تثبیت‌کننده‌ی زمین.

پاسخ به شبهه:

عجیب است واقعا؟! خود تفسیر می‌کند سپس به تفسیر خودش حمله می‌کند! و می‌گوید قرآن اشکال دارد...

به آیه‌ی شریفه‌ی سوره مبارکه انبیاء نگاهی بیندازیم:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «ما در زمین کوههای استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم، و در لابلا‌ی کوهها راههای گشادی به وجود آورده‌ایم، تا این که راهیاب گردند».

خداوند (سبحانه و تعالی) در این آیه فرموده کوه‌ها را استوار ساختیم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد، نکته‌ی بسیار مهمی را بیان می‌کند بخاطر کوه‌هاست که توازن ما به هم نمی‌خورد و مضطرب نمی‌شویم، ترجمه‌ی «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» به طور دقیق این می‌باشد:

کلمه «مید» از «ماد- یمید- میداً» به معنای انحراف به چپ و راست و اضطراب می‌باشد.

حال بلافاصله این سوال پیش می‌آید، منظور از اضطراب چیست؟ اگر کوه‌ها وجود نداشتند چه اتفاقی می‌افتاد؟

بیاید این سوال را از پژوهشگران اروپایی و آمریکایی پرسیم، روی گوگل بنویسید:

What would happen if the mountains were not?

اگر کوه‌ها نبودند چه اتفاقی می‌افتاد؟

۱. آن موقع دیگر رودخانه‌ای وجود نداشت و آبهای جمع می‌شدند و شدت و جریان خاصی نداشتند در اثر آب‌های راکد تمام کره‌ی زمین تبدیل به باتلاق می‌شد (اتفاقاً در آیه هم دقیقاً به این موضوع اشاره شده است: در لابلاى کوه‌ها راه‌های گشادی وجود دارد)

۲. آن موقع هیچ ضربه‌گیری در مقابل جریان‌های هوا و بادهای وجود نداشت و طوفان‌های بسیار سهمگینی زندگی را مختل می‌کرد.

۳. و دلایل دیگر...

بعد از تحقیق در این مورد متوجه شدم که عده‌ای این آیه را فقط در جلوگیری از زلزله تعبیر کرده‌اند و مخالفان هم شروع کرده‌اند به نقد آن، جلوگیری از زلزله در بهترین حالت خود فقط یک برداشت از این آیه‌ی فوق می‌باشد، که در صورت ردّ آن، هم همان گونه که بیان شد برداشت‌های بسیار واضح دیگری هم وجود دارد و به آیه‌ی شریفه اشکالی وارد نیست.

اگر توجه بفرمایید قرآن صراحتاً مساله را بیان نکرده و راه تحقیق و کشف را برای ما باز گذاشته است، که چگونه کوه‌ها از جنباندن و اضطراب و انحراف به سمت چپ و راست ما جلوگیری می‌کنند.

*همانگونه که شبهه‌افکن هم اشاره نموده در آیات دیگری هم دقیقاً همین عبارت وجود دارد و گفتیم که یک مفهوم عام است و بحث زلزله فقط یک برداشت می‌باشد.

* همچنین در مورد آیه‌ی شریفه‌ی ۷ سوره‌ی مبارکه نباء، خداوند می‌فرماید:

و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی ننموده‌ایم؟

شبهه‌افکن اسنادی معرفی کرده که این آیات برگرفته از اشعار زمان جاهلیت می‌باشد، ابتدا آن‌ها را بررسی می‌نماییم و سپس سراغ مفهوم میخ بودن کوه‌ها می‌رویم.

در مورد قس بن ساعده الایادی در قسمت‌های دیگر هم گفتیم که تمام امور منتسب به او ضعیف هستند (مراجعه کنید به قسمتی که می‌گوید آسمان سقف مرفوع است) در ادامه شبهه‌افکن می‌گوید این جملات از ابیات شعر «کعب بن لوی» است و گویا حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) این آیه را از اشعار او کپی کرده و در قرآن قرار داده است، برای ادعای خود استناد می‌کند به کتاب البدایه و النهایه ابن کثیر، جزء دوم.

وقتی به مکان مورد نظر می‌رویم مشاهده می‌کنیم که بله همچنین چیزی وجود دارد ولی در آنجا اسناد این ادعا هم روایت شده است (که این خبر از چه کسی روایت شده). توجه بفرمایید این سلسله‌ی راویان این روایت هست:

"روی أبو نعیم من طریق محمد بن الحسن بن زبالة، عن محمد بن طلحة التیمی، عن محمد بن

إبراهیم بن الحارث، عن أبي سلمة"

ولی وقتی این راویان را مورد بررسی قرار می‌دهیم، مشاهده می‌کنیم که حلقه‌ی اول زنجیر (محمد بن حسن) مشکل دارد، به دلایل زیر:

أقول (محمد): إسناده ضعيف جداً...

محمد بن الحسن بن زباله، هو متروك، بل اتهم بالكذب!

يقول ابن معين: كان يسرق الحديث! (الكامل لابن عدي، ج ۷، ص ۳۷۲)

ويقول النسائي: متروك الحديث! (همان)

ويقول الإمام الذهبي: متروك! (الكاشف، ج ۲، ص ۱۶۴)

همچنین راوی نهایی یعنی ابی سلمه، تابعی هست و لذا اصلاً عصر نبوی را درک نکرده چه رسد به عصر جاهلیت و مهمتر اینکه کعب بن لوی ۱۷۳ سال قبل از هجرت یعنی حدود ۱۲۰ سال قبل از تولد پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، تاریخ وفاتش ثبت شده است. و جدّ هشتم حضرت (صلی الله علیه و سلم) محسوب می شود و این هم تعارض دیگری در روایت می باشد.

اما چرا قرآن کریم از مفهوم میخ استفاده کرده است؟

قبل از هر چیز لازم است بدانیم که خداوند کوهها را به میخ تشبیه کرده است و فرموده که کوهها میخ هستند، اما چرا چنین تشبیهی؟

شما همین الان یک سیب زمینی را بیاورید و یک پیچ را به صورت نیمه داخل آن فرو ببرید، حال سیب زمینی را با چاقو درست از کنار پیچ به دو قسمت تقسیم کنید، مشاهده می شود که نصفی از پیچ بیرون است و نصفش داخل سیب زمینی قرار دارد.

حال بروید روی گوگل بنویسید «ایزوستازی» و به عکسهایی که نمایش داده می شود نگاه کنید، دقیقاً مشابه آزمایش ما، متوجه می شویم که قسمتی از تنه ی کوهها بیرون است و قسمتی در زیر زمین قرار دارد.

ایزوستازی چیست؟

افرادی که مایلند خودشان تحقیق کنند عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایند:

mountains root+isostasy

به صورت خلاصه وار در سایت های فارسی زبان هم این مفاهیم یافت می شود:

* اصل ایزوستازی (از دو واژه یونانی: "ÍSOS" برابر "، "στάσις" ایستایی") اصطلاحی است در زمین شناسی که برای توضیح حالت تعادل گرانشی بین لیتوسفر و آستنوسفر زمین استفاده می شود و بر اساس آن صفحات تکتونیکی در ارتفاعی که به ضخامت و تراکم آنها بستگی دارد شناور هستند. این اصل توضیح می دهد که چگونه ارتفاع های مختلف توپوگرافی می توانند در سطح کره زمین وجود داشته باشند.

* ضخامت متوسط پوسته زمین ۳۳ کیلومتر است، ولی این ضخامت در تمام نقاط یکنواخت نیست بلکه طبق نظریه ایزوستازی، پوسته در زیر اقیانوسها به مراتب نازکتر از قارههاست. (ضخامت پوسته از حداقل ۱۰ کیلومتر در زیر دریاها تا حداکثر ۶۰ کیلومتر در زیر کوهها تغییر می کند).

* این تئوری به وسیله اری (Airy) عنوان شده است بر اساس این تئوری میزان فرورفتگی اجسام شناور در محیط های مایع بستگی به وزن مخصوص تقریباً یکنواخت آنها دارد. بنابراین عامل اصلی فرورفتگی، ارتفاع تودههاست بدین معنا آن قسمت که مرتفع تر است بیشتر در قشر مذاب فرو می رود و برای برقراری تعادل بین قسمت های مختلف قشر جامد، کوهها ریشه دارتر از جلگه ها شکل گرفته اند.

طبق این دیدگاه کوهها در زیر زمین هم کشیده شده اند، درست مانند میخی که در زمین فرو رفته باشد.

طبق دیدگاه جالب دیگری که پژوهشگران منتشر کرده اند کوهها مانند میخ هایی هستند که به هوا زده شده اند، مانند دنده های یک چرخ.

کره ی زمین با سرعت بسیار زیادی دور خود حرکت می کند و اگر در سطح زمین کوهها نبودند و کاملاً صاف بود، هوا هیچ ثباتی نداشت، چون این کوهها هستند که هوای مناطق مختلف را همراه با چرخش خود حفظ می کنند و می چرخانند (پره های یک آسیاب را در نظر بگیرید که آب را با خود حمل می کند... کوهها هم همینگونه عمل می کنند).

اگر باز هم رفرنس می‌خواهید می‌توانید این منابع را مطالعه بفرمایید:

- Earth, Press and Siever, p. 435. Also see Earth Science, Tarbuck and Lutgens, p. 157
- Earth Science, Christina Reed, Willian J.Cannom, p.39
- Geodynamics of the Lithosphere, Kurt Stuwe, 2nd Edition, Springer, p.164
- Carolyn Sheets, Robert Gardner, and Samuel F. Howe, General Science (Newton, MA: Allyn and Bacon Inc.: 1985), 305.

حال بعد از توضیحات مفصل برویم سراغ شبهات فرد نویسنده:

اولا: کوه‌ها مثل میخ نیستند و... الخ.

پاسخ: ثابت کردیم که این گونه هستند و شبهه افکن کاملا در اشتباه است.

دوما: فرورفتگیها و کوهها نتیجه‌ی حرکات زمین هستند و نقشی در تثبیت ندارند و برعکس هر جا کوه است خطر زلزله بیشتر است و... الخ.

پاسخ: حال چه کسی بحث زلزله را کرده است که ایشان دارد حمله می‌کند! همه‌ی آیات مطرح شده را بررسی کنید آیا بحثی از زلزله وجود دارد؟

اینکه قرآن کریم می‌فرماید کوه‌ها کاری می‌کند که شما نجیبید (دچار اضطراب نشوید) آیا جنبیدن و اضطراب فقط با زلزله ایجاد می‌شود؟ مگر نگفتیم که اگر کوه‌ها نباشند زمین باتلاقی سرد و بی‌روح می‌شود با طوفان‌هایی بی‌امان... بحث زلزله فقط یک برداشت از این موضوع است و مترجمان عزیز فقط برداشت خود را در ترجمه‌ی آیات دخیل کرده‌اند، و گرنه به زلزله اشاره‌ی مستقیم نشده است و شرح دادیم که قرآن کریم فقط اشاره‌ای داشته است و تحقیق به عهده‌ی ما مسلمانان است.

شبهه‌ی سی و دوم: نصب کوهها

وَاللَّيْلِ الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (غاشیه: ۹) ترجمه: «و به کوه‌ها (نمی‌نگرند) که چگونه نصب شده‌اند».

آیا کوه‌ها اشیاء جدائی از پوسته‌ی زمین بوده‌اند که خدا آنان را در زمین فرو کرده و نصب کرده است؟ خیر. کوه‌ها چین خوردگی پوسته‌ی زمینند نه چیزهائی مجز.

پاسخ به شبهه:

در شبهه‌ای دیگر نویسنده‌ی شبهه‌افکن می‌گوید خداوند گفته کوه‌ها را نصب کردم در حالی که کوه‌ها از جایی آورده نشده‌اند.

می‌گوییم با مراجعه به فرهنگ لغت مشخص می‌شود که نصب کردن این معانی را دارد:

برقرار کردن ، کار گذاشتن ، برپا کردن

لذا با توجه به معانی دقیق کلمه متوجه می‌شویم که منظور از نصب این است که خداوند (سبحانه و تعالی) کوه‌ها را برقرار کرده یا برپا کرده است.

حتی اگر معنی نصب کردن را طبق دیدگاه شبهه‌افکن مورد توجه قرار دهیم باز هم اشکالی پیش نمی‌آید، چون خداوند از مواد زمین مقداری را به عنوان کوه منصوب کرده است، یا از آن مواد کوه‌هایی را نصب کرده است.

او فقط اصرار دارد بگوید این مواد از جای دیگری آمده است پس غلط است! در حالی که باید برای این ادعای خود دلیل ارائه دهد

یک سوال از فرد شبهه‌افکن:

نمی‌شود مواد را از زیر زمین بیرون آورد و به عنوان کوه نصب کرد؟ چرا اصرار دارد برای نصب فقط باید ماده‌ای را از خارج آورده باشند!

اگر مدیری بخواهد یکی را به عنوان معاون منصوب کند، فقط باید فردی را از بیرون اداره بیاورد؟ نمی‌شود از همان کارمندان استفاده کند؟

ادعای شبهه‌افکن واقعا تعجب‌آمیز است! یعنی این اصول بدیهی عقلی را نمی‌داند؟ یا خود را به خواب زده است!؟

شبهه‌ی سی و سوم: خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند

خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند: **وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ** (نور ۴۳)
ترجمه: «خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند».

ظاهرا چون تگرگ مثل سنگ جامد است محمد گمان می‌کرده در آسمان هم کوههایی از یخ وجود دارند که تگرگها مثل سنگریزه‌ها از آنها جدا می‌شوند و به زمین می‌ریزند. واقعا خطای به این فاحشی حیرت‌انگیز است.

پاسخ به شبهه:

در این مورد بارها توضیح داده‌ایم که نویسنده اصول بسیار ساده‌ی ادبیات را در نظر نگرفته است، او به کتاب ادبی قرآن با عینک مادی گرایانه نگریسته است!

انگار این جملات را در یک کتاب اقلیم‌شناسی دیده است، فوری جبهه می‌گیرد که چون قرآن گفته کوه‌های آسمان، پس آنها واقعا تصور کرده اند در آسمان کوه‌های سنگی وجود دارد!

یک سوال را از نفس‌های آگاه می‌پرسم، اگر با دید نویسنده‌ی این کتاب به مثنوی مولانا نگاه کنیم چه بلایی بر سر این کتاب شعر ارزشمند ادبیات فارسی خواهد آمد! شبهه‌افکن تشبیه‌ها را به عنوان اشتباه علمی قلمداد کرده است!

من در این بین فقط دلم برای جوانانی می‌سوزد که معلومات کافی ندارند و با این شبهات! منقلب می‌شوند.

در پاسخ این شبهه فقط این را می‌گوییم که ابرها به کوه‌هایی آسمانی تشبیه شده‌اند و هیچ اشکالی از لحاظ علمی به آیه‌ی شریفه وارد نیست.

شبهه‌ی سی و چهارم: عدم التقاط آب شور و شیرین دریا

- وهو الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

(فرقان: ۵۳) «و اوست کسی که دو دریا با هم مخلوط کرد این یکی شیرین گوارا و آن یکی شور تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد».

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ [۲۱] يُخْرِجُ مِنْهَا

اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ [۲۲] (الرحمن: ۱۹-۲۲) ترجمه: «دو دریا را مخلوط کرد و با هم برخورد می‌کنند (۱۹) میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند (۲۰) پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید (۲۱) از هر دو مروارید و مرجان خارج می‌شود (۲۲)».

در آیات فوق ادعا شده است که دو دریای شیرین و شور وجود دارند که به هم متصلند ولی آبشان مخلوط نمی‌شود یکی همیشه شیرین و دیگری همیشه شور است و از هر دو دریا لؤلؤ و مرجان صید می‌شود. هر سه نکته‌ی مذکور غلطند. اولاً در جهان دریای شیرین وجود ندارد. ثانیاً: ممکن است گفته شود منظور محمد تماس آب رودخانه‌های شیرین با دریاست. در اینصورت هم دو خطا وجود دارد. یکی اینکه رودخانه که دریا نیست. و دوم اینکه آب شیرین و شور بتدریج با هم کاملاً مخلوط می‌شوند و این ادعا که با هم مخلوط نمی‌شوند غلط است. ثالثاً: در آب شیرین لؤلؤ و مرجان وجود ندارد که صید شود. به احتمال بسیار قوی محمد از دریانوردان شنیده بوده است که در محل الحاق رود به دریا آبهای شیرین و شور در مجاور همند. محمد این مطلب را درست درک نکرده و به این صورت غلط در قرآن آورده است و به خدا نسبت داده است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا در این مورد توضیحاتی عرض نمایم، سپس هر سه ادعای نویسنده را پاسخ خواهیم داد إن شاء الله.

احتمالاً همه‌ی ما ویدئوی ترکیب نشدن دو دریایی را دیده باشیم (که یکی گل آلود و قهوه‌ای است و دیگری به رنگ آبی) روی آن کلیپ آیتی از کلام الله مجید را هم قید کرده اند، آیات عظیم الشانی که می‌فرمایند:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

(۵۳. فرقان) «خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد این یکی شیرین شیرین است، و آن دیگر شور شور! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آنها را کاملاً از هم جدا ساخته است».

یا خدای مهربان در جای دیگری می‌فرمایند:

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبُّكُمَا تُكذَّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

(الرحمن: ۱۹-۲۲) «دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. اما در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدامیک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟! از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید».

یا در آیه‌ی ۱۲ سوره مبارکه‌ی فاطر می‌فرماید:

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «دو دریا یکسان نیستند. این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر شور و تلخ. از هر دوی

آنها گوشت تازه می‌خورید، و از هر دوی آنها وسائل زینت برای پیرایش بیرون می‌آورید. می‌بینید کشتیها دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند، تا از فضل خدا بهره‌گیرید و شکر گزار باشید».

مشاهده می‌نماییم که همه‌ی مردم این قطعه‌ی ویدیویی را به عنوان معجزه پذیرفته‌اند و باورشان به قرآن بسیار زیاد شده که ۱۴ قرن قبل کلام خدا به همچین چیزی اشاره کرده و اکنون آن را می‌بینیم...

ولی به ناگاه مشاهده کردیم افرادی تحت عنوان اسلام‌ستیز اعلام کردند که این ویدیو غلط است و همچین چیزی صحت ندارد!!!

دلایل و شواهد علمی ارائه دادند که اصلا ما در جهان، دریای شیرین نداریم! یا گفتند این تصاویر مربوط به دریاها نیست و پیشروی آب دریا در خلیج اسکارگن دانمارک و... می‌باشد که می‌شود خلیج و دریا (نه دریا و دریا) و نقد‌های دیگری که به این مساله وارد کردند.

در این میان مشاهده نمودم، عده‌ای از جوانان مسلمان اعلام کردند که این آیات مربوط به ریختن آب رودخانه‌ها در دریا می‌باشد چون رودخانه‌ها شیرین هستند و دریاها شور، ولی مخالفان گفتند اولاً رودخانه دریا نیست و دوماً اینها در نهایت قاطی می‌شوند، ولی قرآن گفته قاطی نمی‌شوند..

پس از آن جوانان مسلمان اعلام کردند منظور آیات پدیده‌ی هالوکلاین است (هالوکلاین به پدیده‌ای می‌گویند که: به دلیل جریان‌های آب، میزان تبخیر و... در عمق اقیانوس‌ها شوریه‌های متفاوتی ایجاد می‌شود، در نتیجه آن قسمت که شورتر است به زیر می‌رود و سدی نامرئی ایجاد می‌نماید و آن دو قسمت قاطی نمی‌شوند) ولی مخالفان گفتند تنها شوری کم و زیاد می‌شود و در آنجا چیزی به نام دریای شیرین بوجود نمی‌آید.

عده‌ای گفتند منظور جریان‌های دریایی است مثلاً گلف استریم، که با آب قیانوس‌ها قاطی نمی‌شوند، ولی مخالفان گفتند این جریان‌ها هم نهایتاً شوری کمتری دارند و به دلیل اختلاف دمایی با هم قاطی نمی‌شوند.

نقد‌های مخالفان تا حدودی منطقی به نظر می‌رسد، ولی آیا واقعا منظور این آیات چیست؟

ما می‌گفتیم این آیات اعجاز علمی قرآن هستند، ولی اکنون اسلام‌ستیزان می‌گویند نه تنها اعجاز نیستند بلکه یک خطای فاحش علمی هم محسوب می‌شوند چون چیزی بنام دریای شیرین نداریم و...

اما پاسخ ما به تمام این جریانات پیش آمده چه می‌باشد:

متأسفانه هم اسلام‌ستیزان در اشتباه بوده‌اند و هم دوستان مسلمان ما.

قبل از هر چیز باید بدانیم که واژه‌ی بحر صرفاً و صرفاً به معنای دریا نیست، بفرمایید این معنای واژه‌ی "بحر" از دیکشنری المنجد (از معروف‌ترین فرهنگ لغت‌های عربی به فارسی)

«کلمه: البحر معنی: ج أَبْحُرٌ وَ بُحُورٌ وَ بَحَارٌ: دریا، فراخی و فراوانی آب. اینکه واژه ضد (الْبُرِّ) است، و دریای بزرگ را (الْخِضْمَ) گویند، هر رودخانه‌ی بزرگ، آب شور، مرد بخشنده و بسیار نیکوکار، - ج بُحُورٌ فِی اصْطِلَاحِ الْعَرُوضِیِّینَ: و در عرف عروضیان وزن و قافیه‌ی شعر است «فِی بَحْرٍ»: در خلال، در میان «فِی بَحْرِ سَنَّتِینَ»: در خلال دو سال.»

پس، از همان اول ماجرا فرض اسلام‌ستیزان اشتباه است، بحر به جز معنای دریا معنای دیگری هم دارد، همانگونه که دیکشنری فوق هم تصریح نموده واژه‌ی «بحر» متضاد واژه‌ی «بر» به معنای خشکی می‌باشد.

لذا بحر به معنای آب زیاد می‌باشد.

اگر فرض اسلام‌ستیزان را بپذیریم (که بحر فقط به معنای دریا! باشد) پس رودخانه‌ها هم باید جزو «بر» یعنی خشکی محسوب شوند!!! چون غیر از بحر هستند! پس آنها هم می‌شوند «بر»!!! ولی آیا رودخانه خشکی است؟! خیر.

می‌دانید دبی رودخانه آمزون و نیل و می‌سی‌سیپی و کارون و ارس و دجله چقدر است!!! (دبی: مقدار آب گذر کرده از یک نقطه‌ی مشخص در یک ثانیه)

ولی این چه ربطی به بحر شور و شیرین دارد؟

عزیزان در یک تقسیم‌بندی، میزان آب‌های کره‌ی زمین ۷۱ درصد می‌باشد و میزان خشکی‌ها ۲۹ درصد. حال از آن ۷۱ درصد (کل آبهای کره‌ی زمین):

۹۷ درصد مربوط به دریاها و اقیانوس‌ها می‌باشد، ۲ درصد مربوط به یخ‌های قطبی و ۱ درصد باقی‌مانده هم تمام رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی جهان و آب موجود در اتمسفر (بخار آب) می‌باشد. آن ۹۷ درصد آبهای شور و آن ۳ درصد آبهای شیرین هستند.

چون گفتیم که بحر به مجموعه آب زیادی گفته می‌شود، پس بحر شور آن ۹۷ درصد اقیانوس‌ها و دریاها و بحر شیرین آن ۳ درصد رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی و یخ‌های قطبی و بخار اتمسفر می‌باشد.

دقت بفرمایید :

خدای متعال (سبحانه و تعالی) می‌فرماید این شوری‌ها و شیرینی‌ها با هم قاطی نمی‌شوند و همیشه تمایز بین این دو وجود دارد؛ در مورد آب‌های شور و شیرین جهان دقیقاً این قاعده وجود دارد. چون فرایندی بنام چرخه‌ی هیدورلوژی یا چرخه‌ی آب این موارد را از هم تفکیک می‌کند.

(چرخه آب چیست؟ آب دریاها و رودخانه‌ها و... تبخیر می‌شود و به آسمان می‌رود، مترکم می‌شود و تبدیل می‌شود به ابر، دوباره می‌بارد و به دریاها و رودخانه‌ها و زیر زمین بر می‌گردد)

حال وقتی منظور آیات را درک کردیم به سطور گذشته بازگردید و دوباره آیات را بخوانید...

اولین سوالی که ایجاد می‌شود این است که چرا ترجمه‌ها گفته اند دو دریا!

پاسخ این است که ترجمه را اساتید محترم انجام داده‌اند و آن ترجمه؛ کلام پرودگار نیست، کلمات در زبان عربی معانی متفاوتی دارند و نمی‌توان که تمام معانی را در ترجمه قید کرد! پس اگر اشتباهی در ترجمه یا تفاسیر رخ بدهد، ربطی به خود آیه ندارد بلکه نگرش اساتید بزرگوار است.

و تمام توصیفاتی که خداوند متعال ذکر کرده است در این دو بحر (با معنای خاص خود) یافت می شود.

قاطی نشدن، گوشت تازه، کشتیرانی، حتی لولو و مرجان (الان در رودخانه‌ها و سدها و مرداب‌ها مروارید پرورش می دهند، البته قیمتشان از مروارید آب شور موجود در دریاها کمتر است)

نکته: موضوع ما هیچ ربطی به چرخه‌ی آب ندارد، فقط به این خاطر از آن استفاده کردیم که بگوییم تفکیک این دو بحر از طریق همچنین فرایندی صورت می گیرد.

این بار اسلام‌ستیزان چه بهانه ای دارند؟

آیا این اعجاز علمی قرآن نیست؟ در صحرای سوزان عربستان که دخترکشی مرسوم بود! در جایی که شعار مردم زن و شراب و شمشیر بود، یک فرد بی سواد این موضوعات را مطرح سازد! به عزیزان مسلمانم هم توصیه می کنم بزرگواران هر کلیپی که دیدید باور نکنید، قرآن آنقدر قدرتمند است که نیازی ندارد ما به زور برای آن اعجاز درست کنیم، و فرداروز اسلام‌ستیزان بیایند آن کلیپ‌ها را با افتخار! نقد کنند.

حال برگردیم به شبهات فرد شبهه‌افکن:

عزیزان چون دیدگاه کمی جدید است وقتی آن را در اینترنت منتشر نمودم مورد انتقادهای فراوانی قرار گرفت و به همه آن نقدها پاسخ دادم، جهت آشنایی بیشتر شما عزیزان آن پرسش و پاسخ‌ها را در اینجا قید می کنم:

(شبهه‌افکن سه شبهه وارد کرده است، در متن بالا اولاً و دوماً را پاسخ دادیم، سوماً هم در بین سوالات قرار دارد و اتفاقاً سوال آخر است.)

سوال:

خب کلمه بحر معانی دیگری هم دارد اما شواهد آیات تایید کننده هستند بر معنی دو دریا در ادامه می‌گوییم...

پاسخ:

بله معنای دیگری هم دارد ولی شما اصرار می کنید که حتما منظورش دریا است! انگار شما از مسلمانهای غیرمحقق بیشتر تحت تاثیر فیلم های قاطی شدن آن دریاها قرار گرفته اید! همچنین شواهد آیات، تایید کننده ی چیز دیگری هستند که خدمت شما عرض شد.

سوال:

خب تحریف کردید بزرگوار چطور می توانید بگید الله گفته شوری ها و شیرینی ها؟؟ الله گفته دریای شیرین و دریای شور و تلخ... تفکیک کرده و برای هر کدام صفت و ویژگی ای قایل شده...

پاسخ:

بنده هرگز نگفته ام خدا فرموده شوری و شیرینی، بلکه می گویم خداوند باری تعالی فرموده:

مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ یعنی "بحر شیرین" و "بحر شور

و تلخ" مشکل شما اینجاست که به زور می گوید بحر یعنی دریا! ولی بنده از دیکشنری برای شما آوردم که فرموده آب زیاد، آبی که دارای حجم فراوانی باشد و تحریفی در کار نیست، دست کاری کردن متن قرآن که مستقیما کلام پرودگار است می شود تحریف! نه اینکه ترجمه ی مترجمان عزیز مورد نقد قرار بگیرد! مثل اینکه شما حرف و دیدگاه مترجمان را هم حرف خدا می دانید، این درست نیست دوست بزرگوار.

سوال:

هیچ ارتباطی هم به چرخه ی آب نداره بحث ما مخلوط شدن یا نشدنه که در نهایت مخلوط می شوند.

پاسخ:

آیا بنده ادعا کرده ام که این آیه در مورد چرخه ی آب است؟ خیر اشتباه برداشت نموده اید.

بنده می گویم همچین چرخه‌ای در جهان وجود دارد و طبق این چرخه آب شیرین به جای خود می رود و آب شور به جای خود و با هم قاطی نمی شوند. و این توضیحی بود که در شرح چگونگی قاطی نشدن آب‌های شور و شیرین جهان عرض کردم.

سوال:

اما اول بزراید اثبات کنم منظور قرآن دو دریاست.

پاسخ:

در سطور بالا جواب دادم و باز هم در خدمتم.

سوال:

اون چیزهایی که گفتید رو پرورش می دهند؟ اولاً منبع. دوما پرورش بدهند ربطی نداره...

پاسخ:

بنده گفته بودم در آب شیرین، لوء لوء (مروارید) پرورش می دهند، شما منبع خواسته اید بفرمایید در گوگل بنویسید:

Hyriopsis schlegeli

این نام یک نرم تن آب شیرین است.

در دریاچه‌ی بیوا (در استان ژیکا) که بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین ژاپن هست، توسط این نرم تن مرواریدهای زرد رنگ بسیار قیمتی کشت می کنند.

این توضیحات در مورد کشت مورد نظر:

!https://en.wikipedia.org/w/index.php

" title=Cultured_freshwater_pearls&oldid=740137664

بفرمایید این اطلاعات مورد نیاز دیگر:

https://scholar.google.com/scholar?q=Hyriopsis+schlegeli+nature&hl=fa&as_sdt=0&as_vis=1&oi=scholart&sa=X&ved=0ahUKEwi2I2Bz6DPAhVGsxQKHAbEDEIQgQMIGTAA

اما جالب اینجاست که می گویند "چه ربطی دارد"؟

بله طبق دیدگاه شما ربطی ندارد زیرا تا از قرآن اشکال بگیرید هیچ معنای دیگری جز دریا را قبول نمی کنید، ولی اگر کمی محققانه آن را آب زیاد در نظر بگیرید، می بینید که در آب های شیرین هم همچین چیزی بدست می آید و قبل استفاده است.

سوال:

قران میگه دو دریا و این فرض که منظور کل شیرینی ها و شوری هاست غلطه!!! از کدام کلمه جمع اینو برداشت کردید؟؟

پاسخ:

قرآن فرموده دو بحر! و نگفته دو دریا!

بحر یعنی آب فراوان (یعنی چشمه ها و دریاچه ها و رودخانه ها و... که با هم می شوند آب فراوان و زیاد).

سوال:

سدها هم مصنوعی ربطی به آفرینش الله ندارد در ضمن یک ترجمه نشان بدهید بحرین را رودخانه و اقیانوس ها و دریاها و مرداب و... ترجمه کند.

پاسخ:

ما کاری به سد نداریم که بگوییم ساخته ی دست خداست یا بشر!

به سرچشمه ی تامین سدها که آبهای شیرین هستند کار داریم، و عرض شد که آب داخل سدّها هم شیرین است. ولی در بالا برای شما توضیح دادم در دریاچه ی بیوا مروارید کشت می دهند که سد هم نیست! ولی اگر سد هم می بود شما به مقصود خود نمی رسیدید.

گفتید یک ترجمه، به تفسیر نور نوشته‌ی دکتر خرمدل نگاه کنید توضیحات آیه ۵۳ سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان، ایشان به معرفی این ایده هم پرداخته اند.

سوال:

در ضمن به طور طبیعی یک رودخانه را نشان بدهید که لولو و مرجان در آن یافت می‌شود!؟

پاسخ:

اولا مرجان نه و گفتم در منابع آب شیرین مروارید حاصل می‌شود، دوما در قرآن بحث طبیعی و مصنوعی مطرح نشده بلکه گفته در آنها لولو و مرجان وجود دارد (آب شیرین مروارید می‌دهد زیرا صدف‌ها و نرم‌تنان مرواریدساز در آن زندگی می‌کنند) زمانی حرف شما درست بود که اصلا همچین قابلیت نداشتند، ولی قابلیت دارند و انسانها از آن به نفع خود استفاده می‌کنند، شما می‌گویید چون در آن کشت می‌دهند پس درست نیست!

آن را درون صدف‌ها و نرم‌تنان تقویت می‌کنند در کشت مصنوعی...

سوال:

در ضمن سوره نمل آیه ۶۱ تیر خلاصی است بر این فرض‌ها... الله اول از رودها تعریف می‌کند و بعد کوه‌ها و بعد میرسه به دو دریا!! در ادامه و حداقل در یک آیه میتونست بحرین را تفکیک کند که نکرده!!

پاسخ:

و باز هم تکرار هم فرض نادرست، خدا فرموده دو بحر! نفرموده دو دریا، این دیدگاه شما است که با توجه به ترجمه‌ی مترجمان برای شما ایجاد شده است. بحر به آب بزرگ می‌گویند به فرهنگ لغت‌ها نگاهی بیندازید:

بَحْرٌ: ج أَبْحُرٌ و بُحُورٌ و بَحَارٌ: دریا، فراخی و فراوانی آب. این واژه ضد (الْبَرُّ) است، و دریای بزرگ را (الْخِضَمَّ) گویند، هر رودخانه‌ی بزرگ، آب شور، مرد بخشنده و بسیار نیکوکار.

به شماره‌ی ۹ که کاملترین ترجمه در لینک زیر می باشد توجه کنید.

<http://www.almaany.com/fa/dict/ar-fa/%D8%A8%D8%AD%D8%B1>

اما بحث آیه شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه نمل را مطرح کرده اید و به آن می گوید تیر خلاص!

به آیه توجه بفرمایید:

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ

اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «(بتها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محلّ اقامت انسانها) ساخته است، و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوههای پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه‌ی یکدیگر نگردند. حال با توجه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند)».

بحث کوه‌ها را کرده است و بحث رودخانه‌ها و بعد بحر شور و شیرین، توجه کنید این ترجمه را از تفسیر نور اقتباس نمودم استاد فرموده اند دریا. ولی در توضیحات اشاره کرده به آیه ۵۳ سوره‌ی فرقان و در آنجا (در توضیح آیه ۵۳ فرقان) خودشان دیدگاه‌های دیگر را هم ذکر کرده اند که می‌تواند تمام آب‌های شور و شیرین جهان هم منظور باشد که کوه‌ها و خشکی‌ها آنها را از هم جدا ساخته اند و قاطی نمی‌شوند.

اشکال شما در این آیه این است که خدا یک بار فرموده "انهار" و یک بار فرموده "بحر"، آنها را از هم جدا ساخته، پس استدلال من را نادرست می‌دانید.

اولاً یک دلیل بیاورید که من گفته باشم بحر یعنی رودخانه؟

من می‌گویم رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و آب‌های زیرزمینی و همه و همه‌ی آب‌های شیرین و همه‌ی آب‌های شور. پس اینکه رودخانه‌هایی را ذکر کرده که از میان کوه‌ها عبور می‌کنند اصلاً به معنای خراب شدن معنای عبارت بحر نیست.

من پیشتر هم خدمت شما عرض کرده بودم که اگر بحر را «فقط دریا» می دانید، پس باید هر چه باقی می ماند را "بر" یا "خشکی" بنامیم؛ یعنی رودها و چشمه ها و سدها و دریاچه ها و ...
طبق استدلال شما رود دجله و فرات و نیل همه خشک هستند!!! و این تناقض آشکاری در استدلال شماست.

سوال:

چطور یک کلمه مثنی را جمع کردید عجیب است.

پاسخ:

عجیب است!؟؟؟

مگر دو گروه شور و شیرین می شود جمع!!! دو، جمع است یا مثنی!

سوال:

چطور شور و شیرین را تبدیل به شوری ها و شیرینی ها کردید عجیب تر.

پاسخ:

برای بار دوم این را مطرح نموده اید.

اینکه فرموده دو بحر شور و شیرین (یعنی دو آب فراوان "که جمع شده از آب های زیاد است" و شور و شیرین هستند) خود شرح می دهد که بحرین منظورش مقدار کل شوریه ها و شیرینی هاست.

شما به جزئیات استدلال من اشکال وارد می کنید! ولی از دید استدلال خودتان!

سوال:

ببخشید این حرف رو میزنم شما فقط دنبال تطبیق آیات به هر نحوی هستید.

پاسخ:

قضاوت دست خوانندگان محترم

مشکل اینجاست که دروازه‌ی هرگونه تفکری را تعطیل می‌نمایید و می‌گویید هر آنچه مترجمان عزیز گفتند همان است و تمام. در حالی که عرض شد خود مفسران می‌گویند ممکن است منظورش این باشد (تمام شوری و شیرینی‌ها).

شما انتظار دارید من بگویم آن فیلم قاطی شدن گل و لای خلیج و آب دریا درست است! من دفاع کنم و شما مطالب کلیپ‌های ضد الحادی و سایت‌های رد الحادی را به عنوان اشکال مطرح کنید.

و لذا هیچ تفسیر دیگری را بر نمی‌تایید! و برای نمونه می‌گویید فقط به دنبال تطبیق هستید!

سوال:

بله درست گفته که مرجان‌ها بیرون میاد از دریا ولی نگفته فقط دریای شور (یا طبق فرض آب‌های شور) بلکه از شیرین هم حرف زده چون گفته آن دو...

پس به این ترتیب از آنجا که همه‌ی دریاها شور هستند و همگی مرجان‌ها دریازی هستند در نتیجه مرجانی که در آب شیرین باشد نداریم و حتی با فرض در نظر گرفتن بحر به معنای آب شیرین ازش مرجانی نمیشه.

پاسخ:

این اشکال زمانی وارد بود که تخصیص وجود داشت و می‌گفت در بحر شیرین لولو و مرجان و در بحر شور لولو و مرجان. ولی الان اینگونه نیست می‌گویید در بحر شور و شیرین لولو مرجان وجود دارد و می‌شود که در یکی لولو باشد و در دیگری مرجان. یا در یکی لولو و مرجان و در دیگری فقط لولو چون مفهومش عام است.

مثلا دو سبد داریم یکی پر از انگور دیگری پر از سیب، بگویند در این دو سبد انگور و سیب وجود دارد... یعنی حتما در هر دو هم سیب و هم انگور وجود داره؟

می‌دانید که این گونه نیست.

شبهه‌ی سی و پنجم: فکر کردن توسط قلب در سینه

- **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ** (حج: ۴۶) ترجمه: «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است».

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (نمل: ۷۴) ترجمه: «و در حقیقت پروردگار تو آنچه را در سینه‌هایشان نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند نیک می‌داند».

- **يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** (تغابن: ۴) ترجمه: «آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند و آنچه را که پنهان می‌کنید و آنچه را که آشکار می‌دارید میداند و خدا به ذات سینه‌ها داناست».

در آیات فوق و بسیاری آیات دیگر قرآن و همچنین در سنت، تفکر، ایمان، احساس و امثالهم به قلب درون سینه نسبت داده شده است که غلطی فاحش است. مثلاً خلیفه‌ی چهارم علی می‌گوید: "به رگهای درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضای درونی اوست و آن قلب است که چیزهایی از حکمت و چیزهایی ضد آن در او وجود دارد" (نهج البلاغه حکمت ۱۰۵). در هیچ‌جایی در قرآن و سنت حتی اشاره‌ای به مغز بعنوان محل ادراک نشده است. این خطا در گذشته‌ی تاریخ بشری و در تمام ملل شایع بوده است در گذشته بشر نمی‌دانست که مغز درون جمجمه چکاره است و تمامی درک و احساس را به قلب نسبت می‌داد در حالی که قلب یک پمپ ساده‌ی عضلانی است. محمد هم این غلط را از محیطش گرفته و به اسم خدا وارد قرآن کرده است. و این دلیل قطعی است بر اینکه قرآن ساخته‌ی محمد است.

پاسخ به شبهه:

نمیدانم شبهه‌افکن این مطالب را در چه زمانی نوشته است، ولی اکنون در عصر ارتباطات دیگر واقعیت‌های علمی بر کسی پوشیده نیست. تا سالها پیش اگر می‌گفتند قلب فکر می‌کند و در فهم و ادراک ما موثر است کسی باور نمی‌کرد ولی خوشبختانه در دنیای امروز تحقیقات فراوانی این مهم را به اثبات رسانده است.

چه زیادند افرادی که قلب خود را از دست می‌دهند و در عمل پیوند قلب، قلب شخص دیگری را در سینه‌ی آنها جای می‌دهند، اما در کمال ناباوری مشاهده می‌شود که علایق و سلایق آن فرد صاحب قلب (صاحب اصلی) به فرد دوم (که قلب را برای آن کار گذاشته‌اند) منتقل می‌شود.

قبل از هر چیز ببینیم پروردگار مَنان در قرآن چه فرموده‌اند:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَدَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)

«ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خدانشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.»

همانگونه که مشاهده می‌کنیم پروردگار مَنان فرموده دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند. اسلام‌ستیزان می‌گویند این یک ایده‌ی قدیمی است چون هزاران سال قبل مردم تصور می‌کردند که قلب مرکز تفکر است و قرآن هم که در ۱۴ قرن قبل نگاشته شده تفکر مردم همان زمان را تبعیت کرده است. قبل از اینکه هر گونه توضیحی به این نکته توجه بفرمایید:

حال اگر حرف قرآن درست در آمد، به نظر شما عکس العمل اسلام ستیزان چه خواهد بود؟ به قرآن ایمان می آورند؟

خیر!!! مستقیم می گویند، خب قرآن که هنری نکرده، مردم قبل از او هم در هزاران سال قبل این را می دانستند!!!

می خواهم بگویم آن‌ها به هیچ صراطی مستقیم نیستند و بهانه گیری، عیب جویی و خصومت با اسلام در پوست و گوشت و خونشان آمیخته شده غیر از اینکه به درگاه خداوند متعال توبه نمایند. حال به بررسی موضوع می پردازیم.

در سال ۲۰۰۲ محققانی از دانشگاه آریزونا آمریکا با همکاری پژوهشگران دانشگاه هاوایی تحقیقاتی را بر روی ۱۰ نفر - که قلب خود را از دست داده و قلب شخص دیگری را در سینه‌ی خود پیوند زده بودند - انجام دادند..

این ۱۰ نفر را از نقاط مختلف آمریکا انتخاب کردند و سوال‌های مربوطه را از "خانواده و دوستان فرد گیرنده‌ی قلب" و "خانواده و دوستان فرد دهنده‌ی قلب" پرسیدند. نتایج بسیار شگفت‌انگیز بود آنها به وضوح مشاهده کردند که موارد زیر از فرد قلب دهنده به فرد گیرنده منتقل شده است:

۱. علاقه مندی‌های غذایی (food)
۲. سبک و نوع موسیقی (music)
۳. علاقه‌ی هنری (art)
۴. مسائل جنسی (sexual)
۵. تفریحات (recreational)
۶. سلیقه‌ی حرفه‌ای (نوع حرفه) (career preferences)
۷. موارد خاصی از ادراکات، از نام‌ها و تجربیات حسی مربوط به اهدا کنندگان.

در متن تحقیق و مصاحبه موارد جالبی وجود دارد که یک نمونه را با هم می خوانیم:

قلب یک دختر ۱۴ ساله (که ژیمناستیک کار است و با یک سانحه‌ی ورزشی مواجه می‌شود) را برای یک مرد ۴۷ ساله پیوند می‌دهند، همسر آن مرد می‌گوید شوهرم مثل دختر بچه‌ها شده است! با صدای بلند می‌خندد، حرکات عجیب و غریب انجام می‌دهد، او تصور می‌کند که ۱۴ ساله است... حتی گاهی اوقات بی‌خودی پرش انجام می‌دهد!!! (ژیمناستیک کار بود صاحب قلب...)

این لینک داندلود مقاله و گزارش تحقیق:

http://www.newdualism.org/nde-papers/Pearsall/Pearsall-Journal%20of%20Near-Death%20Studies_2002-20-191-206.pdf

می‌توانید خود آن را داندلود کنید و مطالعه بفرمایید.

افرادی که اهل تحقیق می‌باشند می‌توانند این عبارت را در گوگل تایپ بفرمایند و با انبوه مطالب در این زمینه مواجه شوند:

Changes in heart transplant recipients that parallel the personalities of their donors

در ادامه باید بدانیم که چگونگی این عملکردهای قلب هنوز هم برای بشر ناشناخته است! اما با وجود این دلایل معتبر علمی (که قلب سوای پمپاژ خون در ادراکیات و شناخت هم نقش دارد) اسلام‌ستیزان به قرآن خرده می‌گیرند که با علم روز در تضاد است! حقیقتاً "باید گفت" ای منتقدان قرآن بهانه‌های شما با علم در تضاد است" و گرنه قرآن تضادی با علم و دانش ندارد. دلایل دیگری هم وجود دارد ولی یاد این شعر افتادم که می‌گوید:

بگو تو را آنچه در دسترس است	دل بگفتا علم لدنی هوس است
گر در خانه کس است، یک حرف بس است	گفتم الف. گفت دگر؟ گفتم هیچ
	و از اقامه‌ی دلایل بیشتر منصرف شدم.

اما مطمئنم مخالفان بعد از خواندن این دلایل می گویند خب قدیمیان هم که می دانستند قلب مرکز تفکر است! پس اسلام زیاد حرف مهمی زده است...! و مثل همیشه به آنها می گوئیم، شما یک سند بیاورید که کسی این را به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) یاد داده تا حرف شما را قبول کنیم.

شبهه‌ی سی و ششم: زنده کردن زمین بعد از مرگ

در آیات متعددی در قرآن آمده است که خدا زمین مرده (زمین در زمستان) را در بهار زنده می کند گیاه و موجودات زنده‌ی دیگر ایجاد می کند. مثلاً:

- وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ

النُّشُورِ (فاطر: ۹) ترجمه: «و خدا همان کسی است که بادهای را روانه می کند پس (بادهای) ابری را برمی انگیزند و (ما) آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم و آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز (نیز) چنین است».

- يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكَ (روم: ۱۹)

ترجمه: «(خدا) زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می سازد و بدین گونه (از گورها) بیرون آورده می شوید».

در صورتی که ما می دانیم در زمستان تخم گیاهان و حشرات وجود دارند و زنده اند و در بهار در شرائط مناسب رشد می کنند. در واقع گیاه و حیوان از خاک مرده بوجود نمی آیند. این خطای محمد نشان می دهد که محمد نمی دانسته که مثلاً دانه‌ی گندم زنده است. و این دلالت دارد که این کلام از محمد است نه از خدا.

پاسخ به شبهه:

در این شبهه هم مرتکب اشتباه همیشگی شده است و نمی‌داند که خدای رحمن (سبحانه و تعالی) طبیعت زمستانی را به موجودی مرده تشبیه کرده است، نه اینکه آن را مرگ مطلق بداند. به نظر من حتی طرح همچین شبهاتی توهین به شعور مخاطب تلقی می‌شود.

بارها در جریان نقد این شبهات اعلام نموده‌ام می‌توانیم طبق این قاعده خیلی از ضرب‌المثل‌ها را هم مردود اعلام کنیم..

مثلا بگویند فلانی چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده است، می‌توانیم بگوییم نادرست است او هرگز پیراهن پاره نکرده بلکه وقتی پیراهن‌هایش کهنه شده آنها را دور انداخته است!

در حالی که اینجا منظور تجربه‌ی بیشتر است، اصلا بحث پیراهن نیست.

ولی طراح این شبهه سبب خیری را هم فراهم نمود که این سوال را از ناباوران و تکرار کنندگان این شبهه پرسیم:

می‌گویید: "درواقع گیاه و حیوان از خاک مرده بوجود نمی‌آیند. شما که این را می‌دانید! پس چرا برای آغاز حیات بر روی کره‌ی زمین می‌گویید بوجود آمدن حیات از مواد بی‌جان می‌شود و هیچ اشکالی ندارد؟ چرا می‌گویید بصورت بسیار اتفاقی در دریاها ی اولیه مواد معدنی تبدیل به اسید آمینه (مواد آلی، زنده) شدند؟

چرا آنجا را قبول دارید ولی اینجا را رد می‌کنید؟ (که در آنجا واقعا در اشتباه هستید، در اینجا فقط یک تشبیه انجام شده و موجود زنده است ولی در آنجا هیچ حیاتی وجود ندارد).

شبهه‌ی سی و هفتم: آیا همه‌ی موجودات زوجند؟

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (ذاریات: 49) ترجمه: «و از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید شما عبرت گیرید».

آیهی فوق می‌گوید که هر چیزی در جهان بصورت زوج وجود دارد که غلطی فاحش است. آیا فوتون زوج است؟ آیا زمین زوج است؟ آیا ماه زوج است؟ آیا خورشید زوج است؟ حتی در بسیاری از موجودات زنده ساده از نظر تکاملی زوجیت وجود ندارد. باکتریها و ویروسها که بیشترین و گسترده‌ترین موجودات زنده در کره‌ی زمین هستند زوج نیستند. این درک غلط از یک انسان معمولی در زمان محمد تا حدودی قابل پذیرش است چون موجودات زنده‌ی بزرگی که با آنان سر و کار داشت زوج بودند و اطلاعی هم از موجودات دیگر مخصوصا میکروبها نداشتند. محمد هم این درک غلط خود را وارد قرآن کرده است. منتهی محمد این غلط را بدتر کرده است چون زوجیت را به همه‌ی موجودات (جاندار و بی‌جان) نسبت داده است. اشکال دیگر این آیه اینست که چه ربطی بین زوجیت و عبرت گرفتن وجود دارد؟ آیا اگر موجوداتی زوج نباشند نمی‌توان در مورد آنان اندیشید و عبرت گرفت؟

پاسخ به شبهه:

مشکل شبهه‌افکن این است که مفهوم زوجیت را فقط در مساله‌ی «جنس» خلاصه کرده است و تصور می‌کند اگر گفتیم فلان موجود زوج است فقط باید یک شریک جنسی داشته باشد (نر و ماده). در حالی که این طرز فکر اشتباه است، مفهوم زوج بسیار گسترده‌تر از این مسائل می‌باشد. به عنوان مثال کفش‌های ما زوج هستند، آیا می‌توانیم بگوییم یکی نر است و دیگری ماده؟! خیر، اینگونه نیست. (بهشت و جهنم، عاقل و نادان، دو کلید در کنار هم، کوه و دره و... نیز شامل قاعده‌ی زوجیت می‌شوند).

تمام مواردی که مثال زده است (فوتون، ماه، زمین، باکتری، ویروس و...) می توانند در حیطه‌ی خود با گزاره‌های مشابه زوج شوند.

مثلا فوتون با یک فوتون دیگر، ماه با یک قمر دیگر یک زوج شوند، زمین با یک سیاره دیگر، خورشید با ستارگان دیگر، ویروس با ویروس‌های دیگر و...
اما در پایان گفته:

"اشکال دیگر این آیه اینست که چه ربطی بین زوجیت و عبرت گرفتن وجود دارد؟ آیا اگر موجوداتی زوج نباشند نمی‌توان در مورد آنان اندیشید و عبرت گرفت؟"
که در پاسخ می‌گوییم، الله أعلم منظور آیه این است که فقط خداوند باری تعالی احد و یکتا است و غیر از او یکتایی وجود ندارد و زوجیت به تمام گزاره‌ها راه یافته است.
اتفاقا این فراوانی و زوجیت برای عاقلان بسیار پند دهنده می‌باشد و بیانگر قدرت و حکمت الهی است.

شبهه‌ی سی و هشتم: آیا زمان مرگ هر کس از قبل بطور قطعی تعیین شده است؟

در قرآن و سنت گفته شده که زمان مرگ افراد از قبل تعیین شده و قطعی و لایتغیر است. مثلا:

- **وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** (منافقون: ۱۱) ترجمه: «و هر کس مرگش فرا رسد هرگز خدا به تاخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

- **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجْلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ** (انعام: ۲) ترجمه: «اوست کسی که

شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت و مرگ حتمی نزد اوست».

-وما كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا (آل عمران: ۱۴۵) ترجمه: «و هیچ نفسی جز به

فرمان خدا نمیرد، سرنوشتی است معین».

يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ

إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ (آل عمران: ۱۵۴) ترجمه: «می گفتند اگر ما را در این کار سهمی [بود و وعده پیامبر

واقعیت داشت] در اینجا (جنگ) کشته نمی شدیم بگو اگر شما در خانه های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً به سوی قتلگاههای خویش می رفتند».

این ادعای غلطی است و با بدیهیات دانش امروز نمی سازد. قطعاً تغذیه مناسب، بهداشت و درمان در افزایش طول عمر مؤثرند و بهمین دلائل است که متوسط طول عمر بشر با پیدایش دانش جدید افزایش یافته است. اگر مرگ زمان قطعی و از قبل تعیین شده ای داشت بشر نیازی به مداوا و رعایت بهداشت نمی دید. اگر بیمار مداوا شود در بسیاری موارد زنده می ماند و عمر بیشتری خواهد داشت. و بهمین دلیل است که مردم بدنبال بیماری بسوی درمان می روند و از خطرهای می گریزند و در حفظ جان خویش تلاش می کنند.

پاسخ به شبهه:

بله مرگ هر کس از قبل به طور قطعی تعیین شده است، ولی این تعیین؛ شرایطی دارد و به همین سادگی نیست.

برداشت نویسنده باز هم اشتباه است.

اولاً مرگ یک قانون است و همه ی ما مخلوقات روزی خواهیم مرد ولی در این بین جهت تعیین زمان مرگ و و حتی کلیه ی امور دیگر یک قانون کلی وجود دارد:

حیطه ی کار بشر «چه کنم و چه نکنم» می باشد و حیطه ی کار پروردگار «چه شود و چه نشود».

همچنین قانون کلی دیگری هم وجود دارد که می‌گوید دنیا، دنیای اسباب است؛ یعنی اگر مواظب خود باشیم و امور ایمنی را رعایت کنیم، دیرتر زمان مرگ ما فرا می‌رسد، اما اگر مواظب نباشیم زود تر فرا می‌رسد..

ولی طبق قاعده‌ی اولی که بیان کردیم میل پرودگار در این پروسه دخیل است، یعنی حتی اگر خیلی مواظب خود باشیم اما خداوند بخواهد بمیریم باز هم خواهیم مرد و در تقابل با آن اگر تمام مصائب دنیا بر سر ما بیاید ولی خدا نخواهد بمیریم، نخواهیم مرد.

افراد زیادی هستند که تغذیه‌ی مناسب هم دارند و بیمار هم نیستند و شرایط آن‌ها کاملاً بر وفق مراد است ولی باز هم ناگهان در بحبوه‌ی جوانی خواهند مرد. ولی افرادی داریم که در اوج بیماری و عذاب و سختی هستند ولی باز هم نمی‌میرند، خداوند خود صلاح می‌داند که تا چه زمانی بنده‌اش را در این کارزار آزمایش (زندگی دنیایی) زنده بگذارد یا بمیراند.

ما نمی‌دانیم که خداوند مرگ ما را بر اساس قانون اسباب قرار داده یا خارج از جهان اسباب، لذا طبق همان قاعده‌ی «چه کنم و چه نکنم» باید مواظب خود باشیم و در جهت بهداشت و خوراک و ایمنی احتیاط لازم را رعایت نماییم، هیچ کس نمی‌داند خداوند در حیطه‌ی کار خودش یعنی «چه شود و چه نشود» چه نوع مرگی را برای او رقم زده است. ولی بی‌شک در هر حالتی که باشد مرگ ما در دست خداوند است.

پس اشکال شبهه‌افکن کاملاً مردود است.

شبهه‌ی سی و نهم: آیا در جهان نقص وجود ندارد؟

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ

[۳] ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (ملک: ۳-۴) ترجمه: «همان (خدائی)

که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید در آفرینش آن (خدای) بخشایشگر هیچ گونه تفاوتی نمی‌بینی بازبنگر آیا نقصانی می‌بینی باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت باز گردد».

در آیات فوق آمده است که در جهان هیچگونه اختلاف و عیب و نقصانی نیست. مؤمنین چون معتقدند که کلیه‌ی اجزاء جهان توسط خالق عاقل عالم حکیمی ساخته شده‌اند بنابراین نمی‌توانند قبول کنند که در جهان عیب و نقصی وجود داشته باشد چون نقص با علم و حکمت خدا ناسازگار است. و تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند ساخت جهانی بهتر از این اصلاً امکان‌پذیر نیست اما واقعیت ملموس قابل فهم برای همگان اینست که جهان پر از زیبایی و کمال و هماهنگی و همچنین پر از اختلاف و تفاوت و نقصان است. آیا سنگها و مواد سرگردان در فضای بیکران وجود ندارند؟ آیا برخورد سیاره‌ها باهم و فروپاشی سیارات و ستارگان وجود ندارد؟ آیا آسیبهای حیاتی توسط اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید ایجاد نمی‌شود؟ آیا حیات موجودات در معرض خطاهای ژنتیکی نیست؟ آیا منابع رادیواکتیو و مواد شیمیائی و اشعه‌های مختلف موجب جهشهای ژنتیکی مرگبار یا نقصان‌آور در موجودات زنده نمی‌شوند؟ آیا زلزله و سیل و طوفان و انواع ویروسها و باکتریهای بیماریزا وجود ندارند؟ و هزاران نمونه‌ی دیگر. بنابراین، آیات فوق محتوی یکی از بدیهی‌ترین خطاهای علمی قرآنند.

پاسخ به شبهه:

این همان شبهه‌ی تکراری برهان شر می‌باشد که به کرات پاسخ داده‌ایم..

هیچ نقصی در جهان وجود ندارد؛ هر چه است یا امور طبیعی و بدیهی خلقت می‌باشد یا ضروری از جانب انسانها، انسانهایی که دارای نیروی اختیار می‌باشند و با دستان خود مشکلاتی همچون فقر و بیماریها را بوجود آورده‌اند، به داستان‌سراییه‌های کاری نداریم در آخر چند سوال مطرح کرده که همانها را پاسخ می‌دهیم إن شاء الله.

شبهه افکن:

آیا سنگها و مواد سرگردان در فضای بیکران وجود ندارند؟

پاسخ:

خوب این کجایش نقص است؟

گفتیم که همه‌ی مخلوقات پایانی دارند، ستارگان و سیارات هم به همین شکل، روزی عمرشان به پایان می‌رسد بیشتر شهاب‌سنگها تکه‌های کنده شده از خرده‌سیاره‌های سرگردان در منظومه شمسی‌اند، برای بررسی و تحقیق در مورد فضا باید میلیاردها دلار هزینه کرد، ولی این سنگ‌ها به طور مجانی گاهی اوقات به سطح زمین می‌آیند، این نقص است؟ یا خدمت به آموخته‌های بشر!؟

شبهه افکن:

آیا برخورد سیاره‌ها باهم و فروپاشی سیارات و ستارگان وجود ندارد؟

پاسخ:

این از دیدگاه شما نقص است، برخورد ستاره‌ها چه خللی در کار جهان ایجاد کرده است؟ این موارد در فضا کاملاً طبیعی هستند، به هر حال ستارگان به نوعی متولد می‌شوند و به نوعی نابود می‌گردند! (در یک روند کاملاً طبیعی).

اگر از دید شما به مسائل نگاه کنیم، خوردن آهو توسط پلنگ هم نقص می‌باشد، ولی آیا این گونه است؟ خیر. این موارد جزو قانون طبیعت می‌باشند (و در مورد فضا از قوانین فضا و آسمان می‌باشند).

شبهه افکن:

آیا آسیبه‌های حیاتی توسط اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید ایجاد نمی‌شود؟

پاسخ:

کجا و در چه شرایطی؟

این که انسانها لایه‌ی اوزون را بخاطر زیاده‌خواهی (تولید انبوه کارخانه‌ها و به طبع آن گازهای گلخانه‌ای) نابود کرده‌اند، نقص جهان تلقی می‌شود؟ پس افعال بشر چه؟ انتظار دارید انسانها هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند و هیچ اتفاقی در دنیای پیرامون ما رخ ندهد!

یا زمانی که افرادی مجبورند روز و شب زیر نور آفتاب کارگری کنند (به دلیل تقسیم نامتوازن ثروت توسط انسانهای زیاده‌خواه) و آسیب ببینند، این نقص خلقت است؟

شبهه‌افکن:

آیا حیات موجودات در معرض خطاهای ژنتیکی نیست؟ آیا منابع رادیواکتیو و مواد شیمیایی و اشعه‌های مختلف موجب جهش‌های ژنتیکی مرگبار یا نقصان‌آور در موجودات زنده نمی‌شوند؟

پاسخ: دلیل ایجاد جهش‌های مخرب ژنتیکی چیست؟

استفاده سیگار و مواد مخدر و آلودگی هوا و رعایت نکردن بهداشت و استفاده‌ی نادرست از سموم کشاورزی و ساطع کردن امواج مضر جاسوسی و بی‌کیفیتی محصولات و پلاستیک و میوه‌های گلخانه‌ای و...

آیا همه‌ی این موارد، خطای انسانی نیستند؟

برای امور طبیعی هم رعایت نکردن امور ایمنی باعث بروز بیماری و مشکلات می‌شود و باز خطای انسانی است (مثلا کار در معادن و جذب پرتوهای خطرناک و...)

بارها شنیده‌ام می‌گویند خدا که می‌تواند چرا جلوی آن را نمی‌گیرد، پاسخ این است که جهان، جهانِ اسباب است، و انسانها دارای اختیار می‌باشند.

در مرحله‌ی اول خلقت، بنا بر این نبوده که خداوند (سبحانه و تعالی) وارد عمل شود و جلوی اختیار انسانها را بگیرد.

اینکه بنا بر این نیست و خداوند نمی‌خواهد (بنا بر حکمت خاص، دنیا را سرای آزمایش قرار داده) عده‌ای تصور می‌کنند العیاذ بالله خداوند نمی‌تواند، ولی این نگرش اشتباه است.

شبهه‌افکن:

آیا زلزله و سیل و طوفان و انواع ویروسها و باکتریهای بیماریزا وجود ندارند؟ و هزاران نمونه‌ی دیگر.

پاسخ:

زلزله و طوفان و سیل و آتش‌سوزی جنگل‌ها و ریزش کوه و باقی اموراتی که انسان تحت عنوان بلایای طبیعی از آن یاد می‌کند برای انسانها مضر می‌باشد ولی برای دیگر موجودات بسیار مفیدند، زیرا باعث احیای اکوسیستم‌ها می‌شوند. و طی پس‌خورهای منفی انواع ناملايمات را از طبیعت حذف می‌کنند. (به عنوان مثال، در جنگلی که خود به خود آتش می‌گیرد، درختان پیر و بیمار هم می‌سوزند و در نهایت بعد از سالیان متمادی یک جنگل پر انرژی و احیا شده دوباره در آن منطقه می‌روید. یا زمانی که سیلاب می‌آید، انواع املاح و مواد معدنی از کوهستان‌ها به دشت‌ها می‌آیند و این اثرات مفید فراوانی به همراه دارد.

متأسفانه ما انسانها آنچه برایمان مفید باشد را خوب می‌دانیم و آنچه برای ما مضر باشد به او می‌گوییم بد! ما تصور نمی‌کنیم شاید این نوسانات طبیعت برای دیگر موجودات مفید باشند.

لذا ما نباید انقدر خودخواه باشیم و به چیزی که به ضرر انسانهاست بگوییم؛ نقص طبیعت می‌باشد.

اگر شخصی پرسد پس حق انسانها در این بین چه می‌شود؟

می‌گوییم خداوند به انسانها نیروی تفکر داده که این نوسانات را مهار کنند، مثلاً انسان باید بداند که در نزدیکی رودخانه ساختمانی احداث نکند، چون احتمال دارد رودخانه طغیان کند. یا اگر ساختمانی چند طبقه ایجاد می‌کند اصول ایمنی را رعایت نماید تا آسیب‌های زلزله را به حداقل برساند.

اگر در کشورهای جنوب شرق آسیا باران‌های موسمی و... می‌آید، کشورهای همجوارش تا این اندازه ثروتمند هستند باید به آن مردم فقیر کمک کنند که حداقل ضرر را متحمل شوند یا به آنها کمک کنند منازل محکمی ایجاد نمایند... خلاصه این مشکلات با نیروی تعقل و اختیار آدمی قابل رفع است.

در مورد باکتری‌های بیماریزا هم، حتماً انسان فعالیتی انجام می‌دهد که این باکتری‌ها وارد بدن او می‌شوند و مریض می‌گردد..

لذا باز هم طبق اختیار خود انسانها این امور برطرف می‌گردد. هر کدام فلسفه‌ی خاص خود را دارند و برای طبیعت برکات خود را منتقل می‌کنند لذا نمی‌توان گفت چون برای انسان ضرر دارد نباید وجود داشته باشد.

شبهه‌ی چهلیم: آیا آب از سنگ بیرون می‌آید؟

در آیه‌ی زیر سنگ را با قلب یهود مقایسه کرده و گفته قلب شما از سنگ هم سختتر است چون از دل سنگ آب بیرون می‌زند.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره: ۷۴)

ترجمه: «سپس دلهای شما بعد از این سخت گردید همانند سنگ یا سختتر از آن چرا که از برخی

سنگها جویهایی بیرون میزند و پارهای از آنها می شکافد و آب از آن خارج می شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد و خدا از آنچه می کنید غافل نیست».

واضح است که از سنگ آب تولید نمی شود و آب از بین شکافهای سنگ عبور می کند و خارج می شود. بنابراین، هم این مثل غلط است و هم تصور اینکه واقعا سنگ آب دارد غلط است.

پاسخ به شبهه:

در آیهی شریفه منظور این است که حتی سنگ با چکه های آب سوراخ می شود (در غارها و کوهستانها و... به کرات همچین چیزی پیش می آید) ولی قلب ناباوران ظاهرا از سنگ هم سخت تر است که با این همه چکه (برهان های زیاد) سوراخ نمی شود و تاثیر نمی پذیرد.

بینید چه چیزی را اشکال تلقی کرده است!

واقعا توجه به این شبهات، برای آشکار ساختن چهره نویسنده و مشخص کردن نیت شومش کافیهست. او با طرح این گونه شبهات، آن هم با زبان بسیار ساده! مشخص است که می خواهد یک قشر بی اطلاع از مسائل دینی و قرآنی را فریب دهد.

می خواهد افرادی را فریب دهد که اصلا این مطالب را نمی خوانند، فقط بدانند همچین شبهه ای وجود دارد و برای از راه بدر شدنشان کافیهست!

شبهه ی چهل و یکم: لمس جن یا شیطان

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ (بقره: ۲۷۵) ترجمه:

«کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را دیوانه کرده است».

قدما و حتی بعضی قبائل عقب‌افتاده امروز بر این باورند که بیماریها مخصوصا بیماریهای روانی در اثر تماس یا وارد شدن جن و شیطان به بدن فرد ایجاد می‌شود. محمد این خرافه را وارد قرآن کرده است.

پاسخ به شبهه:

در خصوص دیوانه شدن و اذیت و آزار اجنه، مطالب زیادی از لحاظ نقلی در کتاب‌های دینی وجود دارد ولی نباید انتظار داشته باشیم که ژورنال‌های بین‌المللی و مراکز علمی تحقیقاتی در حوزه‌ی علوم تجربی این مسائل را شرح و بسط داده باشند.

چون جن یک موجود متافیزیکی می‌باشد و فیزیک هرگز نمی‌تواند آن را بررسی کند و ماده نیست تا ماده‌گرایان بتوانند آن را کشف کنند.

حتی در خصوص تاثیراتی که بر آدم‌ها دارند، این تاثیرات روحی هستند نه جسمی! و روح هم جزو امور متافیزیکی می‌گردد و بشر درمورد آن هیچ چیزی نمی‌داند، خدای رحمان (سبحانه و تعالی) در مورد روح به پیامبر می‌فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسرا: ۸۵) «از تو ای محمد!» درباره‌ی روح می‌پرسند (که چیست؟). بگو: روح چیزی است که تنها پروردگرم از آن آگاه است. چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

به همین خاطر نباید انتظار داشت که متخصصان علوم تجربی و حتی روانشناسان در این زمینه اطلاعات چندانی داشته باشند.

در زمینه‌ی مسائل متافیزیکی تنها منبع ما قرآن و سنت می‌باشد، آنچه از قرآن و احادیث صحیح رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) به ما رسیده باشد می‌پذیریم.

اثبات عقلی جن بر می‌گردد به اثبات عقلی قرآن و نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) چون ما بخاطر اشاره‌ی آنها این امور غیبی را پذیرفته‌ایم. لذا اگر کسی گفت وجود جن را از لحاظ عقلی به ما ثابت نمایید ما باید قرآن و سنت را به آنها ثابت کنیم، زیرا با اثبات من الله بودن آنان محتوایشان هم پذیرفته می‌شود. (که به کرات من الله بودن قرآن و نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) را بصورت عقلی ثابت کرده‌ایم).

اما چیزی که برای بنده بسیار جالب توجه می‌باشد مبحث تکرار است.

بی‌شک امور اتفاقی تا این اندازه تکرار نمی‌شوند، تمام افرادی که جن زده هستند وقتی یک فرد متخصص در این زمینه روی آنها رقیه‌ی شرعی می‌خواند واکنش‌های مشابه انجام می‌دهند و در نهایت خوب می‌شوند.

همین الان روی گوگل بنویسید، رقیه‌ی شرعی و خروج جن.

بینید چقدر در این زمینه فیلم‌های مشابه وجود دارد! اگر دروغ است، اگر اتفاقی این چنین شده، اگر یک بیماری روانی است و ربطی به جن ندارد، اگر... چرا همه‌ی این افراد با تلاوت قرآن چنین واکنشی نشان می‌دهند!

اصلاً فرض محال ناباوران را قبول می‌کنیم، قرآن یک کتاب عربی نوشته‌ی محمد است (العیاذ بالله) چرا فردی که بیمار روانی است با آن از خود بی‌خود می‌شود و فریاد می‌زند که بس کن و ادامه نده! چرا با دیگر متن‌های عربی این چنین نمی‌شود؟

بهر حال ناباوران میل خودشان است ولی من نمی‌توانم سر خودم را کلاه بگذارم و از این امور بی‌تفاوت عبور کنم لذا زمانی که خداوند متعال می‌فرماید افراد رباخوار روز قیامت مانند دیوانه‌ها زنده می‌شوند، می‌گوییم پرودگارا هر چه شما بفرمایید همان گونه است و خاضعانه دعا می‌کنیم که ما را از رباخواری موصون بدار، آمین.

درخواستی از شما:

عزیزان قرار بود این کتاب در مرحله ی اول چاپ شود و پس از آن (بعد از مدت ها) پی دی اف آن را منتشر نمایم، ولی چون چاپ به زمان زیادی نیاز دارد و آن زمان فقط برای داخل ایران کاربرد خواهد داشت، از طرفی چون نیاز به همچین کتاب هایی در جامعه ی اسلامی بسیار شدید است (بعد از مشورت با دوستان و توکل به الله متعال) تصمیم گرفتم اول آن را در فضای مجازی منتشر نمایم.

و بعد از استفاده ی جوانان، آن را به انتشارات بفرستم و چاپ نمایم، تا وارد کتابخانه ها شود و ... لذا از شما عزیزان انتظار می رود اگر از این مطالب استفاده می نمایید حتما نام کتاب و مشخصات را قید بفرمایید تا بعدا برای چاپ مشکلی پیش نیاید.

همچنین از همه ی شما مخاطبان عزیز طلب دعای خیر دارم، امیدوارم در لحظات ویژه ای که با خدای خود خلوت می کنید بنده ی حقیر را فراموش ننمایید...

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

و ما توفیقی الا بالله.